



بررسی رویدادهای خونین کوی دانشگاه:

* آنان که باد می کارند ...

* راهی جز مشی مسالمت آمیز نیست!

* تمرین کودتا!

در این شماره می خوانید:

- ۳ * آنان که باد می کارند (یادداشت سردبیر)
- ۴ * راهی جز مشی مسالمت آمیز نیست (بابک امیرخسروی)
- ۷ * تمرین کودتا (و. معصوم زاده)
- ۸ * از لابلای مطبوعات ایران (مانی پژمان)
- ۱۲ * مختصری درباره راست مدرن اسلامی (ساسان رجالی فر)
- ۱۴ * سایه یک شب (بابک امیرخسروی)
- ۱۶ * درباره خشونت سیاسی (علی شاکری)
- ۲۱ * با خشونت باید برخورد مشخص کرد (محمد اعظمی)
- ۲۴ * سازمان اکثریت در آستانه کنگره (محسن حیدریان)
- ۲۶ * گفت و شنود روشنفکران دینی و لائیک (س. نورسته)
- ۲۷ * در هلال احمر (سیمین بهبهانی)
- ۲۸ * چگونگی خروج از انقلاب دینی (محسن متقی)
- ۳۰ * به مناسبت درگذشت حائری یزدی (بهار زنده رودی)
- ۳۱ * اعلامیه های مشترک

توضیح ضرور!

نشریه راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالات را با امضا درج می کند. دوستان عزیز که برای ما مقاله می فرستند، اگر مایل نیستند که نام اصلی آنان درج شود، لطفاً تذکر دهند و برای خود یک نام مستعار اختیار کنند.

در عین حال یادآور می شویم که چاپ مطالب، ضرورتاً به معنای تایید مواضع طرح شده در مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دموکراتیک مردم ایران نیست.

آدرس تماس مستقیم با شورای مرکزی
حزب دموکراتیک مردم ایران:
Rivero, B.P. 47
92215 Saint Cloud Cedex
France

بهای تکفروشی:
آلمان ۴ مارک
اتریش ۳۰ شیلینگ
فرانسه ۱۵ فرانک
سوئد ۱۸ کرون
آمریکا ۳ دلار
ایتالیا ۴۰۰۰ لیر
سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان

آدرس پستی راه آزادی:
Postfach 130101
13601 Berlin
Germany

راه آزادی را یاری دهید!

آدرس راه آزادی در اینترنت:

<http://members.aol.com/rahezadi>

آنان که باد می کارند ...

تظاهرات آرام دانشجویی در اعتراض به توقیف روزنامه "سلام" و طرح محدود ساختن آزادی مطبوعات و متعاقب آن شبیخون برنامه ریزی شده نیروهای انتظامی و گروههای شبه نظامی انصار حزب الله به خوابگاه دانشجویان دانشگاه تهران، که به قتل چند دانشجو، زخمی شدن دهها تن، تخریب تاسیسات خوابگاه و اموال شخصی دانشجویان و بازداشت صدها نفر انجامید؛ اعتراضات گسترده دانشجویی در تهران و شهرستانها به عنوان پیامد این یورش بربرمنشانه و سرانجام فراوانی آن به درگیری و خشونت در خیابانها و ایجاد فضای حکومت نظامی در شهر، ایران را برای چند روز به کام بحران عمیقی کشید که تب آن تا مدتها پیکر جامعه را می لرزاند.

رویدادهای خونی و پر تنش اخیر، از چند زاویه قابل بررسی و تأمل است. این رویدادها در بعد سیاسی خود، یکبار دیگر محدود بودن میدان سیاست در ایران، تمایل آشکار بخش قابل توجهی از نیروهای حاکمیت به اشکال آمرانه و سرکوبگرانه حکومتی، کمبود تشکلهای و احزاب سیاسی برای هدایت بحرانها در مسیر صحیح، ضعف نهادهای مدنی و گستره همگانی، میدان فراخ احساسات و گریز از عقل در حل اختلافات سیاسی و نیز توان بالقوه و نهفته در میان نیروهای اجتماعی برای توسل به خشونت و درگیری را به شکل تصام عیار متجلی ساخت.

اما رویدادهای اخیر به ویژه از منظر قدرت سیاسی و به عبارت دیگر از دیدگاه مواضع جناح بندیهای درون حکومتی قابل مذاقه است. بی تردید می توان گفت که جناح تام گرا و انحصار طلب حکومت، بانی و تشدیدکننده بحران اخیر است. این نیرو که همواره عنصر خشونت و ایجاد تشنج در جامعه را به مثابه یکی از ارکان اصلی پیشبرد سیاستهای خود مورد استفاده قرار داده است، از هیچ جریه ای برای تحکیم موقعیت متزلزل سیاسی خود فروگذار نیست و با سماجت و سرسختی از شیوه های آمرانه و انعطاف ناپذیر حکومتی پیروی می کند. نگاهی به رویدادهای خونین کوی دانشگاه، دخالت مستقیم تام گرایان را، هم در برنامه ریزی یورش شبانه به خوابگاه دانشجویان و هم در دامن زدن به درگیریها و خشونت های خیابانی آشکار می سازد. بخشی از این نیروها، حتی تاکنون به طور لفظی نیز حمله شبانه به دانشجویان را محکوم نکرده اند. درک این امر دشوار نیست که خشونت و تشنج، نقطه قوت انحصار طلبان تام گرا و آرامش متکی بر قانون، نقطه ضعف آنان است. آنان در میدان بحث و گفتگو حرف تازه ای برای گفتن ندارند و لذا مایلند تکلیف کار را در میدان رزم و پیکار یکسره کنند. تلاش آنان برای کشاندن حریف یا رقیب سیاسی به میدان خشونت و درگیری، از همین جا ناشی می شود و تعرضات گسترده بعدی آنان علیه اصلاح طلبان پس از فروکش کردن جنبش دانشجویی، مویذ این واقعیت

است که مواضع تام گرایان در جریان حوادث اخیر محکم تر شده است و اینکه در تدارک تعرض همه جانبه ای علیه جنبش اصلاح طلبی هستند.

واکنش نیروهای اصلاح طلب حاکمیت در قبال حوادث اخیر یکسان نبود. آنان در آغاز به پشتیبانی از دانشجویان برخاستند و حمله به خوابگاه را به اشکال مختلف محکوم نمودند. در عین حال تلاش آنان متوجه آن بود که اعتراضات دانشجویی از مرزهای قانونی نظام فراتر نرود و شیوه های مسالمت آمیز خود را از دست ندهد. نیروهای اصلاح طلب بنا بر خصلت خود، خواهان راه حل سیاسی و عقلانی برای بحران بودند و به درستی از "تعیین سیاست در خیابان" ابا داشتند. هر چقدر جنبش دانشجویی احساساتی تر و شعارهای آن رادیکال تر شد، پشتیبانی اصلاح طلبان از آن کم رنگ تر گشت. اعلام لغو میتینگ همبستگی با دانشجویان از طرف نیروهای جبهه دوم خرداد و فراخوان آنان برای شرکت مردم در تظاهرات "لیک به رهبری"، نقطه چرخش و عقب نشینی آشکار این نیروها و فاصله گرفتن از جنبش رادیکالیزه شده دانشجویان بود و در عین حال ضعف مسلم تشکیلاتی این نیروها را برای مهار بحران و هدایت آن در جاده صحیحی که به گرفتن امتیازهایی از رقیب سیاسی منجر شود، آشکارتر ساخت.

باید در نظر داشت که نیروهای اصلاح طلب و در رأس آنها محمد خاتمی، با شعار قانونگرایی و تساهل به میدان آمده اند و در دو سال گذشته، علیرغم همه نامالییات و دسیسه ها، به این شعاروفادار مانده اند. ساده لوحی است هر آینه بپنداریم که آنان در شرایط بحرانی به گرایشات رادیکال که موجودیت نظام را به چالش می طلبد تمکین خواهند کرد. کسانی که از اصلاح طلبان حکومتی انتظار دارند، در چشم بر هم زدنی به سخنگوی بخشهای رادیکال اپوزیسیون تبدیل شوند، در واقع از آنان می طلبند که اعتقاد خود را برای پیش برد سیاست پر حوصله و گام به گام توسعه سیاسی کشور، زیر پا گذارند.

نقش مطبوعات طرفدار اصلاحات در حوادث اخیر کشور بسیار مثبت و امیدبخش بود. آنها با درایت و هوشیاری مراقب بودند که رادیکالیسم بخشهایی از دانشجویان، دستاوردهای کسل این حرکت را در سایه قرار ندهد و روند توسعه سیاسی را متوقف نسازد. آنها به درستی، خشونت علیه دانشجویان و تجاوز به حریم دانشگاه را عامل اصلی ایجاد بحران نامیدند و انگشت اتهام را به سوی نیروهای خشونت طلب و اقتدارگرا نشانه گرفتند و نگذاشتند فراموش شود که دانشجویان، نه آنگونه که تام گرایان می کوشند القا کنند "مشتی اشرار"، که قربانیان مظلوم توطئه شوم خشونت طلبان اند. آنها پیگیرانه از دانشجویان و خواسته های آنان پشتیبانی کردند و به مثابه یکی از ارکان اساسی جامعه مدنی - و به ویژه در نبود

احزاب سیاسی - به حائلی میان دانشجویان و حکومت تبدیل شدند.

در حوادث اخیر روشن شد که دانشگاه این سنگر آزادی، بیست سال پس از انقلاب اسلامی یک بار دیگر بیدار شده است. در این بیست ساله حیات جمهوری اسلامی، نه "انقلاب فرهنگی" و تصفیه های پر دامنه، نه انواع و اقسام موانع مکتبی - ایدئولوژیک برای محروم ساختن دانشجویان دگراندیش از ورود به دانشگاه و نه افزودن نورچشمی ها به ترکیب دانشجویان با هدف دست آموز ساختن آنان، هیچکدام تأثیر نداشته اند. این نسل دانشجویی رشد یافته در جمهوری اسلامی است که اینک رودر روی تاریک اندیشان واپسگرا ایستاده است و حقوق خود و مردم مظلوم ایران را مطالبه می کند. جنبش نوین دانشجویی ایران، بخش پر اهمیتی از حرکت عمومی مردم ایران برای آزادی و مردمسالاری است. هرگونه تلاش برای جدا کردن این جنبش از مبارزات حق طلبانه مردم در راستای یادشده، کشاندن آن به مهلکه انزوا و فروپاشی است. گرایش بخشهایی از دانشجویان به رادیکالیسم و تندروی، با توجه به فرهنگ دیرپای استبدادی در میهن ما، نبوده فضای لازم برای استنشاق و به ویژه بعضی فرو خورده مردم نسبت به ظلم و خودسری طی بیست سال گذشته، شکفت آور نیست. چنانچه جامعه ایران به دلیل اشکال خردستیزانه حکومتی انحصار طلبان، دچار بحرانهای انقلابی و خونبار نشود، می توان امیدوار بود که پیشرفت جنبش اصلاح طلبانه مردم و تحکیم جامعه مدنی قادر شود تصایلات رادیکال جنبش دانشجویی را به حاشیه براند و آنرا به موضوعی فرعی در کل فرآیند اصلاحات تبدیل کند.

اینک تام گرایان مست از باده پیروزی مقطعی خود در خاموش کردن اعتراضات، تعرضی وسیع را علیه جنبش اصلاح طلبی آغاز کرده اند. روزنامه های افراطی جناح راست در روزهای اخیر پر است از رجزخوانی های مهوع علیه اصلاح طلبان حکومتی و جنبش دانشجویی. در این کارزار گسترده و جنگ روانی، جای ظالم و مظلوم عوض شده است. هیچ نشانی از آن در دست نیست که بحران اخیر برای تام گرایان حاوی درسهایی جهت تجدید نظر در شیوه های حکومتی باشد. آنان بر عکس در شیور درگیری و خشونت می دمند و نفس کش می طلبند و با زدن انگ "توطئه بیگانگان" به جنبش دانشجویی، نشان می دهند که چشم بر واقعیات بسته اند و همچنان از حقایق گریزانند. غافل از آنکه حکمرانی آنان به سیاق گذشته دیگر مقدور نیست و اگر به ملزومات جامعه ایران تن ندهند، به زودی توفان از نقطه ای دیگر - و این بار بسیار سهمگین تر - سر برخواهد آورد. در آنصورت نه از تاک نشان خواهد ماند و نه از تاک نشان! معروف است که می گویند: آن که باد می کارد، توفان درو خواهد کرد.

راهی جز مشی مسالمت آمیز نیست!

مسالمت آمیز رعایت می شد، می توانست مساعدترین زمینه و شرایط را در آستانه انتخابات سرنوشت ساز مجلس ششم برای پیروزی نامزدهای هوادار جنبش دوم خرداد فراهم آورد.

از ماست که بر ماست!

پس چه شد که یکباره ورق برگشت؟ چرا احزاب و تشکل های دوم خرداد میتینگ خود را لغو کردند و به جای آن گردهمایی دیگری، این بار به ابتکار "سازمان تبلیغات اسلامی" که ریاست آن با آیت الله جنتی از قشری ترین مرجعین جناح راست است، فراخوانده شد؟ چرا همدردی ها و همبستگی ها با دانشجویان جای خود را به شکار آنان و دستگیری بیش از هزار نفر داد؟ چگونه انصار حزب الله که سخت در تنگنا و مورد تعرض بودند، خود به تعرض برخاسته، اینک از مقامات می طلبند که به رسمیت شناخته شوند و اسلحه و امکانات و اقتدار قانونی در اختیارشان گذاشته شود؟! ۲۴ تن از فرماندهان عالی رتبه سپاه پاسداران نامه تهدیدآمیز به خاتمی می نویسند و صدها نفر دانشجوی و عده ای از رهبران اصلی بخش رادیکال جنبش دانشجویی دستگیر شده و به نام "معاند" و "محارب" و "مفسد" در زندان در انتظار محاکمه در دادگاه انقلاب اسلامی به سر می برند و به اعدام تهدید شده اند! روزنامه سلام که امید می رفت انتشار خود را از سرگیرد، با محاکمه موسوی خوسینی ها در دادگاه ویژه روحانیت، به مدت ۵ سال ممنوع انتشار شد! جناح راست که چند روزی خفقان گرفته بود، حالا با تمام قوت به نام "دفاع از نظام" وارد میدان شده، شمشیر را از روسته، علنا از قهر و اعمال خشونت به نام اسلام سخن می گوید! جریان بسیار مهمی با پیامدهای سنگینی رخ داده است. ریشه یابی آن وظیفه ماست. نوشته حاضر تلاش اولیه ای در این جهت است.



بی گمان، حمله نیروهای انتظامی و انصار حزب الله به خوابگاه دانشجویان در امیرآباد، در شبانگاه ۱۸ تیرماه و ضرب و شتم بی رحمانه و وحشیانه دانشجویان که به کشتار چند تن و زخمی شدن تعداد بی شماری منجر شد، بزرگ ترین اشتباه سیاسی جناح راست افراطی پس از واقعه شوم قتل های زنجیره ای بود. گستاخی تا به این درجه که تظاهرات نسبتاً آرام دانشجویان در محوطه دانشگاه، در اعتراض به تعطیل روز نامه سلام و در مخالفت با طرح لایحه ضد آزادی مطبوعات در مجلس، با چنان خشونت و بربریت سرکوب شود، برای افکار عمومی تحمل ناپذیر بود. لذا خشم و نفرت عمومی را برانگیخت و همدردی و همبستگی نیروهای سیاسی و مردم با دانشجویان که مظلوم واقع شده، کشته و زخمی داده بودند، بی نظیر بود. از سوی دیگر جناح راست حاکمیت به شدت دچار سراسیمگی شده، ابتکار عمل را از دست داده و به طور رقت باری در موضع دفاعی قرار گرفته بود. روند رویدادهای و داده ها نشان می دهند که این بار نیز، به گونه ماجرای قتل های زنجیره ای، توطئه کوی دانشگاه اقدامی هدایت شده در سطح عالی حاکمیت نبود. تصادفی نبود که یورش به کوی دانشگاه از سوی همه جناح های حاکمیت به درجات مختلف محکوم شد. تلاش عمومی برای این بود که هرطور شده از دانشجویان دلجوئی شود و رضایت خاطر آن ها فراهم آید. نگرانی آن ها به ویژه از گسترش یک جنبش سیاسی مسالمت آمیز با پیامدهای محاسبه نشدنی بود. سخنرانی آیت الله خامنه ای عصر دوشنبه ۲۱ تیرماه، یعنی شب قبل از آن روزی که ورق برگشت و همه چیز زیرورو شد، بسیار آموزنده و پرتواک حالت روحی جناح راست تمامت خواه بود. خامنه ای که قبلاً نیز به دانشجویان پیام فرستاده و نماینده خود را برای قرائت آن و سخنرانی به کوی دانشگاه روانه کرده بود، بار دیگر به دلجوئی از آنان پرداخت و حمله نیروهای انتظامی و حزب الله را به کوی دانشگاه محکوم ساخت و افزود: "حمله به خوابگاه جوانان چون حادثه ای تلخ قلب مرا جریحه دار کرد... حمله به منزل و ماوا و مسکن یک جمعی، به خصوص در شب. یا در نماز جماعت به هیچ وجه در جمهوری اسلامی قابل قبول نیست... هرکسی بوده فرق نمی کند، چه در لباس نیروهای انتظامی و چه در غیر آن. کسانی که در نظام جمهوری اسلامی تخلف می کنند، باید با آن برخورد شود". و خطاب به "جوانان عزیز" و شعارهای آن ها، به نیروهای انتظامی توصیه کرد در برابر "اهانت به رهبری" شکیبایی کنند. حتی اگر عکس او را پاره کردند! این بیانات اگر صادقانه هم نباشد، حائز اهمیت است. زیرا پرتوا جو حاکم بر کشور و نشانگر درماندگی و سراسیمگی جناح راست و تاوان سنگینی بود که رهبری نظام می رفت تا برای جبران پرووکاسیون محافل افراطی راست بپردازد.

از سوی دیگر در جناح اصلاح طلبان، ۱۵ حزب و تشکل هوادار جنبش دوم خرداد، میتینگ بزرگی را برای روز چهارشنبه ۲۳ تیر، در حمایت از دانشجویان و اعتراض به عملیات خودسرانه انصار حزب الله و پاسداری از آزادی فراخوانده بودند. دو نفر از فرماندهان نیروهای انتظامی که مستقیماً در عملیات کوی دانشگاه شرکت داشتند، برکنار شده و عده ای از انصار حزب الله نیز دستگیر شده بودند. از سوی رئیس جمهوری، کمیته ویژه ای برای پی گیری حادثه و توقیف و محاکمه مسئولان فاجعه کوی دانشگاه تعیین گردید. وزارت اطلاعات شکایت خود از روزنامه سلام را پس گرفت و سخن از انتشار قریب الوقوع آن بود. استعفای وزیر آموزش عالی و زمزمه استعفای برخی دیگر از وزرا به نشانه اعتراض به واقعه دانشگاه و تجاوز به حریم آن، استعفای رئیس دانشگاه تهران به همین جهت، و اعتراض و بیانیه دسته جمعی اساتید دانشگاه و شرکت آن ها در تظاهرات و تحصن دانشجویان و مشارکت فعال احزاب سیاسی و شخصیت های برجسته اپوزیسیون خارج از مدار حاکمیت در این جنبش عمومی، حاکی از تعرض سیاسی گسترده جبهه آزادی خواهان اصلاح طلب بود. بحران سیاسی مثبت و امیدآفرینی در راه بود که جز با گرفتن امتیازات جدی از جناح راست، آرام نمی گرفت. فرصت واقعاً طلایستی و غیرمنتظره ای به دست آمده بود که اگر درست از آن بهره برداری می شد و رویدادهای از مسیر عادی خارج نمی گردید و قانونمندی های مشی سیاسی

پاسخ متداول به این سوالات و توضیح چنین چرخش تمام عیار اوضاع، از سوی اپوزیسیون خارج از کشور، که متأسفانه بسیار رایج هم هست و محتوای اعلامیه ها و تحلیل ها را تشکیل می دهد، از این قرار است: جناح راست حاکمیت همان گونه که با خشونت تظاهرات آرام و مسالمت آمیز دانشجویان را پراکند و وحشیانه به خوابگاه آنان حمله کرد، همان گونه هم آشوب ها و آتش سوزی های روز سه شنبه ۲۲ تیرماه را سازمان داد و به حساب دانشجویان گذاشت. این حرف ها بی آنکه بدون ریشه و بی پایه باشد، از دیدگاه چپ معتقد به مشی سیاسی مسالمت آمیز و اصلاح طلب، کافی برای توضیح واقعیت و درس آموزی از چنین رویداد مهمی که طی چند روز کشور را به هیجان آورد و جهانیان را متوجه خود ساخت، نمی باشد. زیرا توضیح ماجرا از ورای قهر و خشونت حاکمیت، ساده کردن مساله است. خشونت و قهر در جمهوری اسلامی امر تازه ای نیست. مساله این جاست که اپوزیسیون آزادی خواه چه راه و روشی را باید پیش بگیرد که در دام خشونت نیفتد و در دایره شیطانی آن درنفلطد. زیرا خشونت آوردگاهی است که حاکمیت در آن دست بالا را دارد و آزادیخواهان بازنده آیند. از مقطع دوم خرداد ۷۶ تلاش مستمر

باح راست ایجاد تنش و بحران در کشور و زمینه سازی برای اعمال خشونت و رکوب آزادی بوده است. تاکتیک و سیاست آزادی خواهان چه باید باشد؟ واقعیت اینست که در رویداد ۲۳ - ۱۸ تیرماه، بخشی از دانشجویان راسته، و بخش دیگر ناخواسته، گام در میدان خشونت گذاشتند و زبان های بران ناپذیری به جنبش آزادی خواهانه ایران وارد آوردند. خواسته و از روی بلر، بدین جهت که در میان گرایش های مختلف دانشجویی، بخشی از آن تقابلی به شیوه های رادیکال و وارد کردن شوک سیاسی، تشدید رودروسی و تیرری ها باور دارند. این جریان ها اگر آگاه نشوند عملاً جاده صاف کن نبوت طلبان در حکومت های جبارند. چنین گرایشی در جامعه سیاسی درون برون مرز نیز وجود دارد. تشکل های دانشجویی منتسب به آقایان حشمت الله طبرزدی و منوچهر محمدی، نماینده شناخته شده این گرایش اند.

با آنکه نیروی اصلی دانشجویان به راه و روش اصلاح طلبان برخاسته از بخش دوم خرداد تعلق دارند، که عمدتاً دور "دفتر تحکیم وحدت دانشجویی" قه زده اند، با این حال، چنین بنظر می آید که بخشی از آنها، به ویژه دانشجویان غیرمتشکل، ناخواسته و از روی احساسات و شور و هیجان جوانی دنبال جناح رادیکال به راه افتادند. زیرا عملیات تحریک آمیز و خشونت منبشانه انصار حزب الله و نیروهای انتظامی، چنان فضا را سنگین و آشفته عصبی کرده بود که شعارهای تند و رادیکال و اقداماتی که آشکارا به گیری و رودروسی با مهاجمان کوی دانشگاه می انجامید، گسترده ترین یته را به دست آورد. گرایش و جریان رادیکال در آن چند روز هژمونی حرکت ی دانشجویی را به دست آورد و موفق گردید بخش به مراتب بیشتر از توان د را به دنبال بکشاند.

اختلاف در شیوه مبارزه از همان فردای پروکاسیون انصار حزب الله و وهای انتظامی بروز کرد. وقتی صف دانشجویان از کوی دانشگاه سرازیر شد، در بزرگراه جلال آل احمد دانشجویان دسته دسته دور هم جمع شده و در یونگی ادامه مبارزه به بحث نشستند. بخشی خواستار تحصن در صحن شگاه و مخالف با ورود صفوف تظاهرکنندگان به خیابان های شهر بودند تا درگیری و تشنج و خشونت مسلم برهیز شود. گروه دیگر طرفدار ادامه کت به سوی شهر و جلب و دعوت مردم به حرکات اعتراضی و رادیکال کردن بش بودند. با آنکه وزیر کشور و شخصیت های برجسته جنبش دوم خرداد ر عبدا لله نوری، هادی خامنه ای، تاج زاده و فائزه رفسنجانی و تعدادی کرا، از جمله افراد سرشناس اپوزیسیون خارج از مدار حاکمیت نظیر مهندس بابی، دکتر پیمان و... شبانگاه روز جمعه و نیز شنبه و یکشنبه به دانشگاه و دانشجویان شتافتند و با اعلام همدردی و همبستگی و قول تعقیب و ازات مسئولان فاجعه کوی دانشگاه، آنان را به آرامش و ادامه مبارزه از های مسالمت آمیز و قانونی فراخواندند، تا از تشنج و خشونت های مسلم گیری شود، مع ذلک جناح رادیکال و تندرو دانشجویان بر بستر آسآدگی ی توده دانشجویی، از هیچ شعار و اقدامی در جهت رادیکال کردن جنبش اهی نکردند. با آنکه شورای عالی امنیت ملی که ریاست آن را محمد یی برعهده دارد، در بیانیه خود پس از محکوم ساختن یورش نیروهای بامی و حزب الله و وعده و تعهد برای مجازات مسئولان خاطی و اعلام یاری دوتن از فرماندهان نیروهای انتظامی، دانشجویان را به آرامش دعوت و صریحاً اعلام کرد که جلو تظاهرات غیرمجاز گرفته خواهد شد، با این جناح رادیکال دانشجویی، این همه پیام و هشدارهای دلسوزانه را نادیده ت. به گزارش خبرگزاری فرانسه، صبح سه شنبه ۲۲ تیرماه "درحدود ۲ تن از تظاهرکنندگان که خود را با درهای بسته دانشگاه مواجه دیدند، در ل در ورودی دانشگاه اجتماع کردند. مغازه داران و رهگذران نیز به جمع آن یوستند. پلیس از طریق بلندگوهای که روی هلیکوپتر نصب شده بود، به رکنندگان اخطار می کرد که متفرق شوند. پس از آنکه تظاهرکنندگان به بر پلیس بی اعتنائی کردند، صد تن از واحد ضد شورش نیروهای مسلح المی که صدها بسیجی و قوای مسلح سپاه پاسداران آن ها را حمایت می د به سمت تظاهرکنندگان به حرکت درآمدند و جمعیت را متفرق کردند. اما رکنندگان پس از متفرق شدن از مقابل دانشگاه تهران، در خیابان های اجتماع کردند و بارها با پلیس درگیر شدند." و این چنین فاجعه ای که یکی آن را می دانیم آغاز شد و خشونت بالا گرفت. از این پس ابتکار ات به دست آشوبگران حزب الهی و بسیجی ها و پاسدارها در لباس ی افتاد و روند معکوس با شتاب آغاز شد. تلویزیون جمهوری اسلامی نخستین بار برنامه های عادی خود را قطع کرد و به پخش پیام های کوتاه

در دعوت از مردم برای شرکت در تظاهرات روز بعد پرداخت که از سوی سازمان و تبلیغات اسلامی، فراخوانده شده بود.

تفاوت در این مورد که اتوبوس ها را چه کسانی به آتش کشیدند، در و پنجره بانک ها را چه افرادی شکستند و تخریب برخی اماکن عمومی به دست چه کسانی صورت گرفت، در نبود گزارشات بی طرفانه و دقیق از ماجرا تا حدودی دشوار است. این ادعا که حزب الهی ها و گروه های سازمان یافته بسیجی و سپاه پاسداران در همه و یا بخشی از این عملیات دست داشته اند کاملاً پذیرفتنی است. اظهارات بعدی مقامات بالای سپاه پاسداران نقش توطئه گرانه آن ها را ثابت می کند. اما این واقعیت نیز متأسفانه انکارناپذیر است که دانشجویان رادیکال و جوانان کوچه و خیابان که به دانشجویان پیوستند، با شرکت در تظاهرات غیرمجاز و درگیری و زد و خورد های موضعی با نیروهای انتظامی و عملیات خشونت آمیز دیگر، زمینه و شرایط را برای اقدامات خشونت آمیز و پرووکاسیون های بعدی عمده و اگره جناح راست فراهم آوردند. در سال های ملی شدن صنعت نفت و حکومت ملی و آزادی خواه دکتر مصدق نیز خشونت گرایی ها بر همین روال بود. در ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰، شبکه آمریکایی به نام "بدامن" و در تشنجات شب ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ دسته های اوباش و مزدورانی که از سوی سازمان "سیا" و تبلیغس سرویس و ارتجاع تجهیز شده بودند، در تشدید خشونت و تهییج مردم و راهپیمایان به اقدامات خشونت بار و تحریک آمیز نقش داشتند و گاه به نام "توده ای ها" و گروه های وابسته به حزب توده، در صفوف تظاهرکنندگان توده ای رخنه کرده و آن ها را به عملیات خشن و پرووکاتیو سوق می دادند. اما شبکه "بدامن" و یا گروه های اجیر بدان جهت موفق به اجرای نقشه های شیطانی می شدند که رادیکالیسم و میل به خشونت و چپ روی ها عین سیاست حزب توده و مشی سیاسی و خط فکری او را تشکیل می داد و زمینه را برای سو استفاده ارتجاع فراهم می ساخت. در آن ایام نیز مسئولیت اصلی با ما بود. زیرا اگر رهبری حزب توده ایران به پیام ها و اعلامیه های دکتر مصدق گوش فرا می داد و آرامش را در آن روزهای سرنوشت ساز حفظ می کرد، گروهک های اجیر و اوباش چگونه می توانستند به نام حزب ماجرا بیافرینند؟

در روزهای حساس تیرماه نیز اگر دانشجویان به تمنای دولت محمد خاتمی، که خود هدف اصلی جناح راست تمامت خواه است، گوش فرا می دادند و به رهنمودهای "دفتر تحکیم وحدت" عمل می کردند و اقدامات و مبارزات خود را در چارچوب و اشکال سیاسی مسالمت آمیز و قانونی و در تفاهم با اصلاح طلبان جنبش دوم خرداد پیش می بردند، چگونه ممکن بود انصار حزب الله و پاسدار و بسیجی در لباس شخصی به بانک ها حمله کنند، اتوبوس ها را آتش بزنند و سپس تقصیر را به گردن دانشجویان متحصن در صحن دانشگاه بیندازند؟ پیشگامانی که شعار "خامنه ای حیا کن، سلطنت را رها کن" سردادند و با بی اعتنائی به اعلامیه وزارت کشور و شورای عالی امنیت ملی، هزاران دانشجو و جوان را به تظاهرات خیابانی کشاندند، مستقیماً کل نظام و ایضا دولت محمد خاتمی را به چالش خواندند. زیرا می دانستند که دولت قانونگرا و ضد خشونت محمد خاتمی، هرگز با آن شعار و راهپیمایی غیرمجاز موافقت نخواهد کرد. بگذریم از این که آنان می دانستند که حتی نیروی انتظامی تماماً در اختیار دولت محمد خاتمی نیست چه پرسد به سپاه و بسیجی. و یکی از خواست های دانشجویان درست همین موضوع بود. در واقعه کوی دانشگاه، وزیر کشور صریحاً اعلام کرد که عملیات نیروهای انتظامی در هماهنگی با دولت نبوده است.

کل این فاجعه، ناشی از بی اعتنائی به قانونمندی های مشی سیاسی مسالمت آمیز و به خاطر ارزیابی نادرست از تناسب نیروها و عدم توجه به اولویت های لحظه بود. ماجراجویی و رادیکالیسم، اضافه برخاستگاه معرفتی و فرهنگی آن، پیامد همین بی توجهی ها بود. اینکه جناح راست در کمتر از ۲۴ ساعت توانست چندین صدهزار نفر را تجهیز کند و جنبش رادیکال دانشجویان و هزاران جوان دیگر با یک ضد حمله نیروهای ضربتی و انتظامی نظام فروکش کرد، باید درسی برای همه باشد. این درست است که قاطبه این جمعیت را بسیجی ها و سپاهی ها و وابستگان به دستگاه و خانواده های آنان تشکیل می دادند، اما هرچه باشد، به هر حال نشانگر امکانات و توانایی بسیج نیروی جناح راست و سرکوبگر رژیم است. مانور اخیر پنجاه هزار نفری "واحد های فدائیان امام" و گردان های بسیج برای قدرت نمایی و ترساندن آزادی خواهان، شاهد دیگر آنست. تجربه شش روز فراموش نشدنی نشان داد که تا چه حد شعارهایی نظیر: "توب، تانک، بسیجی، دیگر اثر ندارد"، خیال بافانه و به ←

دور از واقعیت است. برای افراد و نیروهای سیاسی در داخل و خارج که در شیور خشونت و رادیکالیسم می‌دمند، باید آنچه در این چند روز گذشت، درس دیگری باشد، تا از این شیوه مبارزه دست بردارند و به مشی سیاسی مسالمت آمیز و اصلاح طلبی با همه قانونمندی‌های آن بپیوندند.

سازمان اکثریت را چه می‌شود؟

شگفتی ما چندان از دانشجویان کم تجربه نیست که احساسات آن‌ها به دنبال یورش وحشیانه حزب الله و نیروهای انتظامی به شدت تحریک شده بود. تعجب از سازمان‌های نسبتاً پرتجربه‌ای است که در کمال آرامش در خارج کشور نشسته، از راه دور در آتش خشونت می‌دمند و به تحریک جوانان و دانشجویان که با این جابران سروکار دارند، می‌پردازند. تأسف من به ویژه از موضع‌گیری‌های هم پیمان چپ ما، "سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)" است. مندرجات آخرین شماره نشریه کار که در اختیار من است (شماره ۱۲۲ چهارشنبه ۳۰ تیرماه)، با آنکه یک هفته پس از پایان ماجرا تنظیم شده، واقعا غم انگیز و یأس آور است. زیرا مشاهده می‌شود، علی‌رغم تغییر و تحولات چشمگیری که طی این سال‌ها در اندیشه و عمل متحد ما رخ داده است، با این حال هنوز فرهنگ لنینی و چریکی حاکم بر ناخودآگاه دست اندکاران سازمان است. محرکی لازم بود تا دیو خفته خشونت بیدار شود. رهبری سازمان، با آنکه شعار محوری کنگره پنجم سازمان درباره ایجاد جبهه وسیع برای برچیدن بساط ولایت فقیه را به خاطر غیرواقعی و سکتاریستی بودن و نیز بدین جهت که از سوی ما و سایر مولفه‌های اپوزیسیون آزادی خواه ایران استقبال نشد، بی‌سروصدا کنار گذاشته بود، اما با شنیدن شعار بخش رادیکال دانشجویان: "خامنه‌ای حیا کن ..."، دوباره شعار محوری کنگره را از سر گرفت، بدون این که به عواقب امر و پیامدهای آن در شرایط مشخص جمهوری اسلامی بپردازد و تناسب نیروها و توان و ظرفیت آن‌ها را در نظر بگیرد. ظاهراً این امر که شعارها و خواست‌هایی با این بار سیاسی قادر به تجهیز چه مقدار نیروی سیاسی - اجتماعی، حتی در میان خود دانشجویان است، مسأله آن‌ها نیست. مسأله شان گوئی فریاد یک شعار به هر بهائیتی است. با آنکه می‌دانند "دفتر تحکیم وحدت دانشجویی" که بخش اعظم دانشجویان را نمایندگی می‌کند، با راه و روش و شعارهای رادیکال و پروکاتوریست جناح رادیکال موافق نبود و راه خود را جدا کرد؛ با آنکه می‌دانند همه نیروهای اصلاح طلب و آزادی خواه مدافع جنبش دوم خرداد و نیز سایر احزاب و شخصیت‌های آزادی خواه خارج از مدار حاکمیت مخالف شعارهای رادیکال و غیرواقع بینانه بودند که کار را به خشونت می‌کشاند؛ با آنکه در عمل دیدند که جنبش بر محور ضدیت و مقابله مستقیم با ولی فقیه در شرایط امروز، در محدوده همان آوانگارد، به گونه اقلیت جدا از دیگران محصور می‌ماند و سرکوب می‌شود و کار به خشونت می‌کشد که فقط جناح راست بهره‌بردار آنست، با این حال در سرمقاله نشریه کار با هلهله و شادی از "فراروشتی حرکت دانشجویان به رادیکالیسم فوق‌العاده نیرومندی که آشکارا پایه‌های استبداد ولایت فقیه را نشانه گرفت و با آن به مخالفت برخاست"، استقبال می‌کنند. در همان سرمقاله صریحاً اعلام شده است: "ما از هر جنبش توده‌های مردم برای استقرار دموکراسی و برچیدن بساط ولایت فقیه در ایران استقبال و حمایت می‌کنیم". در اعلامیه شورای مرکزی به تاریخ ۲۱ تیرماه، هنگامی که به وضوح صف دانشجویان رادیکال از دانشجویان متشکل در "دفتر تحکیم وحدت" جدا شده و گام در مسیر اقدامات غیرمجاز و خشونت آفرین گذاشته بود، خطاب به دانشجویان می‌گویند: "شما در ۵ روز قیام دلاورانه خود، رهبر و حامی اصلی استبداد در ایران را رسوا ساختید، قلب او را به درد آوردید، شما قدرت و قداست پوشالی ولی فقیه را شکستید. شما نفرت بی‌کران مردم ایران از این مظهر استبداد و دیکتاتوری را عیان ساختید و نشان دادید که می‌توان با بست بزرگ نیز به مقابله برخاست". کمی دورتر می‌افزایند: "باید هشیارانه مبارزه بزرگی را که آغاز کرده اید تا رسیدن به نتیجه نهائی ادامه دهید!" آیا در آستانه انتخابات سرنوشت ساز مجلس ششم که همه چیز در گرو حفظ و توسعه آزادی‌های موجود و تأمین پیش شرط‌های یک انتخابات هرجه آزادتر است، و آرامش و نظم در جامعه از الزامات آن می‌باشد، طرح شعار علیه ولی فقیه و تمرکز مبارزه علیه آن، یک شعار و خواست انحرافی نیست؟ و آیا این شعار پیامدی جز تضعیف جناح آزادی‌خواه و اصلاح طلب رژیم و راندن آن به سوی جناح راست خواهد داشت؟ و مالا به زیان حرکت سیاسی مسالمت آمیز به سوی آزادی و مردم سالاری نخواهد انجامید؟

در مقاله "ریشه خشونت و آشوب در کجاست"، آشکارا به توجیه خشونت و آشوب به عنوان اقدامات مردمی که "در برابر سرکوب دست به مقاومت زنند"، می‌پردازند در ارتباط با حوادث خونین روز سه شنبه ۲۱ تیرماه نویسنده: "خشونت زمانی بود که شورای عالی امنیت ملی، هرگونه تظاهر راه پیمانی را ممنوع اعلام کرد. به خوبی معلوم بود که جوانان و دانش برافروخته‌ای که طی چهار روز تظاهرات آرام به هیچ یک از خواست‌های نرسیده بودند، به این فرمان گردن نخواهند گذاشت. به خوبی روشن بود که فرمان، نقض آشکار حق این دانشجویان به شمار می‌رود. و باز به خوبی بود که این تصمیم اقدام آشکاری در جهت بحرانی کردن بیشتر موضوع و رویدادها به طرف حل خشونت آمیز آن‌ها و سرکوب دانشجویان (تأکیدها از من است).

حقیقتاً شگفت انگیز است. اگر به خوبی روشن بود که اعلامیه‌های عالی امنیت ملی با هدف بحرانی کردن موضوع و به قصد سرکوب دانش بود، پس با چه منطقی طیف رادیکال دانشجویان داوطلبانه در این قتل گام گذاشتند، و با اقدامات خود به تحقیق نقشه بحرانی شدن موضوع رساندند؟ اگر دانشجویان از روی کم تجربه‌گی در این دام افتادند، شما چرا حمایت می‌کنید و به توجیه تنوریک آن می‌پردازید؟ اگر به خوبی معلوم بود که دانشجویان به اعلامیه شورای عالی امنیت گردن نخواهند گذاشت، پس مهمترین نیروی دانشجویی، متشکل در "دفتر تحکیم وحدت" با دربار هشجاری به آن گردن نهاد و از افتادن در جاده خشونت و درگیری‌های بار خیابانی پرهیز نمود و تحصن در محوطه دانشگاه و شیوه‌های مسالمت آمیز را ترجیح داد؟ ملاحظه می‌شود که موضوع یک امر می‌است و به دانش و بینش بازیگران سیاسی مربوط می‌شود.

چنانکه قبلاً تأکید داشتیم، خشونت ذاتی نظام و شیوه متداول حکم مداری جناح راست تمامت خواه و نقطه قوت اوست. فراست و درایت نیز آزادی خواه در این است که چگونه از افتادن در دام خشونت پرهیز کند حاکمیت را به میدانی بکشاند که نقطه ضعف اوست. توجه به این امر به در شرایط کنونی جمهوری اسلامی حائز اهمیت است که حاکمیت دوگانه و بخشی از آن منادی آزادی و ضد خشونت می‌باشد و اهل تساهل و تها است. در مقاله‌های نشریه کار و اعلامیه‌های سازمان اکثریت، جا به جا تیز حمله متوجه دولت خاتمی و اصلاح طلبان است. جناح رادیکال دانشجویان با شعارهای تند علیه رهبر جمهوری اسلامی و توسل به راهپیمایی و تظاهرات غیرمجاز، محمد خاتمی و اصلاح طلبان رژیم را اجباراً در برابر خود قرار داد سازمان اکثریت در اعلامیه ۲۴ تیرماه، به جای انتقاد از این روش و جناح رادیکال دانشجویان، به انتقاد از اصلاح طلبان حکومت پرداخت. خطاب به آنان می‌گوید: "به جای آن که از پایداری دانشجویان الهام بگیرد آزادی ستیزان را با تکیه بر این نیروی بزرگ پس بنشانند و از این موج تاریخی برای گشودن راه اصلاحات موعود خود بهره بگیرند، از قاطع قدرت جنبش آزادی ترسان شدند، به دام فضا سازی سران جبهه مقابل افتاد در صحن دانشگاه پشت سر پیشوایان استبداد نماز وحشت خواندند!"

آیا رهبری سازمان اکثریت هنوز پس از دو سال تجربه و این همه اظهار و سخنرانی‌های محمد خاتمی، با این امر بدیهی آشنا نیست که ایشان اصلاح طلب درون نظام و بخشی از حاکمیت است نه خارج از مدار آن؟ آیا واقعا قبول ندارند که محمد خاتمی قانونگرا و ضد خشونت است؟ پس چرا از او و سایر اصلاح طلبان رژیم انتظار دارند که بر جنبش رادیکال دانش که با شعار "خامنه‌ای حیا کن ..." دست به تظاهرات غیرمجاز زده اند، بزنند و در یک اردو قرار بگیرد؟ به راستی سازمان اکثریت را چه می‌شود که می‌توان در تناقضات زندگی کرد و به نعل و به میخ زد؟ آیا وقت نرسیده است که سازمان اکثریت تکلیف خود را با خویشستن و نیز نیرو آزادی خواه و اصلاح طلب اپوزیسیون روشن سازد؟ آیا دستاورد کنگره و الوقوع سازمان بار دیگر به روال گذشته سرهم بندی تعدادی قطعنامه و تقیض خواهد بود که هر بخش آن برای جلب رضایت یک گرایش و جناح خاطر جلب آرا تنظیم شده است، به نحوی که وقت بعد از کنگره نیز به تفسیرهای گوناگون شود تا هرکس در آینه آن سیمای خود را ببیند؟ یا این بار قطعنامه‌ها بیانگر مشی سیاسی روشن و یک دست خواهند بود مواضع بی‌ابهام اکثریت شرکت کننده در کنگره را منعکس خواهند کرد رهبری نیز در هم سوئی با سمت گیری قطعنامه‌ها و مشی تعیین شده تحقق آن انتخاب خواهد گردید؟

تمرین کودتا!

اصلاح گران نیز با انتشار بیانیه هایی اعتراض خود را اعلام داشتند. در این بیانیه ها بر این نکته تاکید شده بود که نظام جمهوری اسلامی نه از تمرین دموکراسی و آزادی بلکه از رواداری خشونت و انحصارطلبی و حرمت شکنی آسیب می بیند. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در بیانیه خود یک گام فراتر گذاشته و انتشار نامه فرماندهان سپاه را اقدامی ضد ملی و ضد انقلابی ارزیابی کرده و هشدار داده است که محافلی در صدد ایجاد فضای نظامی منتهی به انسداد سیاسی هستند.

سرلشکر رحیم صفوی، فرمانده کل سپاه پاسداران، که نامش در لیست امضا کنندگان نامه مزبور نبود، برای جبران مافات، در یک سخنرانی وادار شد علنا اعلام بدارد که سپاه موظف است از آقای خاصی به عنوان رئیس جمهور و یکی از ارکان نظام با تمام توان حمایت کند. وی نامه فرماندهان سپاه را دردمندانه، دلسوزانه و امری عادی و همیشگی قلمداد کرد.

این نامه نشان داد که جنبش اصلاح گرانه در نظام دارای مخالفان جدی و خطرناک در نظام است، و این خطر چون شمشیر داموکلسی بر سر اصلاحات و حامیان آن در اهتزاز است. تحریر یک نامه گروهی به رئیس جمهوری که مبتکر اصلاحات در نظام اسلامی است، و سپردن آن به چاپ، نشانه یک هم رایی و هم آوایی و آمادگی برای گام گذاری در گستره سیاسی است، که طبق قانونی که باید سپاهیان پاسدار آن باشند، به صراحت منع شده است. فرماندهان سپاه که کاسه صبرشان از پی چند روز اغتشاش محدود چند هزار دانشجوی، لبریز شده، تعریف به خطر افتادن امنیت ملی را به عهده گرفته اند و با اینکار مرز میان وظایف سیاسی ارکان های کشوری و وظایف ارکان های لشکری را زیر پا گذاشته و اغتشاشی را که مدعی مقابله با آنند ایجاد کرده اند. فرماندهان سپاه بیشک فرصت ها و راه های فراوانی برای اظهار نظر دارند، اما در لحظات حساسی که این نامه تحریر و برای انتشار در اختیار روزنامه های خاصی قرار گرفت، معنای این کار جبهه گیری سیاسی در برابر اصلاحات و توسعه سیاسی و تهدید آشکار آن بوده است. بازی به چنین روش هایی انسان را به یاد کودتاهای مکرر در آمریکای لاتین و آفریقا می اندازد، که گروهی از نخبگان نظامی جامعه، با بی صبری در برابر راه حل های سیاسی بحران ها و سیاستمدارانی که به چنین راه هایی عنایت دارند، هر روز احساس خطر می کنند و می کوشند سرنوشت جامعه را با حرکت های کودتایی به مسیری بیندازند که مطابق میلشان است.

این نامه نشان داد، که جنبش اصلاح گرانه در ایران در برابر پیچ و خم های فراوان و مشکلات عظیمی قرار دارد و انتظار دست یابی به پیروزی

مصبح یزدی در سخنان پیش از نماز جمعه اول مرداد ماه تهران گفته بود هر کس در مقابل حکومت حق مخالفت کند باید سرکوب شود، اول نصیحت و ارشاد و اگر نپذیرفت، شمشیر مصباح یزدی از نظریه پردازان کاربرد خشونت در سیاست است و در خطابه هایی که جمعه ها در نماز جمعه تهران ایراد می کند باری نیست که بر مجاز بودن اعمال خشونت در اسلام تاکید نکند و انتقادهای خود را نسبت به رواج روح تساهل و تسامح به گوش نماز گزاران نرساند.

بسیاری سخنرانی های امثال مصباح یزدی را کوششی برای خنثی کردن ایدئولوژیک موج اصلاح گرایانه برخاسته از صفوف خودی های مسلمان تلقی می کنند و ارزشی بیش از آن برای این نوع سخنرانی ها قابل نیستند و چه بسیار سخنرانی ها و سمینارها و نشست هایی که در ذم تساهل و تسامح در سرتاسر کشور برگزار می شود اما چنین سخنرانی در حاشیه رویدادهای اواسط تیرماه در تهران و با عنایت به کوشش برای ایجاد جو تهدید و ارباب معنای دیگری می یابد. اگر مصباح یزدی اعمال خشونت در برابر مخالفان را جایز می داند، فرماندهان سپاه پاسداران در نامه خود به محمد خاتمی، رئیس جمهور، با کاسه صبر لبریز شده، تهدید می کنند که اجازه نخواهند داد امنیت نظام به خطر افتد. سخنان مصباح یزدی و نامه سرداران سپاه را باید تقسیم کاری قلمداد که یکی وظیفه ارشاد، یعنی تبیین جایزها و خط های قرمز را بعهده گرفته و دیگران شمشیرها را از غلاف کشیده اند و می خواهند با برق تیغه آن جامعه را به سکوت گورستانی مرضی شان رجعت دهند.

پر بیراه نیست که بسیاری تحلیلگران موشکاف حوادث تیرماه را فراتر یک انفجار نارضایتی دانشجویی می شمارند و آنرا کوششی می دانند که برای به تاریخ سپردن مقاصد اصلاح گرایانه رئیس جمهور و جنبش جامعه مدنی و با برنامه ریزی شبه کودتایی انجام گرفت و هر روز که می گذرد گوشه هایی از آن آشکار می شود.

انتشار بیرونی یک نامه محرمانه در روزنامه های جناح سرکوب گر و خشونت طلب، و استفاده تبلیغاتی از آن برای به آنرا کشاندن جناح اصلاح طلب و بویژه اثبات بی کفایتی رئیس جمهوری که حافظان ارکان نظام نیز از پیامدهای سیاست هایش در بیم و هراسند، اقدامی است که جامعه را در تب و تاب و التهاب نگاه می دارد و آرامشی را که موقتاً پس از به میدان کشیدن هزاران بسیجی و نیروهای انتظامی تحت فرمان رهبر در شهر حکم فرما شده به یک جو روانی ترس و وحشت از برخورد های از نوع دیگر و در سطوحی دیگر نگاه دارد.

پس از انتشار این نامه در روزنامه های "کیهان" و "جمهوری اسلامی"، که دفتر ریاست جمهوری آنرا "محرمانه" نامید، و از انتشار آن انتقاد کرد، محافل سیاسی منسوب به جناح

های زودرس، انتظار عبثی است. مقابله با فرهنگ خشونت، که عموماً خاصه نیروهایی است که برای فرار از یک بن بست تاریخی چاره ای جز اعمال زور نمی بینند، فقط در مذمت خشونت نهفته نیست، بلکه نشان دادن این واقعیت است، که برای مقابله با بحران بدیل های دیگری جز اعمال خشونت وجود دارد و باید آنرا بکار گرفت. نشانه ثبات سیاسی یک جامعه، اعمال راه حل های سیاسی در مواقع بحرانی است، و بالعکس راه حل های نظامی فقط بحران را در لحظه می خواباند، آنرا از سطح به عمق برده و در نهایت به تزلزل سیاسی می انجامد. دست یازی به شیوه های خشونت گرایانه و زورمدارانه، موجب آن می شود که واکنش های خشونت گرانه نیز دست بالا را بگیرند و طرف مقابل، یعنی جامعه را نیز در بن بست قرار دهد که گویا فقط پرخاش و خشونت مشکل گشا و راه به کرسی نشاندن مطالبات اجتماعی است. مبارزه در راه استقرار مناسبات قانونمند، که هنوز نمی تواند به معنای مناسبات دموکراتیک و عادلانه تعریف شود، گامی است در راستای تعریف مقررات بازی سیاسی که همه طرفین درگیر باید از آن پیروی کنند.

و بالاخره نامه فرماندهان سپاه و انتشار علنی آن که محسن رضایی فرمانده سابق سپاه انتشار آنرا مشکوک می داند، حلقه ای از تشبیهات نیروهای محافظه کار در مقابله با موج اصلاح گرانه در جامعه است، که می خواهد همه توپخانه سنگین خود را در لحظات حساس و بحرانی به نمایش بگذارد و با اینکار حریف را مرعوب نیروی خود سازد. در روزهایی که نیروهای انتظامی و در سایه حمایت آنها نیروهای بسیجی گوش بفرمان رهبر خیابان های تهران و چند شهر دیگر را قرقر کرده بودند، نامه فرماندهان سپاه دستاویزی بود، برای تکمیل آرایش نیرو علیه جنبش اعتراضی و اصلاح گرانه و شوکه کردن آن.

بیاد داریم که در روزهای اوج گیری جنبش مردمی ضد سلطنتی در ایران، زمانی که همه ترفندهای رژیم شاه برای مقابله با بحران یکی پس از دیگری نقش بر آب می شدند، زمانی که ترس از ساواک دیگر مناسباتی نداشت، ارتش با توجه به سربازان برخاسته از توده مردم فاکتوری غیر قابل اعتماد محسوب می شد، همه چشم ها به گارد شاهنشاهی دوخته شده بود و چنین اقل می شد، که این نیرو ورق برنده رژیم شاه است، اما در برابر جنبش مردمی، این نیرو نیز چون حساب ترکید و واهی بودن آمیدهایی را که به آن بسته بودند نشان داد تاریخ چیزی جز پوزخندی تلخ برای آن باقی نگذاشت. آیا فرماندهان سپاه به چنین روزی اندیشیده اند؟

از لابلای مطبوعات ایران

(ویژه رویدادهای خونین کوی دانشگاه)

گزینش و یادداشت: مانی پژمان

موضع عبدالکریم سروش در مورد وقایع کوی دانشگاه

دکتر عبدالکریم سروش، متفکر دینی، در گفتگویی با هفته نامه "آبان" به تاریخ ۲۶ تیرماه ۱۳۷۸، در مورد ریشه های فاجعه ۱۸ تیر در کوی دانشگاه، از جمله گفته است: "ریشه ها از آنجا شروع شد که جناحی در حکومت فهمیدند برای حکومت کردن منطق ندارند و خود را «مستاصل» دیدند، لذا دست بر «مسلسل» بردند. پس از روی کار آمدن خاتمی، بی منطقی آنها روشن تر شد. اینها طی سالهای گذشته تمام مقدسات، حج، زیارتگاهها، نماز جمعه، دین مردم و ... را خرج کردند و چیز دیگری نداشتند خرج کنند. بنابراین به «گلوله» روی آوردند و به خرج آن پرداختند. ریشه در «قدرت طلبی»، «بی منطقی» و «خرج مقدسات» است."

دکتر سروش در مورد وظایف خاتمی در شرایط حاضر معتقد است: "خاتمی یک وظیفه قانونی و اداری دارد که چارچوب های آن محدود و دولتی است. اما اکنون خاتمی نه به منزله یک رئیس جمهور، بلکه به عنوان یک شخص هم درد با دانشجویان باید وارد عرصه شود و اگر کاری نمی تواند در چارچوب اداری بکند، در زبان و رای نظر خود را بگوید. با دانشجویان همدردی کند و انگشت اتهام را به سوی کسانی که می داند در این فجایع دخیل اند، دراز نکند. خاتمی الان اختیارات و امکاناتی دارد. او باید صدا و سیما را رسوا کند. صدا و سیمایی که این طور به خون ریخته شده دانشجویان پشت کرد و به دانشجویان و حقوقشان بی اعتنائی نشان داد و معلوم کرد که حقوق مردم را به رسمیت نمی شناسد."

عبدالکریم سروش همچنین تاکید کرد: "آقای خاتمی با اهرمهایی که دارد نباید بگذارد این جنایت به سرنوشت پرونده قتلهای زنجیره ای دچار شود و در چنبره های اداری افتاده و به دست فراموشی سپرده شود. در کنار این باید در مورد رفع محدودیت از مطبوعات از جمله سلام، کار خود را انجام بدهد. جامعه مدنی مطرح شده توسط خاتمی، دو رکن بیشتر ندارد. یکی مطبوعات و دیگری دانشجویان. الان هر دوی اینها تحت بمباران شدید هستند."

عبدالکریم سروش در خصوص وظایف دانشجویان تصریح می کند: "دانشجویان باید تا این که حقوقشان، احقاق نشده از پای نشینند و تا رسیدن به خواسته های خود حرکتشان را ادامه دهند و گوش به حرف برخی که طرفدار «ماست مالی کردن» قضا می دهند، ندهند. آنها باید تا زمانی که همکاران این جنایت - در علان و در خفا - افشا نشده اند، سکوت نکنند و به افشای کسانی که در خارج و یا داخل دانشگاه مصمم به «سرکوب» هستند، بپردازند و در عین حال از نفوذ عناصر آشوبگر و بی مسئولیت برحذر باشند. وظیفه همه نیک خواهان و اصلاح طلبان این است که جو «عاطفی» موجود را هر چه بیشتر به سوی «عقلانیت» معطوف کنند و با سامان دادن عقلانی خواسته های به حق دانشجویان و مردم، کشور را به شیوه ای دموکراتیک از بحران کنونی بیرون ببرند."

بیانیه آیت الله منتظری

روزنامه "خرداد" به تاریخ ۲۱ تیر ۱۳۷۸ اقدام به درج بیانیه آیت الله منتظری در خصوص وقایع کوی دانشگاه تهران نموده است. آیت الله منتظری در این بیانیه از جمله می نویسد: "در روزهای اخیر دست رسوای خشونت، یک بار دیگر جنایت آفرید و این بار فرزندان راستین امت، چشم و چراغ ملت، دانشجویان عزیزمان شبانه مورد هجوم و حمله ناجوانمردانه عده ای تهی مغز

و فریب خورده قرار گرفتند که این جنایت هولناک یقیناً در تاریخ کشور ما چون نقطه سیاهی خواهد ماند. چرا که در هیچ رژیم شکستن حرکت دانشگاه و دانشجو تا این حد نبوده است... متأسفانه در جمهوری اسلامی ایران اینگونه کارهای ننگین از ناحیه کسانی که مدعی اسلام و انقلاب و حکومت اسلامی هستند به بهانه حمایت از اسلام و انقلاب و ارزشهای اسلامی و اندیشه های مرحوم امام (ره) اتفاق می افتد و در نتیجه چهره نورانی اسلام را کریه و خشن نشان می دهند و با آبروی اسلام و روحانیت و کشور بازی می کنند و با اینگونه کارهای تند و جاهلانه حريم حوزه ها و دانشگاهها و مجامع علمی و فرهنگی را می شکنند. ولی کیست که نداند محرک و پشتیبان م تامین کننده امکانات برای این ها چه کسانی می باشند و در واقع اینان نیروهای رسمی هستند که جهت سرکوب مردم تربیت شده اند و در موقع حمله لباس شخصی می پوشند و به نام نیروهای مردمی حمله می کنند و متأسفانه از بودجه مردم شریف ارتزاق می نمایند."

آیت الله منتظری می افزاید: "بسیاری از برادران و خواهران به یاد دارند که در رژیم گذشته در مقاطع گوناگون برای حمله به مردم امثال شعبان بی منخ ها و چماقداران حرفه ای را به صحنه می فرستادند، اینک نیز همان شیوه غلط به نام انصار حزب الله انجام می شود، ولی سازمان دهندگان و محرکین این گروههای فشار و چماقدار باید توجه کنند، اگر رژیم گذشته از این شیوه های زور و چماق نتیجه گرفت، آقایان نیز نتیجه خواهند گرفت. در دنیای متمدن امروز این گونه شرارت ها دیگر جایی ندارد و در پیشگاه تاریخ و وجدان بشریت محکوم است. اینجانب صریحاً اعلام می کنم که آمرین و عاملین این جنایات در هر پست و مقامی که هستند، خائن به دین و ملت اند و باید مجازات شوند."

استحاله ناگهانی رهبر!

آیت الله خامنه ای رهبر مذهبی، در جریان حوادث کوی دانشگاه، دست به دو موضعگیری کاملاً متفاوت زد که در اکثر روزنامه ها بازتاب داشت و تعجب بسیاری را برانگیخت. او در نخستین موضعگیری به تاریخ ۲۱ تیر ماه در حضور هواداران خود و در حالی که آثار نگرانی و ترس در سخنان او مشهود بود، نطقی ایراد کرد که مضمون کلی آن علاوه بر موعظه ها و نصیحت های همیشگی و اخطار در مورد نفوذ دشمنان و اهمیت حفظ نظام و غیره، همبستگی با دانشجویان بود. خامنه ای از جمله تصریح نمود که: "حمله به خوابگاه جوانان و دانشجویان حادثه غیر قابل قبولی در جمهوری اسلامی بود و قلب مرا جریحه دار کرد... دانشجو فرزند ماست؛ متعلق به ماست؛ متعلق به این کشور است... اینگونه حرکاتی که ملاحظه شد کسانی به دانشگاه حمله کنند، ناشی از بی انضباطی است؛ یا هر نامی انجام بگیرد، غلط است اگر با نام دفاع از ولایت هم انجام بگیرد، غلط است." خامنه ای طی همین نطق هواداران خود را به انعطاف و آرامش دعوت کرد و گفت: "هیچکس نباید رفتار خشونت آمیز داشته باشد. اگر عکس من را هم آتش زدند و یا پاره کردند، باید سکوت کنید... حالا فرض کنیم یک جوانی، یا یک دانشجوی فریب خورده ای هم حرفی زد و کاری کرد، چه اشکالی دارد؟ من از او صرف نظر می کنم."

یک روز پس از این سخنرانی و با استمرار درگیریهای خیابانی که چماقداران انصار حزب الله در آن نقش درجه اول داشتند، رهبر مذهبی جمهوری اسلامی در حالی که شمشیر را از رو بسته بود دوباره به میدان آمد و ←

در پیامی خطاب به "ملت رشید و مسلمان ایران"، دانشجویان معترض را "جمعی اشرار" خواند که "با کمک و همراهی برخی از گروهکهای سیاسی بر شکسته و با تشویق و پشتیبانی دشمنان خارجی در سطح تهران به فساد و خرابی اموال و ارباب و عریضه جویی پرداخته و موجب سلب امنیت و آسایش مردم شده اند". آیت الله خامنه ای در همین پیام نیروهای انتظامی و به ویژه فرزندان بسیجی "خود را فراخواند تا با حضور در صحنه "دشمنان زیون را برعوب و منکوب سازند!"

اینک باید پرسید، موضع واقعی رهبر مذهبی نظام کدام بود و دلیل اصلی این چرخش ۱۸۰ درجه ای چیست؟ به راستی در پشت پرده تصمیم گیریهایی حکومتی چه گذشته است؟

پاکسازی میادین مین!

نشریه "صبح" ارگان به اصطلاح تنسوریک نیروهای راست افراطی، در تاریخ ۲۳ تیر ۱۳۷۸ پیرامون رویدادهای خونین دانشگاه، در مقاله ای با عنوان بالا از جمله می نویسد: "حوادث اخیر کشور حکایت از آن دارد که بجدیدنظر طلبان و مزدوران آمریکا با فهم این موضوع که مطبوعات، قادر به شکستن حریصها و «پاکسازی میادین مین» نشده اند، تصمیم دارند تا دانشجویان را به عنوان قربانی خود انتخاب کنند. این توطئه نیز بحمد الله تا لان به صورت عمده خنثی شده است و اقشار دانشجویی پی برده اند که قربانی سناریوی ساخته و پرداخته یک جریان تبهکار شده اند."

این نشریه به دانشجویان توصیه می کند که: "جریانهای دانشجویی لازم است با هشیاری تمام اجازه ندهند که به عنوان سرمایه آشوب و تنش سیاسی در کشور مورد سوء استفاده قرار گیرند و از گروهکها و اشخاص نفوذی که به امسای مختلف از جمله برخی از مسئولین اجرایی که آنان را به درگیری با نظام تشویق می کنند، فاصله بگیرند."

نشریه "صبح" در خاتمه با نشان دادن جنگ و دندان و تهدید به خونریزی، یادآوری می کند: "نظام جمهوری اسلامی میلیونها فدایی دارد و از مشروعیت مرکب" اعم از قانونی، مکتبی و رهبری مقتدر برخوردار است و نتی با فرض بسیار بعید و وقوع یک منازعه خونین، از نیروهای دشمن ما در نام صفوف اول تا آخر آن، چیزی باقی نمی ماند که حتی وارث یک «زمین بوخته» باشد."

ترفندهای سیا و موساد!

هفته نامه "شما" سخنگوی جمعیت مؤتلفه اسلامی که در واقع آنرا باید ستلافی از روحانیون محافظه کار حوزه و محافل راست افراطی بازار دانست و ود همواره از مروجین خشونت و تشنج بوده است، در شماره ۲۴ تیر ۱۳۷۸، ر ارزیابی از حوادث کوی دانشگاه تهران از جمله می نویسد: "جسارت و ربهین به مقدسات نظام، شعارهای مغرب، حمله به عابران بیگناه، آتش زدن و تیر سیکلت مردم، تخریب شیشه ها و ماشین ها، در این چند روز همه کایت از طراحی عملیاتی وسیع توسط شبکه ای مخفی و مجهز به پول های ریکایی و ترفندهای سیا و موساد دارد که بحمد الله همه آنها با درایت اره شد و موجب لو رفتن عناصر همدست با آن عناصر پنهانی گردید و این یزی بود که طراحان هرگز نمی خواستند."

این نشریه می افزاید: "مظروودین حقیر ملت، از لیبرالهای نهضت آزادی بر قانونی، تا پس مانده های جبهه ملی و حزب چندنفره ملت ایران، و برخی ناصر دیگر التقاطی و انحرافی، نیز هر آنچه توان داشتند در این چند روزه به بدان آوردند. پلاکاردها و شعار و سخنرانی و راهپیمایی و خنده دار ترین شعار (سکوت بیست ساله تمام شد، مردم به ما ببینیدید)!! و بالاخره هم هیچ، و هم هیچ."

درباره ماهیت گروههای فشار

هفته نامه "آبان" از نشریات جبهه دوم خرداد، در تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۷۸، داشت اصلی خود را به بررسی ماهیت گروههای فشار اختصاص داده و می بسد: "در حمله تخریب گرانه نیروی انتظامی به کوی دانشگاه تهران که منجر

به زخمی و کشته شدن تعدادی از دانشجویان شد، گروه فشار نقش اصلی را داشته است. همراهی گروه فشار در حمله به دانشجویان و به خاک و خون کشیدن آنها، نقطه عطفی در عملکرد این گروه طی سالهای گذشته ارزیابی می شود. گروههای فشار در سایر نظامهای سیاسی وجود دارند و از راههایی سعی در دست یابی به اهداف موردنظر دارند. گروههای فشار سیاسی عمدتاً به احزاب و یا جناح هایی وابسته هستند که در حاشیه قدرت قرار داشته و در جهت دستیابی به قدرت به صورت پیدا و پنهان تلاش می کنند. در ایران این وضعیت متفاوت تر است. گروههای فشار در ایران به صورت پنهان دارای سازماندهی گسترده ای است و فعالیت آنها عمدتاً خارج از چارچوب های قانونی و مبتنی بر خشونت رفتاری است. این گروه از نظر سیاسی وابسته به جناح محافظه کار حاکمیت است. گروههای فشار که در ایران دارای پیوندهای حزب الله، ولایت و ... هستند خود را به رهبری منتسب می دانند. حضور برخی از اعضای این گروهها در جبهه های جنگ و وابستگی به جناح محافظه کار، آنها را از چنان قدرتی برخوردار کرده است که به رغم قانون شکنی های آشکار و مکرر در سالهای گذشته، این گروهها را در سایه امنیتی مستحکمی قرار داده است. تاکنون دستگاههای امنیتی، انتظامی و قضایی که تحت نفوذ محافظه کاران هستند نه تنها برای برخورد با آنها اقدامی نکرده اند بلکه اقدامات گروههای فشار در سایه امنیتی ایجاد شده توسط این نهادها صورت می گیرد. حال این سوال مطرح است که آیا می توان امیدوار به برخورد با گروههای فشار و خشونت طلب شد که در سایه امنیتی ایجاد شده، جامعه را به آشوب کشیده و با بحران مواجه کنند. اساساً تعامل نیروهای امنیتی، انتظامی و قضایی با گروههای فشار و بحران زا در چه سطحی از تحلیل قدرت حاکمیت در ایران قابل بررسی است که زمینه این همگرایی ها را در دوره گذار فعلی به وجود آورده است. در واقع آیا هرگز می توان امیدوار به حاکمیت عقلانیت بر رفتار سیاسی بخشی از حاکمیت شد که برای حفظ پایه های قدرت غیر دموکراتیک خود و انسداد فضای جامعه در آزمون و خطاهایی این چنین، جامعه را تا مرز آشوب نزدیک می کند؛ و آن گاه با برخورد از موضع بالا و با قدرت قهرآمیز به مهار آن اقدام می کند؛ آیا خلق این بحرانها همیشه به مهار آنها منتهی می شود، اگر یک بار نشود چه خواهد شد؟"

هفته نامه "آبان" سپس در مورد حوادث خونین دانشگاه و تسلط گروههای فشار بر خیابانهای پایتخت می افزاید: "روزنامه های جناح محافظه کار و صدا و سیما، دانشجویان را به همگرایی با ضدانقلاب و ... متهم کردند و اقدامات آشوب طلبانه گروههای فشار و ارباب را در خیابانها به دانشجویان منتسب کردند. البته این خط تبلیغی نیز از سوی مقاماتی که بنابر اختیارات و اقتضای مسوولیت، پاسخگوی مطالبات دانشجویان نبودند و حتی حاضر نشدند از دانشجویان به دلیل هتک حیثیت علم و دانشگاه یک عذرخواهی کوچک کنند، پی گرفته شد. در پی این اقدامات در روزهای پایانی هفته گذشته حفظ نظم و امنیت در تهران به گروههایی سپرده شد است که خود باعث و بانی حمله به کوی دانشگاه و به خاک و خون کشیدن دانشجویان و ایجاد بحران در جامعه بودند. این گروهها که در روزهای گذشته در برخورد با دانشجویان و مردم در استفاده از خشن ترین روشها در انظار عمومی ابایی نداشته اند، فاقد اطلاعات کافی در مورد اصول و فنون امنیت شهری و احترام به حقوق شهروندی هستند. آیا باز هم گروه فشار و خشونت طلب بحران آفرینی می کند؟"

حوادث دانشگاه از منظر اصولگرایان

هفته نامه محافظه کار "ارزشها"، سخنگوی محافل اصولگرایی که خود را حافظ واقعی ارزشهای نظام اسلامی می دانند، در مقاله ای به تاریخ ۲۱ تیر ۷۸، از جمله هشدار داده است که اختلافات جناحهای مختلف سیاسی به تضعیف انقلاب منجر گردیده است. این نشریه در مورد حوادث کوی دانشگاه می نویسد: "به دنبال تجمع و تظاهرات غیرقانونی تعدادی از دانشجویان، اگرچه در ابتدا با حضور نیروی انتظامی و بازگشتن دانشجویان به محوطه کوی دانشگاه، اوضاع تا حد زیادی تحت کنترل درآمده و آرام می شود، اما ورود عناصر غیرمستول و مشکوک به این صحنه، موجب اوجگیری تشنج و وقوع حوادث تاسف بار بعدی می شود."

نشریه "ارزشها" سپس می افزاید: "این افراد کیستند؟ ما با نام و عنوان آنها کاری نداریم اما عملکردشان به یقین محکوم است. به فرض که ←

نخست سکوت و سپس جنگ روانی!

صدا و سیمای جمهوری اسلامی در جریان حوادث خونین کوی دانشگاه و دیگر سیاست نامردمی و اصلاح سبزه‌خانه خود را به نمایش گذاشت. رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی که شدیداً تحت کنترل نیروهای محافظ قرار دارد، در نخستین روزهای اعتراضات دانشجویی، در حالیکه روی ایران در صدر گزارشهای خبری رسانه‌های گروهي دنیا قرار داشت، با سکوت از کنار حوادث کشور گذشت. این نهاد در حالیکه مرتباً گزارش‌های مفصلی از رویدادهای دست‌چند داخلی و خارجی پخش می‌کرد، در هنگامی که حوادث کوی دانشگاه در اوج بود، به عوض حضور دانشجویان و تهیه گزارشهای مستند از حوادث کشور، به گفته‌های روزنامه‌ها به پخش کارتون پلنگ صورتی مشغول بود! اما همین نهاد تظاهرات محافظه‌کاران، ناگهان به میدان آمد و به تخطئه جنبش دانش‌جوی جنگ روانی علیه اصلاح‌طلبان پرداخت. سیاست دوگانه و جانبدارانه سیمای به حدی مهوع بود که حتی روزنامه "انتخاب" سخنگوی جناح محافظه‌کاران به انتقاد از آن پرداخته و در تاریخ ۲۱ تیر ۷۸ در مقاله‌ای تحت عنوان "این رسم اطلاع‌رسانی نیست" می‌نویسد: "در میدان اطراف ما، رویدادهای مربوط به کوی دانشگاه، از چنان بازتاب و انداز برخوردار شد که رسانه‌های خبری جهان - با همه اهداف و بهره‌برداریه‌ها دنبال آن هستند - با گستردگی تمام، پوشش دادند. اما صدا و سیمای اهمیت برد خبری آن، کمترین تردیدی نیست، انگار نه انگار که اتفاقی است به مسئله توجهی نکردند."

این روزنامه در ادامه مقاله خود می‌افزاید: "اگر قرار بود در خبری این واقعه، صدا و سیمای گسترده عمل کند، با اطمینان می‌شود شاید شکل ماجرا، امروز به گونه‌ای دیگر بود و اوضاع با کنترل بیشتر سمت آرامش - که خواست تمامی مسئولان عالیرتبه نظام است - پیش رفت. اطلاع‌رسانی درست و همه‌جانبه و تقبیح آنچه باید تقبیح می‌شد، تقدیر آنچه باید، مورد ستایش قرار می‌گرفت، برای هر رسانه‌ای، شایسته‌ترین رویه‌های رشد و قد کشیدن را فراهم می‌کند. صدا و سیمای نمی‌خواهد بکشد؟"

خطوط مشترک قتل‌های زنجیره‌ای و حمله به کوی دانشگاه

ماشا الله شمس الواعظین، سردبیر روزنامه "نشاط" طی مقاله شماره ۲۶ تیر ۷۸ این روزنامه به بررسی خطوط مشترک قتل‌های مه‌حوادث کوی دانشگاه پرداخته و از جمله می‌نویسد: "آگاهان سیاسی می‌گویند که اگر معادله چند مجهولی حمله به کوی دانشگاه تهران و رویدادهای زنجیره‌ای با فرضیه وجود تشابه بسیار (ونه الزاماً تطابق تمام عیار) با قتل‌های زنجیره‌ای مورد بررسی قرار گیرد، راه‌های ورود به فهم چگونگی حل مجهول معادله هموار خواهد شد. آگاهان خاطر نشان می‌کنند که این فرضیه، مبنا استوار است که یک شبکه آسیب دیده امنیتی (شبکه قتل‌های زنجیره‌ای برای ادامه عملیات تخریبی خود علیه حوزه منافع ملی - و مشخصاً شرایط، تخریب روند اصلاحات - و کور کردن نقاط شناخته‌نشده و انتقاد از بدنه سالم نهاد امنیتی از طریق ایجاد یک مشغله فوری تر ملی، در انتقال بحران می‌زند تا با جابه‌جایی اولویت‌ها، از انهدام قطعی شبکه دیده‌ممانعت کند."

شمس الواعظین در پایان مقاله نتیجه می‌گیرد: "تکته‌ظریفی که در میان توجه آگاهان را به خود معطوف کرده، وجود پاره‌ای مشابهت‌ها و واکنش پاره‌ای محافل داخلی نسبت به این دو رویداد (قتل‌های زنجیره‌ای حمله به کوی دانشگاه) است. این محافل در آغاز شروع قتل‌ها روش آدرس‌های غلط را در پیش گرفتند. امروزه نیز همین محافل در برخورد با کوی دانشگاه آدرس دادن‌های غلط و انحرافی را شروع کرده‌اند و اگر وجود مجموعه این مشابهت‌ها و در نهایت ارتباط میان سناریوی زنجیره‌ای و رویدادهای اخیر تقویت شود، آیا پرونده شبکه قتل‌های زنجیره‌ای همه ابعاد داخلی و بین‌المللی آن با پرونده حمله به کوی دانشگاه یا نخواهد شد؟"

تعدادی دانشجو به صورت غیرقانونی دست به تظاهرات هم زده باشند، آیا برای کنترل این وضعیت نیروهای مسئول وجود ندارند؟ چرا این عده قلیل به خود اجازه می‌دهند با حضور در اجتماعات و هیاتهای مختلف، به زودخورد با حاضران بپردازند؟ آیا بعد از چندسال، واقعه‌شناسایی، دستگیری و مجازات این افراد خودسر، قانون شکن و ماجراجو، ممکن نبوده است؟ آیا این عده درد دین و انقلاب دارند یا جوهره عملکرد آنها را ماجراجویی و شرارت تشکیل می‌دهد؟ آیا وقت آن نرسیده که برای همیشه به این غائله پایان داده شود؟"

این تشریه در خصوص نقش نیروهای انتظامی در حوادث اخیر اضافه می‌کند: "نیروی انتظامی به گونه‌ای خارج از ضوابط عمل کرده است. ورود نیروی انتظامی به داخل کوی دانشگاه، خلاف رویه و بدون کسب مجوز از وزارت کشور بوده است. این در حالیکه وزیر کشور بر مبنای حکم صادره از سوی ولی فقیه به عنوان جانشین فرماندهی کل قوا در نیروی انتظامی قرار دارد و هرگونه تخلف از دستورات وی به منزله تخلف از حکم فرماندهی کل قوا محسوب می‌شود و در نظام ولایی ما این تخلف علاوه بر منع قانونی، منع شرعی نیز دارد." هفته‌نامه "ارزشها" در پایان متذکر شده است: "این نکته را نیز دربارہ نیروی انتظامی باید خاطرنشان ساخت که آموزش نحوه کنترل تظاهرات، تجمعات و آشوب‌ها برای این نیرو کاملاً ضرورت دارد. کنترل یک تظاهرات دارای ظرافت‌ها و حساسیت‌های خاص خود است که بی‌توجهی به این مسئله، نه تنها موجب کنترل وضعیت نمی‌شود بلکه بر تبعات سز آن نیز می‌افزاید."

درس‌هایی برای حاکمیت

هفته‌نامه "آبان"، در شماره ۸۴ خود، از زاویه دیگری به بررسی حوادث کوی دانشگاه پرداخته می‌نویسد: "وقایع کوی دانشگاه و در پی آن اعتراضات دانشجویی در بسیاری از شهرها، شکاف میان حاکمیت و دانشجویان را نمایان ساخت. هنگامی که محدودیت‌ها مانع از فعالیت همه احزاب می‌شود، داوطلبان نامزدی در انتخابات مختلف با عنوان این که «غیرخودی» هستند، رد صلاحیت می‌شوند، امکان انتقاد از همه مقام‌ها وجود ندارد و... در چنین وضعیتی شاهد بودیم که وقایع کوی دانشگاه فرصتی می‌شود تا دانشجویان ناراضی چندین ساله خود را در قالب شعارهای گوناگون بیان کنند و جنبشی را که جنبه رفرمیستی داشت، گاهی به شورش نزدیک شود. خواستهای دانشجویان مبتنی بر اصلاحات سیاسی، فضای باز سیاسی، تغییر و تحول در سیاست‌های صداوسیما و وضعیت اداره نیروهای انتظامی، همچنان وجود دارد. خاموشی دانشجویان - به هر دلیل - به معنای از میان رفتن این خواست‌ها نیست. عدم توجه حاکمیت به این خواست‌ها و عدم بازنگری در سیاست‌های گذشته می‌تواند به چالشی برای حکومت تبدیل شود. به خصوص این که اوضاع اجتماعی و اقتصادی نیز بحرانی است. به عبارت دیگر پیشگیری از حوادثی نظیر آنچه که در کوی دانشگاه اتفاق افتاد با اصلاحات سیاسی امکان پذیر است."

این هفته‌نامه سپس می‌افزاید: "یکی از عوامل اصلی وقوع چنین رخدادهایی در جامعه ایران به تمرکز قدرت، متراکم بودن قدرت بیش از توانایی مدیریتی مقامات، تلقی اختیارات فراقانونی، پاسخگو نبودن در مقابل مردم و قرائت قدسی از قدرت و حکومت بر شهروندان در ایران است. بنابراین تنها راه حل پیشگیری از بحرانهایی مشابه در آینده، رویکرد همه مقامات و نهادهای حاکمیت به قانونمندی، توزیع قدرت، و قرائت دموکراتیک از قدرت بر پایه قانون اساسی و پاسخگویی شفاف در برابر عملکرد خود است. در واقع حاکمیت نمی‌تواند در پناه دین و اعتقادات دینی برای همیشه از پاسخگویی بگریزد."

تشریه "آبان" خطاب به دانشجویان می‌نویسد: "تحولات کوی دانشگاه و نحوه برخورد با اعتراضات دانشجویان، درسی برای جنبش دانشجویی است، که درخواست‌ها و شعارها می‌بایست متناسب با ظرفیت اعتراض باشد. به عبارت دیگر اگر درخواست و شعارها فراتر از ظرفیت معترضین باشد، امکان خاتمه اعتراض - با سرکوب یا تحت فشار - بدون دستیابی به هیچیک از خواسته‌ها بیشتر است تا در صورتی که اعتراضات در چارچوب مشخص و با درخواست‌های در حد و اندازه آن باشد. به عبارت دیگر دانشجویان نمی‌توانند با خشونت به خواسته‌های خود دست یابند. ضمن اینکه خشونت تهدیدی برای اصلاحات خاتمی است."

خشونت مشی چه کسانی است؟

خودروها، دستهای مشکوک را می بیند که در تلاش یک شبه کودتا علیه دولت و رئیس جمهوری، برای به بن بست کشاندن جنبش دوم خرداد بوده اند. در این بیانیه تصریح شده است: "نگاهی به گفتارها و کردارهای نیروهای استبدادگرا در مقالات و تحلیل های روزنامه های ارگان خشونت در ماههای اخیر این احتمال را به شدت تقویت کرده و بر رویه های پنهان و نیمه تاریک توطئه ها روشنی می اندازد." سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در پایان بیانیه خود از شورای عالی امنیت ملی خواسته است که ماجرای حمله ناگهانی به کوی دانشگاه را که به بحران بعدی انجامید، مورد تحقیق و بررسی دقیق قرار دهد و طراحان و مسببان آن را به مردم معرفی کند.

آموزه های یک بحران

مجله هفتگی "توانا" از نشریات طرفدار اصلاحات، در شماره ۴۵ خود به تاریخ ۲۸ تیر ۷۸ در یادداشتی به قلم ایرج رستگار صاحب امتیاز و مدیر مسئول نشریه از جمله می نویسد: "بحران هفته گذشته تهران، صرفنظر از زیانهای گوناگونی که پدید آورد، آموخته هایی نیز بر جا گذاشت. آموزه هایی که اگر حاکمیت بتواند خود را مجاب کند تا با فاصله گرفتن از جزم اندیشی آنها را بپذیرد بسیار ارزشمند است و مسلماً قوام نظام را در پی خواهد داشت...مطلق طلبان و تمامیت خواهان که منتقدان را با چوب تکفیر می زنند و سودمندی سیاسی خویش را در دیوارکشی بین نیروهای سیاسی می بینند، باید باور کنند که حیات سیاسی بلند مدت آنان در گرو پذیرش و هم زیستی مسالمت آمیز با دیگران است. از جمله عملکردهای ناصوابی که بعد از انقلاب صورت گرفت، ایزوله سازی نیروهای سیاسی از یک سو و عدم کادرسازی جدید از سوی دیگر بود."

"توانا" می افزاید: "چنین سازوکاری سبب شد تا جریان تاثیرگذار و هدایت گر، خصوصاً در بین جوانان تشکیل نشود. این وضعیت موقعیتی را ایجاد کرد تا شاهد حرکت جوانان به صورت توده واز و غیرقابل کنترل باشیم. بدیهی است که هزینه کنترل و عواقب آینده چنین بحران هایی به مراتب سنگین تر از هزینه شکل گیری احزاب و تشکلهای سیاسی مستقل است. رخداد هفته گذشته تهران از پتانسیلی خبر داد که هرگاه آزاد شود، می تواند مخرب باشد. باید بپذیریم چاره بیماری درمان است نه از بین بردن درد. در رویارویی با رویکردهای اجتماعی، تجویز مسکن علاج واقعه نیست. درمان واقعی، ایجاد و قوام نهادهای مدنی در چارچوب های تعریف شده نظام است."

وقایع دانشگاه از دیدگاه طنز

سید ابراهیم نبوی، طنز نویس توانای روزنامه "نشاط"، بازتاب حوادث کوی دانشگاه در نشریات محافظه کار و کارزار تبلیغی آنها را علیه جنبش اعتراضی دانشجویان، دستمایه طنز خود قرار داده و در شماره ۲۳ تیر ۷۸ این نشریه از جمله می نویسد:

(۱) چنانچه شاهدان عینی دیده اند صبح روز جمعه گروهی از عناصر نقوذی معلوم الحال که خود را با عمل جراحی پلاستیک به صورت دانشجو در آورده بودند پس از خواندن سرودهای مشکوک ساعت ۴/۵ صبح به همدیگر حمله کرده و وسایل اتاقشان را آتش زدند و یکی از آنها خودش را از پشت بام به پایین پرتاب کرد. وی در حال سقوط می گفت: آخ جون! مردم از خوشی. عناصر مشکوک مانند بیل کلینتون، مناخیم بگین و مایکل جکسون کثیف در میان جمعیت آنها را تشویق به حمله می کردند. دانشجو نماها سپس با یک حرکت سازماندهی شده به خانه گروهی از برادران متعهد و برخی از مراکز نیروهای انتظامی هجوم آورده و آنان را به زور سوار بر ماشین های محترم ضد شورش کرده و به کوی دانشگاه آوردند و به شکل بیرحمانه ای آنان را کتک زدند.

(۳) عناصر دانشجو نما حتی به کسانی که مظلومانه در ساعت ۵ صبح چوبهای درازی را برای خلال دندان در دست گرفته بودند رحم نکردند و بیرحمانه آنان را وادار کردند تا آنان را کتک بخورند.

(۴) مقصرین اصلی این واقعه از دیدگاه ما دولت خاتمی، دانشجویان مضروب، مردم و کلیه مخالفان ما هستند که با بیرحمی کامل از دوستان ما کتک می خورند.

روزنامه "خرداد" در یادداشت ۲۴ تیر ۷۸ خود در بررسی حوادث کوی دانشگاه خاطر نشان می سازد که به خشونت کشاندن فضای جامعه، سیاست دو سال گذشته نیروهایی بوده است که از همان آغاز، وعده سقوط شش ماهه خاتمی را داده بودند. این روزنامه از جمله می نویسد: "توهین به رئیس جمهور که تا دو سال پیش جنایتی در حد کفر گفتن به حساب می آمد، دو سال است که مشی جاری اصحاب انحصار است. متحداً شکل در خیابان به راه می افتند و ضمن ضرب و شتم مردم، نبود خاتمی را فریاد می کنند. چه کسی پاسخگوی این بی حرمتی است؟ یک روز جوانان را به جرم زدن فاسد می خوانند، یک روز عکس و فیلم مونتاژ می کنند، یک روز به اجتماعات قانونی حمله می برند، یک روز آدم ربایی می کنند، یک روز قتلهای زنجیره ای را تدارک می بینند، یک روز به خوابگاه دانشگاه حمله می کنند تا صداها را در گلو خفه کنند و روز دیگر خشونت طلبان خائن که با منافقین پیوند خورده اند، همان جنس اعمال وحشیانه خوابگاه دانشگاه را در خیابان ها انجام می دهند. چماق به دستان ابزار کار همان گروهی هستند که انحصار طلبانه، طالب حکومت اقلیت بر اکثریت اند و هر اعتراضی به انحصار طلبی خویش را - برای برانگیختن احساسات عمومی - توهین به نظام و آرمانهای انقلاب وانمود می کنند."

روزنامه "خرداد" در ادامه مقاله می افزاید: "کمی با دقت بنگریم. در این دو سال خشونت مشی چه کسانی بوده است؟ آیا بایستی باور کنیم، آن چه که امروز رخ می دهد دنباله آن چه که در این دو سال بر علیه خاتمی رخ داده نیست؟ آیا باید باور کنیم که طراحان پروژه "سقوط شش ماهه" از اجرای آن دست کشیده اند؟ نه هیچ کس باور نمی کند. کسانی که امروز اموال عمومی را به آتش می کشند و در شهر بلوا به راه می اندازند تا نشان دهند که دولت خاتمی توانایی اداره کشور را ندارد، از جنس همان ها هستند که به کوی دانشگاه حمله کردند و دانشجویان را به خاک و خون کشیدند."

خیابان یک بانده سیاست!

روزنامه "کیهان" سخنگوی افراطی جناح تام گرای حاکمیت، در جریان بحران کوی دانشگاه، به یک جنگ روانی تمام عیار علیه جنبش دانشجویی و نیروهای اصلاح طلب جامعه دست زد. این روزنامه در تاریخ ۲۳ تیر ۷۸ در سرمقاله خود به قلم حسین شریعتمداری، یکبار دیگر بر سیاست متکی بر زور و عدم تماهل تاکید می کند. سرمقاله نویس "کیهان" معتقد است که در علوم سیاسی، میدان سیاست را به خیابان یک بانده ای تشبیه می کنند که "دو حریف از دو سوی آن با سرعت و روبه روی هم در حرکتند و از آنجا که عرض این خیابان فقط برای عبور یک اتومبیل ظرفیت دارد، بالاخره یکی از دو حریف بایستی از خیابان خارج شده و راه را برای عبور دیگری باز کند." نویسنده سپس برای نشان دادن ارادت خود به این نوع "علوم سیاسی" و تاکید بر سر سختی وعدم انعطاف جهت کنار زدن حریف، تصریح می کند: "مردان سیاست معتقدند، برنده این میدان کسی است که از برخورد رودر رو هراسی ندارد و مثلاً فرمان اتومبیل خود را از جا در آورده و به خارج پرتاب می کند. یعنی اینکه به هیچ وجه قصد ندارد جا خالی کند و به حریف فرصت عبور بدهد."

البته سرمقاله نویس روزنامه کیهان فراموش کرده است یادآوری کند، که این "مردان سیاست" مورد نظر او جز جباران و خودکامگان ریز و درشت تاریخ نیستند که مردم همواره از آنان با لعن و نفرین یاد کرده و خواهند کرد!

هشدار مجاهدین انقلاب اسلامی درباره شبه کودتا

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با انتشار بیانیه ای که در روزنامه صبح امروز ۲۴ تیر ۷۸ به چاپ رسیده است، ضمن اعلام حمایت از دانشجویان و تاکید بر خواسته های آنان و محکوم کردن حمله به کوی دانشگاه، هشدار داده است که اقدامات سازمان یافته برای دامن زدن به فضای ناامنی، ترور و بی ثباتی، بدون یک انجام گروهی و سازماندهی پر تحرک و فعال ممکن نیست و در تحریکات و حمله به اماکن و اموال عمومی و به آتش کشیدن بانکها و

مختصری درباره راست مدرن اسلامی

در طیف بندی ها و جناحهای گوناگون و متنوع جمهوری اسلامی، در طی دهه دوم حاکمیت روحانیون، گرایش معینی بروز کرد که موسوم به "راست مدرن" شد. من نیز این عنوان را برای آنان مناسب می دانم. اگر بخواهیم مختصات کلی آنان را فرموله کنیم، می توانیم بگوئیم:

- ۱- جریانی است که معتقد به صنعتی کردن ایران است.
- ۲- این توسعه صنعتی را از رهگذر حکومت و اصطلاحاً از بالا می فهمد.
- ۳- حامل گونه ای اندیشه ناسیونالیستی است که در بعد فرهنگی خود، فرهنگ ایرانی - اسلامی را تبلیغ می کند.

را بیان می کند وی نویسد: میرزا تقی خان با تمام وجود احتیاج یک کشور مستقل را به افراد تحصیل کرده و متخصص در علوم و فنون جدید و کارشناسان لایق در صنعت و علم لمس کرد و درست فهمید تا روزی که مشکلات علمی و فنی کشور به دست کارشناسان و مستشاران خارجی حل می شود، روی استقلال را نخواهد دید و لذا با یک دنیا شور و شوق با تأسیس مدرسه دارالفنون به تربیت چنین افرادی اقدام نمود. وی می دانست که ثروت مملکت بایستی در خود مملکت خرج شود و معادن و ذخائر کشور باید توسط علمای همین کشور استخراج گردد. پول و سرمایه خود ملت بایستی در رشته های اقتصادی این آب و خاک به جریان افتد و سرمایه گذاری شود و با نهایت پشتکار برای تحقق بخشیدن به این اهداف عالی دست بکار شد.

امیر معتقد بود: در یک کشور مستقل باید همه چیز خود را در داخل و خاک خویش تهیه کند و از فروختن مواد خام به قیمت ارزان و خرید مصنوعات گران قیمت نتیجه ای جز ورشکستگی و هدر دادن ذخائر و ثروت کشور عاید نخواهد شد و از این رو برای صنعتی کردن کشور و استخراج معادن تلاش خستگی ناپذیر را آغاز کرد.

امیرکبیر اعتقاد داشت: بدون داشتن یک ارتش نیرومند، مجهز به سلاح روز در جهانی که جلود و حقوق با زور تعیین می شود و سرنوشت همه کس و همه چیز به زور بستگی دارد نمی توان حق کشور و ملت را حفظ کرد و دست متجاوزین را کوتاه نمود، این بود که پایه یک ارتش نوین و مقتدری را به وضع مدرن روز ریخت.

اینها مطالبی بودند که رفسنجانی سالهای قبل از انقلاب نوشته بود، و این ایده اکنون پایه ای ترین اصل برنامه کمپ راست مدرن اسلامی است. ایده صنعتی کردن از بالا، حفظ امنیت با اتکا به یک ارتش قوی و مدرن، ایده ای است که به اشکال متفاوت در نیروهای سیاسی ایرانی دنبال و تکرار می شود و شاید به صورت یک آرزو درآمده است. برخی این ایده را بر پایه یک ناسیونالیسم ایرانی با فاصله گیری از فرهنگ اسلامی پی می گیرند - طیف های گوناگون سلطنت طلب از مشروطه خواه تا دیگران و برخی از چپ هائی که دیروز در چارچوب شکل توسعه از بالایی استالینی می اندیشیدند و امروز بعد از فروپیزی اتحاد شوروی به ناسیونالیست تبدیل شده اند.

اما از جنبه ایدئولوژیک در برنامه "راست مدرن اسلامی" دو وجه ایرانی - اسلامی اجزا ایده ناسیونالیستی را می سازد. براین پایه فکری، اکنون به گرایشهای مختلفی که این جریان را تشکیل می دهند می پردازم.

ستون اصلی این گرایش یعنی راست مدرن اسلامی را خانواده رفسنجانی تشکیل می دهند. بررسی زندگی رفسنجانی نشان می دهد که او از نسل روحانیون جوانی بود، که از سالهای ۱۳۳۷ به بعد وارد کارزار سیاست شدند. او روحانی ای بود که برای تأمین معاش تجارت و کار ساختمانی می کرد، یعنی بساز و بفروش بود. بدین جهت، ساواکیها او را آخوند بنا صدا می زدند. در آن دوران که حوزه علمیه قسم زیر نظر آیت الله بروجردی بود و او مجتهد اعلم بود، رفسنجانی بیشتر به آیت الله خمینی گرایش نشان می داد. این گرایش در حوزه، اگرچه از حرکات سیاسی بروجردی دل خوشی نداشت، اما همواره سکوت می کرد. چون می دانست در مقابله با مجتهد اعلمی چون بروجردی، هیچ گونه شانس ندارد. در آن دوران رفسنجانی می کوشید، حول آیت الله خمینی فعالیت را سازمان دهد. بعدها که بروجردی درگذشت، حول محور آیت الله شریعتداری دارالتبلیغ مکتب اسلام انتشار می یافت. رفسنجانی اما مکتب تشیع را در سمت گیری به طرف آیت الله خمینی انتشار داد. آنان که در آن دوران در حوزه رفت و آمد می کردند، مشاجرات طلبه های طرفدار مکتب تشیع با مکتب اسلام را به خوبی به یاد دارند. رفسنجانی طلبه ای بود که راندگی می کرد، رادیو گوش می داد و روزنامه می خواند و بیشتر مواقع لباس شخصی می پوشید و اگر امکائی می یافت به کشورهای اروپائی مسافرت می کرد. در کنار کتب دینی که مطالعه می کرد کتابهای تاریخی مثل نگاهی به تاریخ جهان از جواهر لعل نهرو، و امثالهم -



تعیین این نیروی سیاسی که من در مقالات قبل آنها را در کمپ راست جا دادم، "حزب کارگزاران سازندگی" است، اما خطا خواهد بود این جریان را در تنها در چارچوب این حزب تقلیل داد و محدود ساخت. رفسنجانی مهمترین چهره این گرایش، در مقدمه کتابی که در سال ۱۳۴۶ به نام امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار انتشار داد، جوهر فکری این جریان

را با علاقه می خواند و حتی کتاب کمال زعفران را راجع به سرنوشت فلسطین که سفیر اردن در تهران نوشته بود، به فارسی ترجمه کرد.

فعالیت مداوم در عرصه اقتصادی، انتشاراتی و روابط گسترده با گرایشهای مختلف سیاسی، قدرت سازمانگری بسیاری به او بخشید. اما آنچه در بررسی زندگی او می تواند بسیار جالب باشد تا بتوان حرکت سیاسی او را تحلیل کرد، پیوند عمیق او از جنبه سیاسی و عاطفی با جمعیت مولفه و فدائیان اسلام است. و این بیشتر از این گرایش برمی خاست که جمعیت مولفه و فدائیان اسلام نزدیکترین جریان فکری سیاسی به آیت الله خمینی بودند. می توان گفت پیوندهای عمیق دوستی و مبارزاتی در طی سالهای بسیار با جمعیت مولفه، بخشی از هویت تاریخی رفسنجانی را می سازد. در حرکات سیاسی او این پیوند همواره خود را به شکلی نشان می دهد. او همواره می گوشت و می کوشد بین سایر جریانات و جمعیت مولفه یک تعادل بوجود آورد. آنچنانکه در مقدمه کتاب امیرکبیر نیز نگاشته است، او به نیروی ارتش و قدرت نظامی باور عمیقی دارد، لذا از همان آغاز پیروزی انقلاب، نقش تعیین کننده ای در هماهنگی نیروهای مختلف نظامی در جمهوری اسلامی داشت.

اگر فراموش نکنیم او نخستین بار از سوی شورای انقلاب، مأموریت یافت تا نیروهای مسلح را ادغام کند و به جای چند سپاه پاسداران یک سپاه پاسداران بوجود آورد. بعدها هم در شورای امنیت ملی و وزارت کشور، همواره حلقه های اصلی قدرت را در اختیار داشت. پسر او محسن نیز که تحصیل کرده کانادا و در حقیقت یک تکنوکرات اسلامی است، اینک بسیاری از اهرمهای کلیدی و تحقیقاتی نظامی را در اختیار دارد.

هاشمی رفسنجانی، چند صباحی با مجاهدین خلق از طریق وحید افروخته ارتباط داشت. یا پیدایش جریان پیکار، او به طور جدی ارتباطش را با مجاهدین خلق قطع کرد و کوشید آنها را منزوی کند. برادر، پسر و دختر و برخی از اقوام رفسنجانی هرکدام با گرفتن اهرمهای قدرت مالی - تشکیلاتی - نظامی، ستون اصلی جریان راست مدرن اسلامی را تشکیل می دهند.

جدا از رفسنجانی و خانواده او، یک جریان دیگر نیز در شکل گیری راست مدرن اسلامی دخیل بوده و نقش تعیین کننده دارد. از سالهای ۶۰ به بعد گرایش در طیف مسلمانان هوادار جمهوری اسلامی شکل گرفت که به تدریج به خط سه معروف شد. خط سه بیشتر کسانی بودند که نه به اصطلاح با لیبرالها بودند، نه با طیف حزب جمهوری اسلامی، در آغاز، طیف جناح چپ نهضت آزادی مثل اعظم طالقانی، مهدی جعفری، حسن حبیبی، سبحانی، به اضافه برخی از هواداران جنبش مسلمانان مبارز و دکتر پیمان، این جریان را تشکیل می دادند. این گرایش در روند حوادث به دو دسته تقسیم شد: برخی به سمت اپوزیسیون بیرون حکومت کشیده شدند مثل اعظم طالقانی، جعفری، سبحانی، اما برخی به درون ساختار حکومتی غلظیدند، مثل حسن حبیبی و محمد عطریان فر. حسن حبیبی که معروف خاص و عام است اما محمد عطریان فر شاخص ترین چهره این گرایش است. او که مهندس نفت از دانشگاه صنعتی شریف است، روابط بسیار نزدیکی با پیمان داشت. او به اضافه عده ای از مهندسين مذهبی مثل بزرگی، واقفی، قمصری در اصفهان یک طیف را تشکیل دادند، که حول آیت الله طاهری به فعالیت سیاسی در این شهر پرداخت. پیوند آنان با عبدالله نوری و کرباسچی، در آن موقع برقرار شد. اینان در استانداری و شهرداری اصفهان زمینه تحقق گرایش خط سه را در ساختار حکومتی ریختند. این گرایش خط سه در ایجاد پارکها، ورزشگاهها و فضای سبز در اصفهان تجارب بسیاری انوخت. بعدها که کرباسچی از استانداری اصفهان به شهرداری تهران منصوب شد، در حقیقت تیم خط سه از اصفهان به تهران منتقل شد و در سازماندهی شهرداریهای مناطق مختلف تهران به کار پرداخت. یکی از چهره های شاخص آنان قمصری است که کمتر در گستره همگانی ظاهر می شود و تنها مسئولیت رسمی او جانشینی کرباسچی در دوران محاکمه او بود. او از دوستان نزدیک دکتر پیمان بود، اما بعدها این ارتباط قطع شد. محمد عطریان فر چند صباحی در دوران محتشمی معاون سیاسی وزیر کشور شد و بعدها سردبیر نشریه هشتی گردید.

شخصیت دیگری که در جریان راست مدرن اسلامی نقش کلیدی دارد، عطا الله مهاجرانی است. او دانشجوی ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان بود. در آغاز در فراکسیون جناح چپ در مجلس فعال بود. او با جمیله کدیور (خواهر محسن کدیور) که از یک خانواده مذهبی با گرایش فرهنگی است ازدواج کرد. پدر آنها منوچهر کدیور گرایش مصدقی داشت و هرگز آنها پنهان

نمی کرد و دوستی او با سیمین دانشور و شرف الدین خراسانی، گرایشهای فرهنگی او را نشان می دهد. سیمین دانشور همسر آل احمد، حتی تا سالهای بعد از انقلاب، گرایش چپ تروستکیستی داشت و شرف الدین خراسانی استاد فلسفه دانشگاه ملی، تحصیل کرده در ماربورگ آلمان دارای گرایشهای آشکار مارکسیستی است. مهاجرانی با چنین محفلی سروکار داشت و گرایش ابسی خود را به طرف فرهنگ مدرن ایران با نوشتن کتابی درباره نیما نشان داد.

جدا از افرادی که نام بردم، یک گرایش مهم دیگر در تشکیل راست مدرن اسلامی دخیل بوده است: جناحی از مجاهدین انقلاب اسلامی.

مجاهدین انقلاب اسلامی، هفت گروه بودند که بعد از درگیریهای درون مجاهدین خلق با الگوبرداری از مجاهدین اما با تاکید بر عنصر فقهاتی ایجاد شدند. این گروههای هفت گانه عبارتند از: گروه بدر (از شهرری، عسی عسگری)، گروه فلق از فعالین اسلامی خارج از کشور (حسین واعظی، مصطفی تاج زاده، طبرانی و بهروز ماکوتی)، گروه منصورون (محسن رضانی، علم الهدی، عبدالله زاده)، گروه صف (محمد بروجردي، حسین صادقی، اکبر براتی)، گروه امت واحد (از درون زندان بهزاد نبوی، محمد سلامتی، پرویز قدیانی)، گروه موحدین (بیشتر در اصفهان) و سرانجام گروه فلاح (محمدرضوی، حسن منتظر قائم، مرتضی الویری، مهین الویری، جمین شیخ عطار).

بعد از بروز اختلافات، در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، سه جناح تشکیل شد:

۱. جناحی که معتقد بود بایستی کلیه نظریات و دیدگاههای سازمان، به نمایندگی فقهی که آیت الله خمینی تعیین کرده بود و آقای راستی بود عرضه شود و اصولاً یک سازمان با اندیشه فقهاتی هیچ نظری به جز نظر نماینده فقهی خود ندارد.

۲. جناح بهزاد نبوی که معتقد بود، نماینده فقهی، نیایستی در تمام نظرات سازمان دخالت کند، بلکه موقعیکه آنان دسترسی به آیت الله خمینی ندارند، بایستی نظریات او را جویا شوند.

۳. جناحی که مواضع میانه داشت و با دو گرایش دیگر فاصله گرفت و خود را به جناح متعلق به جناح فقهاتی که نزدیکی با بازار و راست سنتی داشت نزدیک کرد و از جناح بهزاد نبوی - سلامتی که متمایل به چپ بودند فاصله گرفت. در این میان اعضا گروه فلاح مثل مرتضی الویری، حسین شیخ عطار، محمد غرضی راه میانه را گرفتند و بیشتر جذب طیف راست مدرن اسلامی شدند.

غلامحسین کرباسچی دبیر کل حزب کارگزاران، در سالهای قبل از انقلاب در رابطه با گروه فلاح و شخص مرتضی الویری بود. بعد از آنکه درگیری اصفهان در سال ۶۱ بالا گرفت، از طریق جریان خط سه استاندار اصفهان شد و بعدها با تیمی که تشکیل شد به تهران آمدند و پایه های سازمانی و تشکیلاتی را برای راست مدرن اسلامی ریختند. فردی چون غرضی، اگرچه در طیف راست مدرن اسلامی قرار می گیرد، اما هم پیوندی او با بخشی از راست سنتی به گونه ایست که در موقع انتخابات اخیر ریاست جمهوری، به ناطق نوری رای داد.

کمپ راست مدرن اسلامی، یک نیروی میانه بازی قدرت در ساختار قدرت جمهوری اسلامی است. طیف اصلی آن در نهادهای اصلی قدرت مثل ارتش، سپاه، وزارت اطلاعات و طیف دیگری از آن در نهادهای شهری قرار دارد، و همواره می کوشد بین دو جناح چپ و راست تعادل ایجاد کند. کرباسچی خود گفته بود: موقعیکه راست سنتی قوی می شود، ما متمایل به چپ می شویم و هنگامیکه چپ اسلامی قدرت می گیرد ما به طرف راست سنتی متمایل می شویم تا تعادل ایجاد شود. طیف متنوع راست مدرن اسلامی از افراد؛ مثل عبا الله نوری، محمدعطریان فر که دیدگاه روشنی دارند تا افرادی چو حسین شیخ عطار، غرضی و بخشی از نیروهای اطلاعاتی که از قضا در برخی از ترورهای خارج از کشور سهم بوده اند و به سرکوب معتقدند تشکیل می شود. شاید این خصلت نیروی سیاسی راست مدرن است که پایه های اصلی قدرت آن ماشین دولتی و سازمان اداری - نظامی مدرن ایرانی است. اگر فراموش نکنیم امیرکبیر قهرمان تاریخی این گرایش نیز در عین سازماندهی دارالفنون و گرایش ملی - دولتی که داشت، نقش مهمی در سرکوب جنبش بابیه به عهده داشت. به حال امروز هم راست مدرن توسعه صنعتی را از بیلا و با اهرمها دولتی مقتدر و پر قدرت می خواهد، چیزی که در رضاشاه و محمدرضاشاه هم دیدیم.

سایه یک شب!

(سخنی چند با گردانندگان نشریه "راه توده" - بخش پنجم و پایانی)

بنا به مصلحت حکومت اسلامی، مطلبی مغایر با حکم قبلی می گفت، تکلیف پیروان و مقلدین او نیز روشن بود و چون و چرا نداشت. بنابراین، نمی توان سیاست و مشی یک حزب چپ با ایدئولوژی کمونیستی را با مستمرک قراردادن راه و روش جریانات و تشکل های مذهبی - سیاسی از مرجع تقلید خود، توجیه کرد. اکنون نه آیت الله خمینی با آن اعتبار و نفوذ معنوی در قید حیات است و نه از آن تعصبات و شیفتگی اولیه چیزی باقی مانده است. وانگهی، حتی اگر از این تفاوت بنیادین چشم پوشی کنیم، حمایت و طرفداری سازمان های نامبرده از "خط امام"، در نفس خود، نمی تواند دلیلی بر درستی سیاست ها و عملکردهایی باشد که آن ایام به نام "خط امام" صورت گرفت. حمایت و مشارکت در سرکوب آزادی ها، ادامه جنگ خانمان برانداز با عراق، سیاست تشنج آفرینی در منطقه و جهان، گروگانگیری، زن ستیزی و تجاوزات گوناگون به حقوق بشر، از سوی هرکس و هر نیروی سیاسی که باشد، محکوم است.

ثانی - گذشته از ملاحظات بالا، نکته مهم دیگر این است که آقایان، نامه برخی از سازمان ها و تشکل های هوادار جنبش دوم خرداد را می آورند، بی آنکه تغییر و تحولات بزرگ درونی آن ها را طی این بیست سال مورد توجه قرار دهند. بگذریم از این که آن ایام، هنوز تشکلی به نام "مجمع روحانیون مبارز" وجود نداشت. پیدایش آن، خود محصول تغییر و تحول مورد نظر من است که به تدریج تکوین یافت و شکل گرفت. این را نیز خاطر نشان کنم که مشخصه آن زمانی چهره های سرشناس طیفی که بعدها به نام "مجمع روحانیون مبارز" شهرت یافت، نظیر موسوی خوینی ها، کروی ها، رادیکالیسم و چپ روی آن ها در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاست خارجی بود، نه در آزادی خواهی و تسامح و اصلاح گرایی. لذا اشاره و مراجعت به این جریانات و حال و احوال آن روزی شان، مشکلی را حل نمی کند. "دفتر تحکیم وحدت" که یک جنبش دانشجویی است که دیگر جای خود دارد، زیرا هر سال ترکیب آن عوض می شود، چه رسد به کم و کیف آن پس از گذشت یک نسل! انجمنهای اسلامی سالهای آغازین و پس از انقلاب، سرکوبگران آن ایام و نیروهای گوش به فرمان "امام" بودند و همان نقشی را ایفا می کردند که گروه های ضربتی "بسیج دانشجویی" کنونی. جنبش دانشجویی در سال های اخیر، چه به نام "دفتر تحکیم وحدت" و یا سایر تشکل های اسلامی و ملی فعال در صحنه، از لحاظ تفکر سیاسی و بینش و موضع گیری در قبال حاکمیت، سنجی با تشکل های دانشجویی آن ایام ندارند. عملیات اعتراضی و سیاسی دانشجویان در تهران و شهرستانها در تیرماه اخیر، شاهد آنست. حفظ نام یک حزب یا جریان صنفی و سیاسی، به دلایل عاطفی یا ملاحظات دیگر به معنی همواره همان بودن آنها نیست. حزب سوسیال دموکرات آلمان ۱۵۰ سال است که نام خود را حفظ کرده است. از حزب بیل و مارکس و کاتوتسکی جز همین پوسته نام چیزی برجای نمانده است. دگردیسی در میان سازمان های سیاسی ایران شتاب فوق العاده ای داشته و شگفت انگیز است. عباس عیدی ها، اصغرزاده ها که اینک از پشیمانان جنبش دوم خرداد برای آزادی و حکومت قانون و خشونت زدایی اند، چه سنجی با عیدی ها و اصغرزاده ها، از رهبران "دانشجویان پیرو خط امام" دارند که روزی از دیوار سفارتخانه بالا رفتند و با گروگانگیری و اعمال خشونت، موجب سقوط حکومت موقت بازگان شدند و مقدمات حاکمیت بلامعارض روحانیت طرفدار ولایت مطلقه فقیه را فراهم آوردند. نگاهی به گذشته و نقش و جایگاه حجاریان ها، ربیعی ها، شمس الواعظین ها و بسیاری دیگر، در مقامات امنیتی و سپاه پاسداران با نقش و جایگاه کنونی آنها در جنبش دوم خرداد، نمونه دیگر آنست. حتی همین "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" دچار تحول چشمگیری شده و از حرف ها و مواضع آغازین و دوران شباب حیات سیاسی خود فاصله گرفته است.

نقد من بر مطالب نشریه "راه توده" پایان یافته بود که رفیقی، شماره ۸۳ آن نشریه را به خاطر مقاله "حزب توده ایران و نظرات مهندس بازرگان درباره آزادی ها" در اختیارم گذاشت. موضوع مقاله نقدی است بر نوشته من در نشریه "راه آزادی"، شماره ۶۱ تحت عنوان: "خطا در قبال مصدق و بازرگان را تکرار نکنیم". تذکر چند نکته را به اجمال؛ تا آن جا که به موضوع بحث من مربوط می شود و از جهاتی مکمل آنست، ضروری می دانم:

۱- نوشته اند: "آقای امیرخسروی حزب ما را متهم به تشویریه کردن خط امام می کند. اما هنگام دفاع از خاتمی و همراهانش فراموش می کنند، که آن ها و از جمله روحانیون "مجمع روحانیون مبارز"، "دفتر تحکیم وحدت"، "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" و ... همگی طرفداران و مدافعان همان تئوری های خط امامی بودند و امروز به دلیل دفاع از همان بنیان ها (البته در مسیر تکاملی خود) زیر تیغ ارتجاع مذهبی قرار دارند!"



اولاً - میان آنچه رهبری حزب توده ایران به نام "پنج شاخص خط امام خمینی" برای توجیه سیاست دنباله روی از حاکمیت جمهوری اسلامی، آن هم از سوی حزبی با ایدئولوژی کمونیستی سرهم بندی کرد، با آنچه تشکل ها و سازمان های اسلامی نامبرده در بالا و معتقد به ولایت فقیه، از "خط امام" می فهمیدند و به آن عمل می کردند، تفاوت ها بنیادین بود. گوهر پیروی این جریانات از آیت الله خمینی و از فرمان ها و پیام های وی، بر اطاعت بی چون و چرا از ولی امر مسلمین استوار بود و تکلیف شرعی تلقی می شد. در آن ایام، باورها و بینش مذهبی این جریانات و قاطبه مردم، به خاطر آمیختگی با شور انقلابی، مضمون سیاسی یافته و روند تحولات اجتماعی - سیاسی کشور را رقم می زد. "خط امام" از دیدگاه آن ها تعریف تدوین شده و شاخص های ترسیم شده ای نداشت. "خط امام" عبارت از اظهارات، فرمان ها و پیام هائی بود که در هر لحظه بر زبان و قلم آیت الله خمینی جاری می شد. اطاعت از آن ها نیز به گونه تکلیف شرعی، واجب بود. فردای آن، اگر آیت الله خمینی،

اساساً هرگونه استناد به مصوبات رژیم گذشته در فردای سرنگونی آن، با نیست و وسوسه جلوگیری از فعالیت علنی و قانونی حزب توده ایران، کاری نادرست و در شان حکومت مهندس بازرگان و دولت آزادی خواه برخاسته از انقلاب بهمن نبود. همان وقت نیز بلادرنگ، حزب توده ایران به این گفتار اعتراض کرد و طی چند مقاله ی منطقی و متکی به اسناد، در نامه مردم در ۵ و ۱۳ و ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۸، ناوارد بودن آن را استدلال کرد. حق نیز با او بود. زیرا اساساً هیچ قانونی، در زمان رژیم گذشته، حزب را از فعالیت قانونی و علنی منع نکرده بود. هرچه بود نتیجه یک توطئه و صاف و ساده زورگویی بود. اما درباره اصل مطلب:



متصفانه باید گفت که اظهارات مهندس امیرانتظام، سخنگوی دولت موقت، کوچک ترین پیامد و اثر عملی نداشت. حرف بیهوده ای بود که در فضای انقلابی آن روز ایران، بی آنکه طنین افکن شود، ناپدید شد. اما رهبری حزب توده ایران دست بردار نبود. بهانه ای به دست او داد که از دولت مهندس بازرگان و نهضت آزادی یک جریان ضد آزادی و ضد کمونیست بسازد و سیاست و رفتار خصمانه خود و کارشکنی هایش را در انظار عمومی و در میان اعضا هواداران خویش توجیه کند. ملاحظه می شود که هنوز نیز بازماندگان حزب توده ایران از موضوع بهره برداری می کنند و ول کن ماجرا نیستند. اگر به واقعیت آنچه گذشت بنگریم، ملاحظه خواهد شد که در عمل، "نامه مردم" از اسفند ماه ۱۳۵۷، در بادی امر به طور هفتگی و به سرعت به صورت روزانه منتشر شد. دبیرخانه حزب حتی پیش از انتشار "نامه مردم" و استقرار رهبری مهاجرت در ایران، آغاز به کارکرد (خیابان ۱۶ آذر). دولت موقت مهندس بازرگان کوچک ترین اقدامی برای جلوگیری از انتشار "نامه مردم" نکرد و جلوی فعالیت علنی حزب و دبیرخانه آن را نگرفت. به شهادت صفحات "نامه مردم"، فغان حزب از همان آغاز از دست "کمیته های انقلابی" به آسمان می رفت که خود دولت موقت نیز از آن ها در شکوه بود.

مهندس بازرگان در همان اوایل پس از پیروزی انقلاب و تشکیل دولت موقت، در مصاحبه با تلویزیون فرانسه (پنجم اسفند ماه ۱۳۵۷) صریحاً اعلام کرده بود که "فدائیان و اعضای حزب توده در انقلاب فراموش نخواهند شد و آن ها نیز مانند دیگران جای خود را خواهند داشت". کردار او نیز جز تأیید این حرف نبود. سؤنیت رهبری حزب و اینک گردانندگان "راه توده" پس از گذشت بیست سال در این است، این گونه سخنان مثبت مهندس بازرگان را که در واقع تحقق یافت، پنهان می کنند تا از کاه اظهارات منفی رهبران نهضت آزادی، کوهی برای تخطئه آن ها بسازند.

بقیه در صفحه ۲۳

لذا حمایت مشروط ما از این جریانات - آنطور که نویسندگان "راه توده" عنوان می کنند - به خاطر نام تاریخی آن ها نیست، بلکه ناشی از مواضع سیاسی کنونی آن هاست که در مقایسه با گذشته، دچار تغییر و تحول ژرف شده است. همان گونه که ما نیز دچار تغییر و تحول شده ایم. آنچه که ما امروز در حزب دموکراتیک مردم ایران می گوئیم و می خواهیم، با درک و معرفت ما از مسائل در ۱۵ سال پیش، به هنگام جدائی از حزب توده ایران تفاوت بسیار دارد، چه رسد به زمانی که در ایران و در صفوف آن حزب بودیم و همراه با دیگران برای "خط امام" سرم بندی شده رهبری، سینه چاک می کردیم! شگفتی از کسانی است که تغییر ناپذیرند و همیشه یک حرف می زنند و غم انگیز تر آن که با افتخار، این درماندگی خود را به رخ می کشند و مباحثات می کنند! گردانندگان "راه توده" نمونه آنند. خود را به آب و آتش می زنند تا "ثابت" کنند که سیاست و مشی رهبری حزب توده ایران همواره و در همه زمان ها و مکان ها "درست و دقیق و علمی" بوده است و هر اتفاقی رخ می دهد در جهت تأیید آنست!

ثالثاً - ادعای این که جریان هائی نظیر "دفتر تحکیم وحدت دانشجویی" یا "مجمع روحانیون مبارز" و... "امروز نیز به دلیل دفاع از همان بنیان ها [تئوری ها خط امام]"، زیر تیغ ارتجاع مذهبی قرار دارند، بس نادرست و دور از واقعیت است. زیرا سیاست امروزی محمد خاتمی و جنبش دوم خردادی ها، همانگونه که قبلاً خاطر نشان شد، سختی با سیاست های آزادی کش و ضد حقوق بشر آن روزی حاکمان وقت و "خط امامی" ها ندارد. اگر این جریانات در حال حاضر زیر تیغ ارتجاع مذهبی قرار دارند به خاطر آنست که در جهت توسعه سیاسی حرکت می کنند و از آزادی دم می زنند و از حقوق دگراندیشان حمایت می کنند. طرفدار تشنج زدائی در سطح جهان و مایل به برقراری مناسبات عادی با امریکا و خواهان گفتگوی تمدن ها و فرهنگ ها، خواستار حل مشکل سلمان رشدی و اهل تساهل و تسامح اند. آیا انصافاً، بنیان هائی که امام خمینی و خط امامی ها و رهبری حزب توده ایران از آن ها دفاع می کردند و برای تحقق شان تلاش می ورزیدند از این رقم ها بودند؟ چه کسانی به واقع از چنین مشی و سیاستی دفاع می کردند؟ جز حکومت موقت مهندس بازرگان و همین نهضت آزادی و سایر احزاب آزادی خواه و ملی که همان وقت سرکوب شدند و رهبری حزب توده ایران نیز آتش بیار آن معرکه شد؟ اگر سخن از "مسیر تکاملی" باشد، مربوط به همین جریانات و اندیشه ها و مشی سیاسی آنهاست نه هواداران تئورهای من درآوردی "پنج شاخص خط امام".

با آنکه طی چند مقاله، به مناسبت های مختلف تأکید ورزیده ام، با این حال مجدداً تأکید می کنم: دفاع ما از محمد خاتمی و جنبش دوم خردادی ها و اساساً این با آن شخصیت و جریان سیاسی نیست. حمایت ما از سیاست ها و مواضع مشخص آن ها، هر جا و تا وقتی است که در جهت توسعه سیاسی، حمایت از مبانی حقوق بشر، تشنج زدائی و تحقق جامعه مدنی باشد. ما از جنبش دوم خردادی ها در برابر کارشکنی ها و یورش جناح راست تمامت خواه حمایت می کنیم. به عبارت دیگر، ما از نیروها و شخصیت های سیاسی حمایت می کنیم که در سمت و سوی آرمان های آزادی خواهانه و بشردوستانه ما گام برمی دارند و در خدمت آنند و به تغییر و تحولات سیاسی - اجتماعی آرام و مسالمت آمیز باور دارند. سیاست ما دنباله روی از حاکمیت نیست، بلکه گوهر آن در تضاد با آن و نافی آنست.

۲- گردانندگان "راه توده" برای توجیه سیاست نادرست و مخرب رهبری حزب توده علیه حکومت موقت مهندس بازرگان و نهضت آزادی، هنوز هم بهانه تراشی های آن روزی رهبری را تکرار می کنند، نوشته اند: "نه تنها دولت بازرگان، در آن سال های پرحادثه، خود با آزادی چپ و به ویژه حزب توده ایران در کشور مخالف بود، بلکه در این زمینه ها با ارتجاع مذهبی هم صدا بود!" دلیل شان همان است که رهبری حزب توده ایران از فردای انقلاب آن را پیراهن عثمان کرد و ترجیع بند حملات مستمر خود به حکومت موقت و نهضت آزادی قرار داد. نوشته اند آقای مهندس بازرگان در مصاحبه ای با نیویوریک گفته بود: "حزب توده ایران مطابق قوانین موجود (توجه کنید که مهندس بازرگان به قوانین شاهنشاهی و بند ۱۰ رضاشاهی که معروف به قانون سیاه است، استناد می کند)، غیرقانونی است". (راه توده شماره ۸۳ صفحه ۱۸).

با آنکه گریته این حرف چنانکه از مندرجات "نامه مردم" برمی آید، مهندس امیرانتظام بود. و مطلب اظهار شده نیز به آن صورتی نبود که "راه توده" نقل می کند، با این حال هرچه در اینبار از سوی ایشان گفته شده بود و

در ادامه بحث های دفتر ویژه راه آزادی پیرامون موضوع "خشونت در حوزه سیاست"، در این شماره دو مقاله از نظر خوانندگان عزیز می گذرد. مقاله نخست، شامل دنباله بخش دوم و نیز بخش سوم سلسله مقاله های آقای علی شاکری در این زمینه است. در مقاله دوم که به صورت مصاحبه آمده است، با دیدگاههای آقای محمد اعظمی، عضو هیئت اجراییه کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، آشنا می شویم.

* * *

علی شاکری

درباره ی خشونت سیاسی

چنانکه فرانسوا فوره (F. Furet) مورخ بزرگ معاصر فرانسوی در اثر بزرگی که به تحقیقات خود درباره ی انقلاب کبیر فرانسه تخصیص داده، در اثبات آن کوشیده است، تشکیلات دولت فرانسه ی بعد از انقلاب که مهمترین وجه مشخصه ی سازمانی آن تمرکز شدید اداری بوده است، که حسب معمول مورخان سنتی آن را به ژاکوین ها - جناح تندرو یا چپ انقلابیون - نسبت می دهند، از دیدگاه این مورخ در واقع نتیجه ی همان تمرکز شدیدی است که در دوران سلطنت لویی چهاردهم در سازمان اداری این کشور به وجود آمده بود، همچنین به خوبی می توان مشاهده کرد که پدیده های دیگری، نظیر خشونت و خونریزی های هولناک دوران موسوم به دوران وحشت در این انقلاب نیز، بدون آنکه دارای رابطه ی علی مستقیم با قتل عام ها و خشونت های مذهبی -

دنباله ی بخش دوم (۲) - نظری سریع به نمونه های برجسته ی تاریخی خشونت سیاسی

III - خشونت سیاسی زیر عنوان «جنگ های مذهبی»

پس از قلع و قمع نهضت مانوی آلیبیگانیان (کاتارها)، و همزمان با به راه افتادن محاکم تفتیش عقاید، که حتی از تعقیب، تفتیش و تکفیر علما بزرگی چون گیوم اوکام (۱)، و گالیله نئو گالیله نی (۲) (گالیله) و وادار ساختن او به توبه؛ و به ویژه در آتش سوزانیدن دانشمندان، حکیم و عارف بزرگ، جیوردانو برونو (۳) به اتهام طرح نظریاتی مخالف با تفاسیر رسمی کلیسا و گردن نهادن او به توبه؛ و بالاتر دید تحت تاثیر آموزش ها و تاویلات عرفانی حکما الهی بزرگی چون استاد (مرشد) اکهارت (۴) چهره ی درخشان نحله ی موسوم به عرفان رنانی و فرق ونحل مشابه فکری دیگر متمایل به تساهل مذهبی و عقیدتی، که البته و به ویژه باتوجه به فساد روزافزونی که در این عصر کلیسای رم در آن درغلطیده بود، از تاثیرات دانسته یا ندانسته، مستقیم یا غیرمستقیم آتش زیر خاکستر آیین سرکوب شده ی کاتارهای مانوی برکنار نبودند، شرایط برای ظهور نهضتی که به اصلاح مذهبی موسوم گردید، از هر جهت آماده شده بود.

با نخستین مواظ و مکتوبات مارتین لوتر (۵) از ۱۵۱۶ که بخشایش گناهان به ازای پول را مردود خواند و سپس اعلام نظریات دیگری که به منزله ی عدم تمکین به مرجعیت پاپ و کلیسای رم بود در ۱۵۲۰ پاپ او را نیز تکفیر کرد، عصر جدیدی از درگیری های سیاسی خشونت آمیز در سراسر اروپا آغاز گردید. دورانی طولانی که طی آن کلیسای رم از یک سو برای حفظ امتیازات سیاسی خود که با نهضت اصلاح لوتر به خطری جدی افتاده بود، زیاده طلبی های پادشاهان فرانسه و اشراف و خواندان (۶) اروپایی، خاصه در آلمان، که قرن ها مترصد فرصت مساعد برای تضعیف قیمومت سیاسی که کلیسا در زیر پوشش مذهب بر آنها اعمال می کرد، بودند، آغاز گردید.

بر خلاف تصویر معمولاً فشرده ای که از خشونت ها و جنگ های اروپایی به دنبال اصلاح مذهبی ارائه می شود، و خلاصه کردن آن در باصطلاح جنگ های سی ساله و چند کشتار نظیر قتل عام سن یارتمی، در واقع سلسله ی طولانی این خشونت های سیاسی - مذهبی عملاً از همان سال های نخست نهضت لوتر، یعنی پس از شکست مجمع «آشتی» اوگسبورگ در سال ۱۵۳۰ که پروتستان ها را وادار ساخت تا خود را متشکل و مسلح سازند، و با پادشاه فرانسه به منظور اتحاد عمل وارد گفت و گو شوند، امری که امپراتوری مقدس را عملاً به دو بخش تقسیم می کرد، تا اواخر قرن هجدهم در نقاط مختلف به شدیدترین وجهی ادامه یافت. اولین جنگ در سال ۱۵۴۶، سال درگذشت لوتر میان نیروهای شارل کن از طرفی و پروتستانها و متحدانشان چون فرانسوای اول پادشاه فرانسه، از طرف دیگر رخ داد و به شکست پروتستان ها انجامید (۷). جنگ هایی که از این تاریخ تا ۱۷۱۵، سال مرگ لویی ۱۴ پادشاه بزرگ و مستبد فرانسه، که در آن زمان هنوز ۲۰۰۰ پروتستان در زندان های فرانسه بسر می بردند، و لویی ۱۴، ملقب به آفتاب شاه (Roi Soleil) (!) در بند داشتن آنان را به عنوان کفاره ی گناهان خود، ثوابی می پنداشت (!)، در حقیقت بیرون از شمار است.



سیاسی پیش از انقلاب داشته باشد، در آن ها رد پای آن وقایع رابه خوبی می توان مشاهده کرد (ن.ک. بخش ۱۲ از یادداشت شماره ی ۷ این بخش). به همین ترتیب است که سیر گسترش دامنه ی خشونت های سیاسی عصر جدید که شدیدترین شکل آن با انقلاب کبیر فرانسه آغاز شد، ریشه های عمیق در جنگ های مربوط به اصلاح مذهبی دارد، در انقلاب های ۱۶۴۸ و ۱۶۸۸ انگلستان، حتی به طور مستقیم با این موضوع در ارتباط قرار دارد. اما -

بررسی باریک بینانه تری نشان خواهد داد که تا چه اندازه این انقلابات مذهبی با پدیده ی دیگری، یعنی دگرگونی های ژرف در زندگی اقتصادی - اجتماعی این جامعه ها، بدون آنکه الزاما پدیده های مورد بحث ما را یک جانبه تعیین کرده باشد، به صورت بعدی دیگر و در عین حال بسیار خوشاوند با بعد قبلی، به صورت شدیداً درهم تنیده ظهور کرده، باهم عمل کرده اند.

یادداشت های دنباله ی بخش دوم

۱- **گیسوم/اوکام (ویلیام اکمی)** Guillaume d Occam (id. Ockham) 1300- 1349 انگلیسی قرن ۱۴ میلادی از فرقه ی فرانسیسکن ها که از مدافعان مشرب نومینالیسم (عدم اصالت کلی های منطقی) و چون راجر بیکن، پیشرو خود، که طی تحصیلات علمی در دانشگاه های اسلامی اسپانیا با روش تجربی آشنا شده بود (ن.ک. *احیا فکر دینی*، علامه ی اقبال لاهوری، ترجمه ی احمد آرام) او نیز شیوه ی تجربی را بر روش قیاس منطقی مرجع می دانست. اوکام از طرف کلیسا تکفیر شد، ولی دو قرن بعد افکار او در نظریات سارتن لوتر در جهت اصلاح مذهبی اثری عمیق به جای گذاشت.

۲- **گالیله نروگالیله نی** Galileo Galilei 1543 - 1642 معروف به «گالیله» بنیانگذار نظریه ی غیر ارسطویی حرکت (cinématique) و واضح نخستین شیوه های جدید تحقیق در فیزیک مابعد نوزایی

۳- **جیورداو برونو** Giordano Bruno 1546 - 1600، عارف و عالم نابغه در علوم دینی و علوم طبیعی و ریاضی، مبدع نظریاتی مابین با تفاسیر رسی کلیسا در کیهانشناسی که موجب اتهام او به ارتداد از جانب مأموران تفتیش عقاید کلیسا شد و چون برخلاف گالیله، - و با روحیه ای یادآور منصور حلاج - از انکار نظریات خود و طلب بخشایش سرپیچید به مجازات مرگ در میان شعله های آتش محکوم و اعدام شد.

۴- **استاد (مرشد) اکهارت** Mäster (Maitre) Ekhärt 1260 - 1328، متاله عالی مرتبه و عارف مشرب آلمانی از فرقه ی دومینیکیان و برجسته ترین چهره ی عرفان اروپایی به ویژه در نحله ی موسوم به *عرفان رنسانس*، که پاره ای از مواظ و مورد اعتراض و ایراد همتایان از واقع شد، اما پس از پاسخ هایی که به پاپ داد، او به علت مقامات علمی و مذهبی او متعرضش نگردید، و تنها پس از مرگ او مواردی از آن ها را به عنوان بدعت شناخت.

۵- **سارتن لوتر** (Martin Luther 1483 - 1546) از طالبان علم برخاسته از طبقه ی فرودست جامعه به سختی تحصیل می کرد، اما به علت ذوق و جهد فراوانی که نشان می داد، مورد حمایت شخص خیرخواهی قرار گرفت و آموزش خود را، علاوه بر معارف دینی، در فلسفه، حقوق، ادبیات و موسیقی نیز دنبال کرد، و پس از تکمیل تحصیلات دینی خود در دارالفنون وابسته به صومعه ویتمبرگ، به رتبه ی کشیشی نائل شد و به مقام مدرسی حکمت الهی در این مدرسه ی عالی رسید. در سفر به رم شکوه و جاه و جلال رهبران طراز اول کاتولیک را که با تعالیم اساسی مسیحیت در تعارض مطلق قرار داشت از نزدیک مشاهده کرد، و ریاکاری این رهبران او را قلباً برآشت. پس از مخالفت با فروش گناهان با پرداخت وجوه مالی به نمایندگان پاپ، که نظیر آن در ادیان دیگر نیز دیده می شود، مشاهده ی منازعات فرق مختلف او را در حملاتش قویتر کرد و پاپ این امر را نیز همچون نزاع های سایر کشیشان به حساب آورد اما لوتر سرانجام از اطاعت از پاپ سرپیچید، و خود تشکیلات کلیسا و اصول پایه ای آن را آماج حملات خود قرار داد و هنگامی که تکفیر نامه ی پاپ به دستش رسید آن را در مجمعی از کشیشان محل تحصیل خود در آتش افکند! از آن پس او ناچار بود تا مدتی در تحت حمایت شاهزاده ی آلمانی ساکس، از اعضا جرگه موسوم به «شاهزادگان برگزیننده»، یعنی شاهزادگانی که دارای حق در رای در انتخاب رئیس دنیوی /امپراتوری مقدس (امپراتور)، که در این زمان قرعه ی آن به نام شارل کن، کاتولیک برحرارت، خورده بود، در قصر *وارتسبورگ* مخفیانه زندگی کند و فتاوی و اعلامیه های خود را از طریق هوادارانش منتشر سازد. وقتی با در دست داشتن اسام نامه ای از شارل کن، در مجمع نمایندگان دینی آلمانی حاضر شد و به او اخطار کردند که از نظریات خود عدول کند، نهراسید و از تقیه کردن خودداری ورزید.

۶- خاوندان : Seigncurs

۷- خلاصه ای از جنگ ها و خشونت های سیاسی - مذهب

ی: ۱- در سال ۱۵۴۲، سه سال پیش از اولین جنگ شارل کن با پروتستان ها جمعیتی به تعداد ۳۰۰۰ نفر در لویرون واقع در ایالت ود (Vaud) در سوئیس کنونی به دست کاتولیک ها خفه شدند.

۲- وضع قانون از طرف هانر دوز پادشاه فرانسه.
۳- مارس ۱۵۶۰، فتنه ی نافرجام موسوم به *توطئه ی آمبولاز*، به منظور ریودن فرانسوای دوم پادشاه جوان فرانسه از طرف پروتستان ها که می خواستند او را از زیر نفوذ دوک دوگیزر مباشر مطلق العنان شاه، که کاتولیکی متعصب بود، خارج سازند.

۴- کشتار در *واسی*: به دنبال سیاست تساهل کاترین دومدیسسی و صدر اعظم فرانسه و صلور فرمان ژانویه ۱۵۶۲ کاترین که آزادی انجام فرانض جمعی و مراسم پروتستان ها در اطراف شهرها و در دهکده ها قانونی می ساخت، ولی از آنجا که اهل دو مذهب هیچکدام تن به تساهل نمی دادند، بدبینی، زورگویی متقابل میان آنها همچنان برقرار بود، تا به دنبال یک سو تفاهم ناشی از ترس پروتستانها، و درگیری میان آنان و محافظان دوک دوگیزر در درگیری ۲۳ پروتستان به قتل رسیدند و بیش از صد نفر از آنان مجروح شدند و این آغاز آن چیزی بود که به اصطلاح تاریخ نویسان جنگ های مذهبی نامیده شد که به جنگ های سی ساله ی فرانسه موسوم گردید.

۵- در این زمان دیگر ۲۵ درصد مردم فرانسه به مذهب پروتستان گرویده بودند.

۶- اولین این جنگ ها در همین سال، ۱۵۶۲، واقع شد، و هشتمین و آخرین آنها، به دنبال به سلطنت رسیدن هانری دوناوار، که خود پروتستان بود، از ۱۵۸۵ آغاز شد و هشت سال ادامه یافت.

۷- این دوران را رویهمرفته شامل ۳۸ سال اغتشاش و هرج و مرج آمیخته به خشونت سیاسی - مذهبی همراه با عملیات نظامی در فرانسه دانسته اند.

۸- هانری سوم در سال ۱۵۸۵ در برابر خطر اتحادیه ی لیگورها (کاتولیک های متعصب عضو اتحاد مقدس Ligue Sainte) به جنگ با آنان برخاست. در این جنگ از جانب اسپانیا به کاتولیک ها، و از جانب الیزابت ملکه ی انگلستان، و کشور دانمارک و امیرنشین پلاتینا حمایت مالی و نفرت در اختیار پروتستان ها گذاشته می شد. ولی هانری سوم در یک توطئه به قتل رسید. این همان جنگ هشتم و آخر است.

۹- صلور عفونامه، فرمان های اغماض یا آزادی مذهبی متعدد در شرایط گوناگون که غالباً پیش از آنکه نتیجه ای از آنها حاصل گردد، یا جنگ یا فتنه ای منسوخ یا لغا می گردید. از آن جمله است: الف - صلحنامه ی آمبولاز در سال ۱۵۶۳ میان کاترین دومدیسسی و شاهزاده ی ایالت کونده که در برخی از نواحی آزادی مراسم مذهبی برای پروتستان ها را قانونیت می بخشید. ب - فرمان سن ژرمن به سال ۱۵۷۰، که فرمان پیشین را تجدید می کرد. ج - فرمان موسوم به *بولیو*، که به دنبال نزدیکی سپاه پروتستان ها به اطراف پاریس از جانب هانری سوم صادر شد و در نواحی بسیاری برای آنان آزادی مذهبی را به رسمیت شناخت و ساخوهای متعددی را برای تسامین بخشیدن به آنان در اختیارشان قرار می داد. د - توبه ی هانری چهارم در ۱۵۹۳ و استقرار آرامش ۵۰ - ۱۶۲۰، قضیه ی *بارن*، و نتیجه ی آن؛ تصمیم *هونگوت* ها (پروتستان های فرانسه) به جنگ؛ آغاز جنگ ها و بالاخره صلح *مونپلیه*. و - قیام مجدد پروتستان ها در سال ۱۶۲۵: ۱۶۲۶ قرارداد تجدید قرار صلح مونپلیه در قرارداد پاریس ۱۶۲۷ - ۱۶۲۹؛ اقدامات شارل موجبات شورش جدیدی را فراهم می کند. ز - فرمان موسوم به *گراس دالس* - یا *عفو رحمت آلس* - در ژوئن ۱۶۲۹ بار دیگر به پروتستان ها حق آزادی در اجرا مراسم مذهبی ملحوظ در *فرمان نانت* (پسین تر) را تجدید کرد اما استحقاقات طرف مقابل را ویران ساخت. ح - الف - فرمان نانت به سال ۱۶۸۵، می بینیم که تاریخ جنگهای موسوم به سی ساله تا چه اندازه در بیان بیش از یک قرن و نیم خشونت و جنگ ناراست.

مشهورترین این فرمان ها موسوم به - فرمان نانت بود:

۱۰- ۴۰ سال پیش، یعنی در سال ۱۵۹۸، بیش از سی سال پس از آغاز جنگ های سیاسی - مذهبی فرانسه، هانری چهارم جانشین هانری سوم، یک ماه پیش از پیروزی در نبرد *فرنتن فرانسز*، و عقد صلح با دشمنان شکست خورده ی خارجی، فرمانی تاریخی صادر کرد که به موجب آن برای اولین بار آزادی عقیده ی مذهبی (امری تقریباً بی سابقه در مسیحیت اروپا) و

برابری حقوق مدنی پروتستان ها با کاتولیک ها به رسمیت شناخته شد؛ آنان در اکثر ایالات فرانسه از آزادی مخلوق در اجرا مراسم مذهبی برخوردار می شدند و در چهار شهر، از جمله پاریس، تضمین های قضایی در محاکم موسوم به دو بخشی (partie mi) یعنی مرکب از قضاتی نیم کاتولیک و نیم پروتستان، دریافت می کردند؛ همچنین حق داشتند به مدت ۱۸ سال تعداد ۱۰۰ قلعه ی مستحکم را در اختیار داشته باشند؛ این سند بی سابقه در جهان مسیحی به فرمان نانت (به نام شهری در سواحل غربی کشور) معروف گردید. ۱۱- بر این اساس کشور فرانسه دارای یک ساخت دولتی - مذهبی دو رکنی (dualiste) می شد، هرچند که شرایط هنوز برای پروتستان ها نامساعدتر از کاتولیک ها بود. از آن جمله بدین سبب که فرمان در عین حال استقرار مجدد مذهب رم را اعلام می داشت.

۱۲- کیفیت و شدت خشونت: *آلبر ماله* درباره شدت خشونت و سببیت در روحیه مردم قرن ۱۶ فرانسه (معاصر اوایل دوران صفویه در ایران) می نویسد: «درنده خویی که در جنگهای مذهبی و علی الخصوص در محاربات نخستین ظاهر شد هول انگیز بود. تنها شور مذهب این سببیت را باعث نگشت بلکه طبع مردم قرن شانزدهم خود به کشتار میل داشت و اعقاب ایشان یعنی کسانی که در قرن هفدهم زندگی می کردند نیز خونخوار بودند و مثل عیاران و هرزه گردان امروزی که در بیرون شهرهای بزرگ به کیمین خلق نشسته اند مردم کشی را کاری آسان می گرفتند».

«در سال ۱۵۹۵ که اسپانیایی ها بی جنگ و جدال دولان را تصرف نمودند، بیش از چهار هزار نفر را خفه کردند. یکی از صاحب منصبان ایشان گفته است: «ما چاره نداریم، اگر عددشان قلیتر بود ناچار کمتر کشته می شدند».

«پروتستان ها و کاتولیکها هردو بیرحم بودند. *بارون دزادره* (Baron des Adrets)، یکی از رؤسای پروتستان ها، در ایالت دولینه کاری کرد که همه را در وحشت انداخت، چنانکه کولین یسی (فرمانده نیروی دریایی Colignie) وی را «حیوان خشمناک» خوانده است. دزادره وقتی ناحیت من بری زون را گرفت سربازان ساخلوی آتجا را مجبور کرد تا از بالای برجی خود را روی سرنیزه های لشکرانش بیفکنند. در ۱۵۶۹ کولین یسی با دلی آرام و بی اضطراب فرمان داد که در یکی از تالارهای قصر *شایبل* فرتشه واقع در پیری گور دیست و شصت دهقان کاتولیک را خفه کنند. در شهر نیم به سال ۱۵۶۷ در حیاط کلیسایی هشتاد نفر کاتولیک را از دم تیغ گذرانند، کشتگان و نیمه جانان را در چاهی انداختند و سر چاه را به گل گرفتند. خشم و غضب پیروان کالون بیشتر دامنگیر کشیشان بود و ایشان را سخت شکنجه و آزار می کردند».

«پروتستان ها به عمارتها و بناها نیز آسیب بسیار می رسانند، کلیساها را غارت می کردند، به مقبره ها توهین می نمودند و صلیبها و مجسمه ها را می شکستند. اغلب خرابیهایی که هنوز هم در کلیسا های بزرگ فرانسه هویداست و آن را به دوره ی انقلاب منسوب کرده اند یادگار جنگهای مذهبی است و این قبیل رفتارهای وحشیانه بود که بیشتر از مردم کشی، کاتولیکها را غضبناک می ساخت. بیرحمی کاتولیک ها از درنده خویی پروتستان ها کمتر نبود. *مون لورک* که یکی از دلوران جنگهای مذهبی است در *گوییئن* (Guyenne) *ستمگری بارون دزادره* را از سر گرفت، همیشه با یک جلاذ راه می رفت و می گفت که مردم گذرگاه مرا از نعشهایی که به درختان آویخته است خواهند شناخت. روزی از پروتستان ها چنان در چاه انداخت که چاه پر شد».

۱۳- *اوج خشونت، قتل عام سن بارتلمی کشتار پروتستان ها در سلطنت شارل نهم*، «واقعه ی سن بارتلمی که شاید زشت ترین حوادث تاریخ فرانسه است شتایع دیگر را فرو پوشید. در این پیش آمد جاه طلبی یک زن، کاترین دومدیس، بیشتر از شور مذهبی موثر افتاد» (آ. ماله، همان، ص ۱۴۷). در اثر دساتن کاترین دومدیس (مادر شاه)، دوک آنژو (که بعدا عنوان هانری سوم گرفت، و سومین دوک دوگیز (با نام هانری) که در روز ۲۴ اوت ۱۵۷۲، در حالیکه دو سال تمام در نتیجه ی فرمان سن ژرمن (مذکور در بالا) کشور در امن و امان بسر می برد، در پاریس آغاز شد. قبلا، در روز ۲۲ اوت به دستور کاترین سز قصدی به جان کولین یی (ن.ک. بالا) صورت گرفت که نافرجام ماند. بدین جهت، طرحی برای کشتار دسته جمعی پروتستانها ریخته شد. در برنامه ازدواج هانری دوناوار (هانری چهارم آینده) با مارگریت خواهر شارل نهم، جمع کثیری از بزرگان و رهبران پروتستان در پاریس گرد آمده بودند. به اغوای کاترین دومدیس، شاه در شب ۲۴ اوت فرمان کشتار را صادر کرد،

و کشتار فردای شب جشن ازدواج آغاز گردید. این واقعه که خونبارترین صفحات تاریخ تعصبات مذهبی و دساتن قدرت طلبانه ی سیاسی است، چهار روز به طول انجامید، و در جریان آن هزار مرد و زن و کودک به قتل رسیدند، تمام خاک فرانسه به خاک و خون کشیده شد. قرار دسیسه گران این بود که کشتار صبح یکشنبه ۲۴ اوت روز عید سن بارتلمی انجام یابد. در ابتدا قرار بود تنها سران پروتستان کشته شوند، اما اندکی بعد از آغاز کار اجسامر و اوباش شهر نیز به نیروهای مسلح پیوستند و تا پیش از ظهر دو هزار نفر را از دم تیغ گذرانند. مساعی بعدی شاه که کنترل وضع را از دست داده و به وحشت افتاده بود، برای قطع غائله بی ثمر ماند و کشتار در اکثر شهرها، جز آنهایی که حکامشان از اجرا طرح خودداری کرده بودند تا سه شب ۲۶ اوت ادامه یافت و تعداد کشته شدگان بر «سی هزار نفر بالغ گردید» (دایره المعارف اونیورسالیس، مقاله ی جنگ های مذهبی). در پاریس زمان آغاز کشتار با صدای ناقوس های کلیسای سن ژرمن *لورکسرو* آغاز گردید، و خونریزی از همه جا وحشتناک تر بود. رهبران پروتستان ها همه سربریده شدند. نتیجه ی مهم این جنایت هولناک نه از میان رفتن پروتستانتسم بلکه به عکس اتحاد بسیار منظم تشکیلاتی و نظامی آنان در مقیاس ملکنی گردید. شاید کافی باشد که به عنوان نمونه به جنگ های متعدد و سرشار از خشونت فیلیپ دوم فرزند و جانشین متعصب شارلکن در سراسر امپراتوری وسیع او، علیه پروتستان ها، ترکان، انگلستان، فرانسه، و حتی ریشه کن ساختن «موریسک ها» (Morisques مسلمانان اسپانیا که به جبر مسیحیت آورده بودند) که در اکثر آنها فاتح گردید، اشاره شود، هرچند نیروی دریایی او که در نوع خود نیرومندترین جهان بود از بحریه الیزابت اول انگلستان شکست خورد. همچنین با آنکه میهن پرستان شورشی پی با (هلند کنونی) در برابر نیروهای او شکست خوردند، شمار زیادی از آنان از دم تیغ هلاک گشتند و سردار آنان کنت دگمرنت (Conte Lamoral D'Egmont) *شاهزاده گاور* (Gavre) و شریف هنو (Hainaut) پس از جنگی دلاورانه اسیر شد و او را گردن زدند (قهرمان تراژدی گوتسه به همین نام و موسیقی صحنه ای بتهوون برای اثر گوتسه)، سرانجام هلندیها به کسب استقلال خود موفق شدند. (شین دونالد لن: تاریخ جهانی، ترجمه احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه تهران، آبانماه ۱۳۶۴، جلد دوم، از صفحه ۴۵ به بعد)

اختصار ایجاب می کند، که نه تنها اینجا سخنی از جنگ های آلمان، آنها هم موسوم به سی ساله، به میان نیاید، بلکه جنگ های انگلستان و کشورهای شمال اروپا نیز کنار گذاشته می شود زیرا به مصداق مشت نمونه ی خروار است، می توان درباره ی این جنگ ها و خشونت های سیاسی - مذهبی نیز باتوجه به مورد فرانسه به تصویری دست یافت.

(درباره ی یادداشت های فوق و نیز بخش هایی که به سکوت برگذار می شود ن.ک. آلبرماله (همان). دایره المعارف اونیورسالیس، به زبان فرانسه، تحت موضوع جنگ های مذهبی،) دایره المعارف فارسی مصاحب جلد نخست. فرهنگ لاروس سه جلدی، تحت هریک از نام های اشخاص، حوادث و جای ها.

بخش سوم

برخلاف آنچه در مورد مسائل معمول مدرسه ای می دانیم، یعنی اینکه اگر حتی یافتن حل مسئله ای بسیار دشوار باشد، و حتی در عمل، غیرممکن، اما همیشه مسئله دارای حلی است که جای آن دارد در یافتن آن کوشش ادامه یابد. تفاوت اساسی و ذاتی مسائل سیاسی با مسائل مدرسه ای چون فی المثل یک مسئله ی هندسه در این است که برخلاف موارد اخیر، در مسئله ی سیاسی این خود داده های مسئله هستند که در تناقض با یکدیگرند! به همین دلیل نیز مسائل سیاسی را به معنای اخص و دقیق کلمه نمی توان حل کرد: آنچه درباره ی بیرون شد از اینگونه مسائل می توان گفت «فیصله دادن» (réglement) است، که آن نیز همواره جنبه ی موقت دارد.

تلخیص و نقل به معنی از برتران دو ژوونل: در سیاست ناب، (همان)، ص ۲۵۴ و بعد

۳- خشونت سیاسی در عصر تجدد مغرب زمین
گرچه در تمدن غرب، با مثال های قتل عام آلبیگیان که پیش از این ذکر آن رفت؛ با شکار و به اسارت بردن میلیون ها سیاهپوست آفریقایی از ۱۶۱۹، به مدت چهار قرن (۱) به بردگی بردن این قربانیان حرص و شقاوت

پاپ از وی حمایت و از جان او حفاظت کرده بودند، شورشی که البته خود نیز با خشونت مرسوم در آن فرهنگ آمیخته است و لوثر نه تنها آن را با مواظظ و صدور فتاوی خاص محکوم می کند، که دهقانان شورشی را «سگ های هار» نیز می نامد.



باید دانست که شورش دهقانان آلمانی به رهبری توماس مورتمبر که به نوبه خود زمینه جدیدی برای جنگ های محلی و کشتارهای بیرحمانه شورشیان می گردد، و این درست در بحبوحه درگیری های سیاسی - مذهبی و عواقب خشونت آمیز نهضت لوثر، امری نیست که زائیده تصادف صرف باشد.

همچنین متذکر باید شد که درست در همین قرن شانزدهم میلادی است که در انگلستان تصمیم تاریخی حصارکشی (enclosure) مراتع و زمین های عمومی و تقسیم آنها میان زمین داران بزرگ، که موجب ممنوعیت استفاده از آنها به عنوان چراگاه و دسترسی به چوب و سوخت برای دهقانان می گردید، شکل قانونی گرفت و به آغاز عصری تبدیل شد که طی آن شمار دانما فراینده ای از کشاورزان خرده پا فقیرتر و فقیرتر گشته، سپس در نتیجه

برده فروشان و خریداران برده، در دلخراشترین شرایط قابل تصور - و حتی غیرقابل تصور - به طوری که شمار بزرگی از آنان در نتیجه ی مشقات و مصائب راه بر روی دریاها تلف شده حتی به مقصد نمی رسیدند؛ و بالاخره، فروش یا مبادله ی آنان با محصولات زراعی در قاره ی آمریکا؛ از سوی دیگر، و شوم تر از همه ی آثار این تسدن، برانداختن تسدن ها و قسمت اعظم نسل اهالی بومی آمریکای پیش - کلمبی، (۷) که امروز در کشورهای شمالی آمریکا جز بقایایی از آنان موسوم به «ذخیره (!)» (reserves) برجا نمانده، و در جنوب قاره نیز که شمار آنان بیشتر است، اقلیت های کوچکی را در مجموعه ی نیمه قاره ی جنوبی تشکیل می دهند، نمونه های خشونت کم نبوده، اما اینها همگی پیشتر یا همزمان با جنگ های طولانی: سرشار از خشونت دوران موسوم به «اصلاح مذهبی» صورت می گیرد. بنا بر این فهم و توضیح منبع الهام خشونت های مورد اخیر، صرفنظر از نقش مرکزی کلیسای کاتولیک، بسیار دشوار است، و تنها عاملی که می توان برای فهم موضوع، به عامل اخیر افزود، فروپاشیدگی امپراتوری رم می تواند بود، امپراتوری وسیعی که گرچه خود مروج تمدنی عاری از خشونت های چشمگیر و نمونه واری همچون ریشه کن ساختن بیرحمانه ی آیین میسرا (۳) به ویژه در میان نظامیان پادگانهای مرزی با رسوم وحشتزایی چون تمهیل نبردهای اجباری مرگ و زندگی میان گلا دیاتورها یا میان آنان و حیوانات درنده نبوده، معینا در نظام خود، خشونت را در چارچوب محدوده های معینی مهار می کرده است.

در دوران میان فروپاشی امپراتوری و پیدایش تدریجی سلطنت های متعاقب نوزایی که مبانی اعتقادی سلطنت سرتاسری کهن جای خود را به قدرت پراکنده ی فئودالی سپرده، در نتیجه، ارائه ی «جهان بینی» را در انحصار کلیسا قرار داده بود، که به نوبه ی خود از آن به منظور ادامه ی وضع مستحکم موجود بهره می برد، به دنبال ظهور متفکران و ادبای بی نظیری چون دانته آلیگی پری (۴)، بزرگترین شاعر اروپا، نابغه ی عرفان مشرب اندیشه و ادب و پدر زبان و شعر ایتالیایی، که سلطه ی پاپ ها را بر سرزمین فرهنگ پرور رم و از هم پاشیدگی مدنیت بزرگ نیاکان خود را برنمی تابید، این نابسامانی ناچار تمایل شدید به غلبه بر ازم پاشیدگی در میان بخش مهمی از نخبگان را برانگیخت، و جستجوی نظریه ای را در برابر دیدگاه کلیسا که اعطا حق حکومت و سلطنت را در ید قدرت خود می دانست، نظریه ای که بتواند رهنمون و ضامنی برای اتحاد این کشور گردد، این خواست سرانجام در وجود نیکولو ماکیاولی (۵) منشور نویس خود را یافت؛ منشور نویسی که توسل به خشونت و نیرنگ را به عنوان وسائل «پسندیده» و «مقبول»، برای نیل به هدف مورد نظر، با قدرت و قاطعیت هرچه تمامتر توجیه می کرد. برای این نظریه که در آن قدرت فرمانروا از هیچ منشاتی جز خواست و اراده ی خود او، و علی الخصوص از هیچ مبدا فوق بشری، سرچشمه نمی گیرد، بعدا، چنانکه در بخش نخستین این مقاله بدان اشاره رفت، از جانب توماس هابز، مبنایی منطقی فراهم گردید، که همانا نیاز مردمان به صلح، مردمانی که بنا به ادعای او هرگاه به حال خود واگذار شوند، چیزی جز ستیز و خشونت میان آنان حکمروا نخواهد بود، و در نتیجه ی چنین نیازی، ضرورت واگذاری حکومت به فرمانروایی مطلق العنان، در واقع «توجیه» شد و به عبارت دیگر به «اوج کمال» خود رسید.

ادای حقیقت حکم براین می کند که یادآوری شود که به موازات این رگه ی نیرومند نظری برای مقابله با هرج و مرج دوران فئودالی که در مبدا نهضت نوزایی ظهور کرد و علی رغم تصور بانسان آن اندک اندک به جنبش تجدد انجامید، نهضت عظیم و والای دیگری نیز سر بر می آورد که *اراسم روتردام*، صاحب «در ستایش جنون» (۶) و دانشمندی عارف مشرب، با سعه ی صدر و تساهل گرایی کم نظیری، که پدر نحله ی انسانگرایی اروپایش دانسته اند، و دوست دانشمند و بزرگوار او *توماس مور*، مؤلف اثر بزرگی چون «اوتوپیا» یا «ناکجا آباد» (۷)، بوده اند، از بزرگترین متادیان و بنیادگذاران آن می باشند. مشرب ماکیاولی از یک طرف، و انسان گرایی *اراسم* و *توماس مور* و امثال آنها از طرف دیگر؛ و هر کدام جای جای ...

در اصلاح مذهبی مارتن لوثر، هریک از دو گرایش بالا، به صورت بالقوه حضور دارد (۸)، و هر کدام جای جای شکل بالفعل می گیرد، به ویژه در مرحله ی نخستین اصلاح مذهبی که بیشتر معطوف به رد مرجعیت کلیسا و اقتدار مطلق و خشونت آمیز آن «از آن جمله نهاد مخوف تفتیش عقاید» است، و سپس در مرحله ثانی که مصادف با قیام و شورش دهقانان آلمانی تحت رهبری *توماس مورتمبر* (۹) بر ضد اشراف فئودالی است که در برابر

ورشکستگی به سوی شهرها که جنب وجوش تولید صنعتی تازه در آنها آغاز گردیده بود و به نیروی کار ارزان قیمت نیازمند بود، سرازیر شدند. دو حادثه تاریخی فوق الذکر، که هریک در جای خود سزاوار ژرفکاوای های وسیعی است که در گذشته نیز از جانب متفکران و محققان بزرگی واقع شد. و از جمله در قرن نوزدهم اولین آنها به همت فردریش انگلس و دومین در آثار مختلف مارکس، به ویژه در جلد سوم کتاب سرمایه، مورد توجه خاص قرار گرفته است (۱۰).

بدین ترتیب همزمان با اصلاح مذهبی لوتر و گسترش آموزش انسان گرایی (Humanisme) امثال اراسم و کامپانلا که دعوی نمایندگی الهی را برای پاپ و آبا کلیسا، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم مورد پرسش قرار می داد و موجب می شد که امتیازات مرسوم و تثبیت شده ی دیگری که بعضا از تبعات آن بودند، از جمله سروری و سلطه اشراف فئودال، برجان و مال "رعایای به زمین بسته" (serf) نظام فئودالی اروپایی، حتی حق الهی برخی از سلطنت ها که با تیرک پاپ مشروعیت می یافتند، موضوع پرسش و آماج اعتراضات اندیشمندان و مردمان قرار گیرد.

بدین سان نفی و حتی تزلزل مرجعیت رم، چنانکه پیش از این اشاره شد مضامین دوگانه کمابیش متعارضی را در بطن خود حمل می کند. از یک طرف مضمون انسان گرایانه آن که اراسم برجسته ترین نماینده آن به شمار می رود. این حرکت فکری، برخلاف آنچه غالباً تصور میشود انسان را در برابر خداوند قرار نمی دهد، بلکه به عکس سعی در برداشتن واسطه ها میان این و آن دارد و به عبارت دیگر بدون گرایش به الحاد، نفی کتب مقدس و الوهیت، خود انسان را برخوردار از اختیار و دارای مسئولیت در تنظیم زندگی فردی و اجتماعی خویش، و البته اولین را با توجه به مقتضیات دومین و در چارچوب آن، می داند نه سراجی را که بدون تصمیمی از جانب او این حقوق - حق وساطت میان او و خداوند و حق تعیین جمعی مناسبات او همنوعانش و سرنوشت مشترک آنان - را به خود اختصاص داده اند.

از طرف دیگر مضمون محافظه کارانه ای که با قبول بخشی از اصول، در عین حال به دنبال دلمشغولی طبقات ممتاز در حال نزول از یک طرف و طبقات ممتاز تازه نفس بورژوا همچون بازرگانان بزرگ و ثروتمند و بانکداران، در جستجوی اصول جدیدی است که بتواند به مدد آنها امتیازات جدید را مشروعیت بخشد، موانع سنتی را از مسیر راه رشد فعالیت های بزرگ تجاری و مالی بردارد و، از همه مهمتر، فلسفه سیاسی جدیدی را طرح افکند که بتواند پایه و مبنای نظام سیاسی و مدنی جدیدی گردد، فارغ و مستقل از مراجع دینی، یا هر مرجع مافوق اجتماعی دیگر با توجه به اینکه دوگونه مرجع اخیر الزاماً منطبق برهم و کیان نیستند.

یکی از مهمترین مشغله های پرچمداران این مضمون ثانوی یافتن محمل های فلسفی و بر آن اساس حقوقی، برای توجیه مالکیت بود؛ نه تنها مالکیت بر اشیا و دارایی هایی که هر کس بیش یا کم ممکن است در تصرف خود داشته باشد، بلکه مالکیت و مسائلی که بتواند در خدمت توسعه و تشدید فعالیت های سودآور اقتصادی سودمند افتد. نقطه حرکت اصلی به سوی آنچه به "حقوق طبیعی" مرسوم گردید، هرچند در احوال حقوقی پیش از آن نیز به کلی بی سابقه نبود. حقوقدان و متفکر بزرگ هلندی هوگو گروسیوس (۱۱)، پدر آن شمرده میشود، همین دغدغه خاطر طبقات ممتاز و به ویژه جوان ترین و تازه نفس ترین آنها، بورژوازی، از بابت خطراتی بود که ممکن بود امتیازات آنان را با به پرسش نهادن حق مالکیت تهدید کند. (تاتمام)

یادداشت های بخش سوم

۱- «چند تن از کشیشان به حمایت بومیان (قاره آمریکا) برخاستند، یکی از ایشان که لاس کاساس (Las Casas) نام داشت عمر خود را به نشر مطالب اسپانیایی ها و دادخواهی برای ستمدیدگان صرف نموده چندانکه شارل کن را نیز متاثر ساخت. این اقدامات بدبختی جدیدی را باعث آمد زیرا اسپانیایی ها برآن شدند که از جای دیگر کارگر بیآورند، پس سیاهان افریقا را خریداری کردند و به آمریکا بردند و برده فروشی که در ایام قدیم رسم بود دوباره رونق گرفت. این تجارت وحشتناک و برده فروشی تا قرن نوزدهم دوام یافت و چهارصد سال موجب جنگ های همیشگی سیاهان افریقا گشت زیرا که با یکدیگر می جنگیدند تا جمعی را اسیر کنند و به اروپاییان بفروشند» (آلبرماله، تاریخ قرون جدید، ترجمه ی دکتر فخرالدین شادمان، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۵، ص ۲۵)

۲- «رفتار فاتحان ستمگر [قاره آمریکا] همه در موقع جنگ و هم پس از فتح وحشیانه و زشت بود و در ایامی که بومیان آمریکا همه مطیع فرمانبردار شدند باز اسپانیاییها از بیداد دست برنداشتند، ساکنان آن سرزمین را میان کسانی که به قصد زراعت آمده بودند قسمت نمودند، و ایشان ناگزیر برای مهاجران، بی اجر و مزد کار می کردند و با وجود منع پادشاهان اسپانیا عاقبت عبيد کارفرمایان شدند. کار استخراج طلا و نقره و زحمات معن را به گردن آنها انداختند و همین کارهای صعب و دشوار و سختی ها و رنج ها هزاران هزار کس را از پا درآورد. می گویند وقتی کریستف کلمب در ۱۴۹۲ جزیره ی سن دومینک را کشف کرد در آنجا بیشتر از یک میلیون نفر ساکن بود. اما از این جمع، پس از هفده سال (۱۵۰۹) چهل هزار و پنج سال بعد از آن سیزده هزار کس مانده و بقیه تلف شده بودند. (همان، ص ۲۴ - ۲۵).

۳- ک. روبر آن تورکان، آیین میتر، فصل هفتم Robert- A Turcan, MTHRA ET MTHRIACISME, p. 115 § sq.

۴- دانته آلیگیری (Dante Alighieri, 1265 - 1321) سراینده ی چکامه ی الهی (که به گمان ما با عدم توجه به مورد استعمال واژه ی کمدی در عصر و زبان دانته، به خطا، در فارسی به «کمدی الهی» ترجمه شده است، ضمن اینکه در عنوان اصلی اثر دانته، کلمه ی الهی نیز وجود نداشته و در قرن شانزدهم بدان اضافه گردیده است؛ او خود درجایی از آن به عنوان سرود مقدسی که دستان آسمان و زمین آن را متبرک کرده اند، نام می برد)، و برخی از محققان او را از محبی الدین عربی متأثر می دانند و به ظن قوی این مهمترین اثر او، از طریقی که بر ما مجهول است از ارداویرافنامه شرح عروج ارداویراف، از روحانیین عصر ساسانی به جهان مینوی و بازگشت او به زمین (دراین باره ن. ک. به دایره المعارف مصاحب، جلد نخست؛ نیز فرهنگ معین، اعلام)، نیز اثر پذیرفته است.

۵- نیکولو ماکیاوولی (Niccolo Machiavelli 1469 - 1527) سیاستمدار، نویسنده و فیلسوف نامدار ایتالیایی، صاحب آثار مهم در تفکر سیاسی که مشهورترین آن ها: شهریار (Prince) که اولین بار به همت زنده یاد محمود محمود و بار دوم به اهتمام آقای داریوش آشوری به فارسی ترجمه شده است.

۶- اراسم روتردام، صاحب «درستایش جنون» Desiderius Erasmus 1469 - 1536 Rotterdamus بارزترین گواه بر مشرب عرفانی اراسم که براساس تحقیقات منتقدانه و فرهنگ شناختی در تاریخ مقدس بر سر آن بود تا آموزش انسانگرایانه ی خود را بر کتب مقدس استوار سازد، بخش های مهمی از اثر مشهور او موسوم به «درستایش جنون» است که دارای همانندی های حیرت انگیز با قصص مربوط به «عقلا مجانین» (Eloge de la folie) در آثار عرفانی ایرانی، به ویژه در الهی نامه ی شیخ فریدالدین عطار، و حتی در امثال و حکایات رایج در فرهنگ عامه ی ماست.

۷- توماس مور (Tomas Morus (id. More) 1478 - 1535 مؤلف «اوتوریا» صدر اعظم عدالت خواه انگلیسی که به دلیل مخالفت با اعمال ناروای شارل اول پادشاه مستبد انگلستان گردن زده شد.

۸- ک. ژورژ بوردو، لیبرالیسم، Georges Burdeau, Libéralisme, Seuil, Paris 1979, pp. 17-22

۹- توماس مونتسر (مونتسر) Thomas Müntzer 1489 - 1525 از پیشوایان فرقه ی آناباتیست و رهبر دهقانان شورشی آلمان که سرانجام اعدام شد. آناباتیست ها در بسیاری از زمینه ها و روابط اجتماعی خواستار مساواتی وسیع و ریشه ای بودند و از آن جمله جانبداری آنان از لغو مالکیت (به ویژه در مورد زمین) بود، یعنی نظری که اشراف فئودال را سخت بیمناک و علیه آنان متحد گردانید و بعداً موجب گردید، چنانکه خواهد آمد، در فلسفه سیاسی دوران تجدید اصل مالکیت به عنوان یکی از مهمترین "حقوق طبیعی" انسان اعلام گردد.

۱۰- در این باره ما در جای خود با تفصیل لازم سخن خواهیم گفت.

۱۱- هوگو گروسیوس Hugo Grotius (De Groot) 1583 - 1645



با خشونت باید برخورد مشخص کرد!

راه آزادی: نظر شما درباره کاربرد خشونت چیست؟ اگر ممکن است داوری های خود را به ویژه درباره خشونت سیاسی، که تا به حال یکی از شیوه های بسیار مرسوم حل اختلافات در کشور ما بوده است، مطرح کنید.

پاسخ: خشونت به عنوان یک پدیده اجتماعی، از جهات مختلف قابل بحث و بررسی است. اما خشونت، به عنوان یک روش برای حل اختلافات بین دو انسان، دو خانواده، دو قوم و دو کشور و ...، مردود است و می بایست برای ریشه کن کردن چنین روشی مبارزه کرد. ما که برای جامعه ای آزاد و برابر و به دور از ستم و استثمار مبارزه می کنیم، ما که خواهان استقرار جامعه ای برخوردار از صلح و امنیت و آرامش هستیم، ما که برای این اهداف بزرگ زندان کشیده ایم، شکنجه شده ایم و حتی بسیاری از یاران و همراهان را از دست داده ایم، نمی توانیم علیه خشونت برانگیخته نشویم و برای برانگیزاندن عوامل و پدیده آوردگان این اعمال و روش ها تلاش نوزیم. اختلاف بین انسان ها - که امری طبیعی و واقعی است - می بایست به اشکال مسالمت آمیز و انسانی حل و فصل شود، این است آن آرمان انسانی و ارزش ستودنی مورد پذیرش انسانهای خردورز و آزاد اندیش.

اما در برخورد مشخص با این پدیده در عرصه سیاسی، به ویژه در جامعه کنونیمان - که فکر می کنم سوال شما هم به همین برمی گردد - موضوع قدری پیچیده و نتیجتاً مستلزم توضیح است. در این رابطه ابتدا به طور مختصر به دو نگرش که ظاهراً در برابر یکدیگر قرار دارند اشاره کرده، سپس نظرم را در این مورد بیان می کنم. این دو درک نه تنها خدمتی به ریشه کن کردن خشونت نمی کنند بلکه به درجاتی متفاوت، در خدمت بقا و دوام آن قرار می گیرند. یک فکر از جبری بودن خشونت آغاز می کند و از آن یک، ارزش آرمانی می سازد. این نگرش تا موقعی که حاکم نیست از موضع دفاعی، ستاینده خشونت و مبلغ خون و خونریزیست. زمانی هم که مسلط می شود، از ضرورت و اجتناب ناپذیریش برای دفع مخالفین و دشمنان صحبت به میان می آورد. این دیدگاه در حال انزواست. خدمت این تفکر به رواج خشونت چنان روشن و گویاست که نیامند توضیح نیست. اما نگرش دیگر، این است که از آرمانها و ایده آل ها آغاز می کند و به مخالفت با هرگونه خشونتی در هر شرایطی می رسد. این تفکر، هم از دفاع برحق مردم بیزار و هراسان است و هم از تهاجم افسار گسیخته و جنون آمیز حکومتیان احساس تنفر می کند. این اندیشه در برخورد با یک وضعیت مشخص، نسخه های عام صادر می کند. مبارزه مردم با حکومت را صحنه جنگ تصور کرده و خود به عنوان یک نیروی "بی طرف"، بدون توجه به مسبب و عوامل اصلی آن، به دو طرف برای پرهیز از هرگونه خشونتی اندرز و هشدار می دهد. سخن اینان بر حاکمان بی اثر، اما بر آن بخش از مردم که به آنها باور دارند، تاحدی تأثیرگذار است. نتیجه نصایح این نیرو تضعیف مقاومت مردم در مقابله با خشونت قدرت حاکم است. چون مردم را از یکی از شیوه های مؤثر دفاعیشان، در مقابل حکومتی که قهراً کمر به نابودی جنبش آنها بسته است، برحذر می دارد.

در جامعه ای طبقاتی که طبقات اصلی آن دارای منافع متضادند و حکومت، اساساً مدافع منافع طبقه حاکم است، رژیم هاری بر ما حکومت می کند که با خون و خشونت زنده و برجاست. بر خشونت این رژیم که زانیده نظام سرمایه داری "جهان سومی" است، خشونت مذهبی (و به طور مشخص تر خشونت مذهبی که خینی و میراث خواران وی مبلغ و متولی آتند) افزوده شده است که به آن ویژگی داده است. ما نمی توانیم در مبارزه جاری کشورمان بی طرف مانده نقش یک داور مسابقه را بازی کنیم. چون در نهایت یا عملاً توجیه گر سیاست حاکم خواهیم شد، یا باید به سهم خود به عنوان جزئی از مردم برای برپا کردن سنگر و استحکامات دفاعی، نقشی بپذیریم. اگر می خواهیم خشونت ریشه کن شود باید با تمامی اشکال مبارزه، به دفاع برخاست و مقاومت را سازماندهی نمود. مخالفت با خشونت، بدون در نظر گرفتن ریشه ها و شرایط پدیدآورنده اش، در بهترین حالت ساده نگرست که در خدمت تداوم و

استمرار آن قرار می گیرد. نه تنها نمی توان با خشونت در تمامی شرایط مخالفت کرد، بلکه ممکن است در شرایط مشخصی آن را مجاز و لازم شمرد.

برای اینکه منظورم گویا شود چند نمونه مشخص را بیان می کنم: موقعی که یک شکنجه گر برای درهم شکستن روحیه یک زندانی او را شکنجه می کند تا با توهین و تحقیر روحیه انسانی اش را درهم شکنند و به همکاری وادارش کنند، اگر در شرایط خاصی فرد شکنجه شده بتواند به مقابله برخیزد و حتی با اعمال خشنی نفرت خویش را بیان نماید، آیا خشونت اعمال شده توسط فرد شکنجه شده را می توان محکوم کرد؟ من فکر می کنم که هر کسی که به آزادی، حرمت و حیثیت انسان باور دارد نمی تواند چنین خشونتی را محکوم نماید. دلیلش خیلی روشن است چون این خشونت خصلت دفاعی دارد. مخالفت با بردگی و مقابله با تحقیر را در خود نهفته دارد. پاسداری از آزادی و حراست از زندگی را باز می تاباند. به نظر من کسی که چنین دلاورانه از شرف و حیثیت انسانی اش دفاع می کند، واکنش اش تحسین برانگیز و شجاعتش ستودنی است.

یا در جریان قتلهای زنجره ای اخیر، هنگامیکه مختاری و پوینده را می ربودند تا با آن شکل دهنده شکنجه کرده و سپس به قتل برسانند، یا زمانی که به قصد تکه تکه کردن فروهرها به خانه آنان یورش آورده بودند، اگر امکانی به وجود می آمد تا با استفاده از خشونت، آنها بتوانند از دست جلادان بگریزند، آیا این خشونت مردود بود یا قابل قبول؟ جریاناتی که خشونت را در هر شرایطی محکوم می کنند، در چنین حالات مفروضی آیا به نتیجه سیاست مغرب خود اندیشیده اند؟

باز به نمونه دیگری اشاره می کنم. موقعی که فاشیسم هیتلری می رفت تا سطره خود را بر اروپا حاکم کند، در همین فرانسه جنبش مقاومتی شکل گرفت که کمونیستها نقش برجسته و غرور انگیزی در آن داشتند. این جنبش با تمامی اشکال مبارزه، به ویژه از طریق مسلحانه در مقابل فاشیسم ایستادگی کرد. این ایستادگی بدون استفاده از سلاح امکان نداشت. داوری مخالفین خشونت در مورد این جنبش مقاومت چیست؟ آیا باید دفاع این ملت از حیثیت خود را ستود یا آن را محکوم کرد؟ فرض کنیم تبلیغات مخالفین خشونت بر این جنبش مؤثر واقع میشد و جنبش مقاومت، مسلحانه در مقابل فاشیسم ایستادگی نمی کرد، آیا این نصایح جز تداوم تسلط فاشیسم و استمرار خشونت نتایج دیگری ببار می آورد؟

حال به وضعیت مشخص جامعه خودمان باز گردیم. امروز دو نیرو در کشورمان در مقابل هم ایستاده اند: در یک سو کارگران و زحمتکش و آتش، آزادیخواه قرار دارند، در دیگر سو حکومتیان ایستاده اند که علیرغم یکدست نبودنشان همگی در حفظ نظام جمهوری اسلامی اشتراک نظر دارند. ارزیابی من اینست که در رویارویی این دو نیرو، رژیم در مقابل خواسته های به حزن مردم می ایستد و به خشن ترین شکلی جنبش مردم را به خون می کشد - که اینک تا کنون نیز جنبش های مردمی را به خون کشیده است - در چنین حالتی به عنوان یک نیروی سیاسی باید مردم را به ایستادگی تشویق کرد و تمامی اشکال مبارزه را جایز شمرد یا اینکه باید از مردم خواست که برخی اشکاز مؤثر مبارزه را کنار بگذارند؟ باید دفاع به حق مردم را در سطح همان اعلامیه جهانی حقوق بشر به رسمیت شناخت یا این حق رسمیت یافته توسط مراجع بین المللی را نیز مردود دانست؟

یادمان هست که شورش مردم به جان آمده اسلامشهر، مشهد و ... در چند سال پیش، به وسیله برخی از جریانات اپوزیسیون، زیر عنوان مخالفت با خشونت و آشوب، به صورت تلویحی و حتی صریح، محکوم گردید. این موضع گیری، به نظر من، کاملاً نادرست و به زیان مردم بوده است. هرچند که حرکت های خودجوش و سازمان یافته در بسیاری از اوقات به نتایج مطلوب منجر نمی شود ولی ما اعتراض و عصیان توده های تهیدست را که کارد به استخوانشان رسیده است، حق مسلم آنها می دانیم و از این حق آنها دفاع می

کنیم. در اینجا این رژیم حاکم است که با تحمیل شدیدترین فشارها و با بستن تمامی راهها، راهی جز انفجار خشم توده های محروم باقی نمی گذارد. طبیعی است ما که مدافع مقاومت مردم و بهره گیری، برحسب شرایط، از تمامی اشکال مبارزه در مقابل رژیم هستیم، در صورتیکه شرایطی پدید آید که امکان گذار مسالمت آمیز امری واقعی شود. که در رژیم کنونی تصور بعید است. می بایست از چنین امکانی استقبال نمود. نمونه برجسته و مثال زدن در این رابطه آفریقای جنوبی است. جنبش انقلابی در این کشور پس از سالها مبارزه مسلحانه و ایستادگی احترام انگیزشان در برابر رژیم آپارتاید، به محض پدیدار شدن شرایط مناسب برای مذاکره، یک لحظه درنگ نکرد و از آن استقبال نمود. چنین روشی درست و قابل دفاع می باشد. به نظر من هر نیروی که امکان مسالمت آمیز یک تحول اساسی در جامعه را به قهر و خشونت بکشد و راه تحول مسالمت آمیز را - در صورت واقعی شدنش - مسدود کند، اقدامی جنایتکارانه مرتکب می شود که می بایست بی درنگ محکوم گردد.

راه آزادی: شما در صحبت هایتان به دو گرایش انحرافی در مورد خشونت اشاره کردید. انحراف اول را شامل کسانی دانستید که اشکال خشونت آمیز غلبه بر دشمن را تقدیس می کنند. می خواهم بگویم این گرایش انحرافی مصادیقش چه نیروهایی هستند؟ و باتوجه به اینکه تحقیقا هیچکس در این جنبش نگفته که من خشونت را تقدیس می کنم ولی در واقع اشکال قهرآمیز مبارزه را تشویق کرده است، لطفا فاصله خودتان را با این تفکر توضیح دهید.

پاسخ: - فشرده نظرم در مورد قهر چنین است - این جمع بندی، به روشنی نکات اشتراک و تفاوتی مرا با دیگر نظرات بیان می کند:

۱- مبارزه قهرآمیز یکی از اشکال بسیار متنوع مبارزه است، نه تنها شکل آن.

۲- معمولاً مردم نه در شروع مبارزه خود که عمدتاً در مراحل پایانی مبارزه و پس از تحمل سرکوبهای مکرر به قهر و خشونت رو می آورند.

۳- قهر و خشونت مورد تأیید ما یک وسیله دفاعی است نه تهاجمی. قهر در حالت تهاجمی اش تاکنون غالباً از جانب حکومتها اعمال شده است که محکوم است.

۴- در حالت دفاعی نیز با وجود دستاوردهایش، عوارض منفی بجا می گذارد که باید آگاهانه برای کاستن از دامنه اثرات منفی اش تلاش ورزید.

۵- از قهر نباید به طور کلی یک ارزش فاع از شرایط ساخت و آن را ستود.

اما در رابطه با بخش دیگر سوال شما باید بگویم در گذشته تقریباً تمامی نیروهایی که خود را چپ می دانستند کم و بیش درکی افراطی از قهر و خشونت داشتند. چه جریانهای چریکی و چه نیروهایی که مشی مسلحانه را نادرست دانسته، به مشی توده ای باور داشتند. این فکر امروز در جریانهای مختلف سیاسی تضعیف شده است و خطر چندانی ندارد. خطر امروز آن تفکریست که علا حق دفاع یک ملت را در مقابل حاکمان جبار، به نام دفاع از اشکال مسالمت آمیز مبارزه، رد می کند.

راه آزادی: آیا به اعتقاد شما، نیروی که برای کسب قدرت سیاسی به خشونت متوسل می شود، در صورت کسب قدرت، از روش خشونت آمیز برای حفظ آن استفاده نخواهد کرد؟

پاسخ: در مورد این حکم که نیروی که با خشونت به قدرت برسد، خشونت را ادامه می دهد، باید بگویم الزاماً چنین نیست. امروز نمونه هایی وجود دارد که نظر شما را تأیید نمی کند. می دانید که در نیکاراگوئه، ساندنیست ها توسط انقلابی قهرآمیز به قدرت رسیدند ولی به شکل مسالمت آمیز در یک انتخابات، قدرت را واگذار کردند. یا در آفریقای جنوبی، پس از سالها مبارزه مسلحانه، به محض اینکه قدرت به دست کنگره ملی آفریقا افتاد، این نیرو روش آشتی جوینه ای پیشه کرد.

راه آزادی: در رابطه با شرایط مشخص ایران، شما معتقدید که باید ارزیابی شما را درباره نبرد نهایی به مردم منتقل کرد و آنها را برای چنین نبرد محتومی آماده نمود؟

پاسخ: باید بگویم آری ارزیابی من این است که این رژیم قاعداً در مقابل پیش رویهای مردم به شکل قهرآمیز ایستادگی خواهد کرد. ما وظیفه داریم که این ارزیابی را به مردم منتقل کنیم. ولی این اولاً به معنی مطلق کردن یک شکل از مبارزه نیست، ثانیاً امروز مردم به اشکال مختلف با رژیم در حال مبارزه اند. مردم برای نشان، مزد عقب افتاده اشان، حجابشان، برای بازکردن

فضای سیاسی و ... به اشکال مختلف با رژیم درگیرند. ما به عنوان جزئی از مردم در این مبارزات شرکت کرده و از آن حمایت می کنیم. باید برای هر اصلاحی که بهبودی در زندگی مردم و شرایط فعالیت آنها ایجاد می کند، مبارزه کرد. ولی موقعیکه تحولی بنیادین در دستور قرار گیرد، طبیعی است این تحول - که همان انقلاب خواهد بود - بیشتر به سود مردم است. در چنین حالتی تلاش برای اصلاحات جزئی گامی به عقب و مردود می باشد. انتقال این ارزیابی عوارض منفی برای مردم دربر نخواهد داشت. چون اگر فرض کنید مردم در پروسه مبارزه شان، انتخابات آزاد را به رژیم تحویل کنند، ما قویاً از آن استقبال خواهیم نمود - به شرط آنکه واقعا آزاد باشد - ولی از امروز تبلیغ انتخابات آزاد توسط خود رژیم را سیاستی توهم زا ارزیابی می کنیم. ضمن اینکه اگر بناسات آرزوها و رویاها به جای واقعیات بنشینند، آرزوی ما هم اینست که در ایران انتخابات آزاد برگزار شود و خون از دماغ کسی ریخته نشود.

راه آزادی: باتوجه به اینکه فکر می کنید که به عنوان یک ارزش با خشونت مخالفید و فکر می کنید که نباید باشد و باتوجه به اینکه فکر می کنید که این امر در گذشته عملاً در نیروهای چپ به عنوان یک ارزش عمل می کرده می توان گفت که دو تا از شعارهای مهم نیروهای چپ که مبارزه قهرآمیز را تقدیس می کردند، یکی ضرورت انقلاب بوده و یکی ضرورت سرنگونی. کسانی که الان فکر می کنند که خشونت یک ارزش منفی است و باید از آن جلوگیری بکنند، در سیاست طرفدار تحولات گام به گام هستند و در شعار تغییر یک رژیم هم معتقدند که باید این به صورت مسالمت آمیز انجام بگیرد، به صورت رفرم نه انقلاب. این مرزبندی شما با مفهوم خشونت آیا در این استراتژی های انقلاب و سرنگونی هم تأثیر می گذارد یا نمی گذارد. چگونه و چه جایگاهی به اینها در این نظام ارزشی می دهید.

پاسخ: من با آنچه گفتید موافق نیستم. مقدمتا بگویم من آن نیروهایی را که شما از آنها به عنوان طرفداران تحولات گام به گام، نام بردید، مدافعان واقعی عدم خشونت نمی دانم. همانطور که قبلاً گفتم این نیروها به دلیل آنکه به زمینه ها، علل و شرایط خشونت نمی پردازند و منبع اصلی صدور آن را زیر ضرب اصلی تبلیغات خود نمی گیرند، به سهم خود در عمل از استمرار خشونت جلوگیری نمی کنند.

اما در رابطه با اصل سؤالتان باید تأکید کنم که مفهوم انقلاب و سرنگونی با شیوه دستیابی به آنها دو مفهوم متفاوت است. حال آنکه در صحبت شما این دو مفهوم یکی انگاشته شده اند. انقلاب یک تحول اساسی در عرصه های سیاسی اقتصادی و اجتماعی است. ممکن است قهرآمیز و یا مسالمت آمیز صورت پذیرد. سرنگونی هم الزاماً با قهر صورت نمی گیرد. نمونه کشورهای اروپای شرقی جلو روی ما است که غالباً بدون قهر رژیم هایشان سرنگون شدند.

در رابطه با سیاست گام به گامتان برای اینکه صحبتتان از کلی گویی فاصله بگیرد، آن را در رابطه با ایران در نظر می گیرم. مهمترین فاکت مورد تأیید مدافعان این نظر در حال حاضر، ماجرای "دوم خرداد" است. شکی نیست "دوم خرداد" به لحاظ حضور میلیونی مردم و "نه" یکپارچه اشان به ولی فقیه، نتایج و دستاوردهای قابل اتکانی برای مردم داشته است. من در اینجا به ابعاد این قضیه نمی پردازم فقط زاویه ای از آن را که در ارتباط با بحث مشخص ما قرار دارد، مدنظر قرار می دهم. طرفداران سیاست گام به گام، تن دادن ولی فقیه به رای مردم را در انتخابات ریاست جمهوری، دلیلی برای عقب نشینی های بعدی او و پیشروی تحولات سیاسی به صورت آرام، می دانند. اینکه در این مورد طرفداران ولی فقیه عقب نشسته اند واقعی است ولی در مقابل چه نیروی؟ واقعیت این است که ارتجاع غالب تسلیم نیروی شد که در برنامه اش بر حفظ چارچوب نظام جمهوری اسلامی ایران، تأکید روشنی دارد. خاصی، نیروی رفرم برای حفظ نظام است. اصلی ترین اختلاف او با جناح ولایت فقیه، اختلاف در روش اداره مملکت است. باوجود این، باز نیروی اصلی حکومت این حد تفاوت را هم تاب نمی آورد و بی ظرفیتی نشان می دهد. در واقع حد ظرفیت تغییر پذیری ولایت فقیه، تحمل یک نیروی مدافع ادغام دین و دولت است که می خواهد با روش های دیگری، این نظام را پابرجا نگاه دارد. تازه برای این نیرو هم بارها دست به توطئه زده است. حال چگونه قابل تصور است که فکر کنیم این نیروی ارتجاعی، گام به گام عقب بنشیند و انتخابات آزاد را بپذیرد؟ در دو ساله گذشته جدا از سرکوب مخالفین،

سایه یک شبح ... فعالیت آزاد و علنی حزب تا ۲۷ مرداد ۳۵۸ تا لحظه ای که آیت الله خمینی در سخنرانی شدید اللحن خود به مطبوعات احزاب حمله کرد، برقرار بود. چنانکه می دانیم، به دنبال همین سخنرانی به که "نامه مردم" همراه با ده ها روزنامه و نشریه دیگر توقیف شد و دبیرخانه حزب توده ایران نیز برای مدتی مهروموم گردید. این سوال پیش می آید که چرا گردانندگان "راه توده" از یک سو از کنار این واقعیت تلخ و دردناک که آیت الله خمینی نقش اصلی و رهبری کننده ای در سرکوب آزادی ها تارومار کردن چپ ها و حزب توده داشت می گذرند و مسکوت اش می گذارند و از سوی دیگر می کوشند مسئولیت فاجعه ای را که بر سرچپ و آزاد خواهان ایران آمد، به گردن این و آن بیندازند و از کاه کوه بسازند؟ واقعا چرا؟ نهضت آزادی ایران اصولا مخالف نیروهای چپ نبود. اما شخص مهندس بازرگان به طور اخص و نهضت آزادی به طور کلی نسبت به حزب توده ایر حساسیت داشتند و نگران نقش او بودند. مخالفت مهندس بازرگان و همزمز جوان او نظیر امیرانتظام و دکتر ابراهیم یزدی با حزب توده ایران ریشه اختلافات گذشته و رویدادهای تاریخی داشت. پاک نهضت آزادی و اشتباه خاطر رهبران آن، به گونه سایر ملیون، مقدم بر هر چیز ناشی از وابستگی حزب توده ایران به اتحاد شوروی بود، نه از چپ بودن آن. لذا آقای ابراهیم یزدی امروز می گوید: "با فروپاشی شوروی، مشکل ما در رابطه با چپ مارکسیسم حل شده است". دکتر محمد مصدق در آغاز و تا مدت ها با حزب توده ایران فراکسیون توده در مجلس شورای ملی دوستی و همکاری داشت. بدبینی ها فاصله گرفتن ها از ماجرای تقاضای امتیاز نفت شمال آغاز شد و با جری فرقه دموکرات آذربایجان که به دست شوروی و با انگیزه های جدانی طلبا همراه بود و یک خطر واقعی برای استقلال و تمامیت ارضی ایران تلقی می شد شدت گرفت. بعدا نیز در جریان جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، به خاطر مخالفت ورزی ها و کارشکنی های رهبری حزب توده به اوج رسید.

اگر آقای یزدی امروز بی بیم و نگرانی می گوید: "چپ مارکسیستی ایران وجود دارد و ما نمی توانیم آن ها را نادیده بگیریم" بدین جهت نیست که گویا در نگاه و بینش نهضت آزادی به چپ تغییروتحول صورت گرفته است علت اصلی ناشی از تغییروتحول جهانی و خشکی ریشه های ایدئولوژیک وابستگی حزب توده ایران و طیف توده ای به "دژ پرولتاریای پیروز جهان" است. در واقع این نما و جهان پیرامونی ما و درک و تفکر لنینی - کمونیستی ماست که از هم پاشیده و شرایط نوینی به وجود آمده است.

این بحث اصولی به معنی آن نیست که نهضت آزادی و یا رهبران تاریخی آن عاری از عیب اند. و یا سیاست و نگرش آن ها به مسائل در همه عرصه ها و زمینه ها درست و ایراد ناپذیر است و یا نهضت آزادی طی نزدیک به ۲۰ قرن فعالیت مستمر خود تغییروتحول نیافته و همواره در همه زمان ها و مکان ها یک حرف می زده است و همیشه نیز حق با او بوده است. توضیحات من برای آن بود که به علل حساسیت مهندس بازرگان و نهضت آزادی و سایر ملیون به حزب توده ایران، که طی دهه ها نماد چپ در ایران بود پی ببریم دلیل برخورد و برداشت منفی شان از این حزب را درک کنیم. من عمیقاً برای باورم که حتی اگر مخالفت نهضت آزادی و دولت موقت با چپ طیف توده ای اضافه بر سوابق ذهنی و تاریخی فوق الذکر، منشأ ایدئولوژیک داشت، هم توده ایران در عین توضیح و بیان مخالفت خود با همین مواضع آن ها، مایست از دولت موقت در شرایط مشخص آن روز به طور مشروط حمایت کرد. بدین خاطر که دولت موقت و نیروهای سیاسی ملی - اسلامی متشکله مهمترین و شاید تنها تکیه گاه آزادی در درون حاکمیت جمهوری اسلام بودند. بدیهی است که اتخاذ چنین سیاستی وقتی میسر بود که درک درست جایگاه و نقش سرنوشت ساز آزادی در فردای انقلاب بهمین داشتیم، که بدبخت فاقد آن بودیم. اهمیت و ضرورت تامل و تعمق در رویدادهای آن روز در این است که هم اکنون با مسائل و اوضاع و احوال مشابه و هم سوئی روی هستیم. مگر محدودیت های بینشی و اعتقادی حجت الاسلام محمد خاتمی جایگاه و نقش مشابه مهندس بازرگان در درون حاکمیت جمهوری اسلام دارد، کمتر از اوست؟ مگر پلاتفرم سیاسی و راه و روش و فرهنگ سیاسی ها از یک خانواده و هم سو نیست؟ پس چرا حمایت از محمد خاتمی صواب و ولی مهندس بازرگان ناصواب است؟ اگر ما در آغاز انقلاب همین درک نگرش را که امروز از مسائل سیاسی و به ویژه از مقوله آزادی داریم، داشت آیا به حمایت از حکومت موقت و نیروهای ملی - اسلامی از تبار نهضت آزادی و جبهه ملی بر نمی خاستیم؟

بسیاری از طرفداران رئیس جمهور به خشن ترین وجهی سرکوب شده اند، به زندان افتاده اند و شکنجه شده اند. موقعیکه نیروی غالب با بخشی از نیروهای "خودی" چنین می کند چگونه می توانند نیروهای "غیرخودی" را تحمل کنند؟ این را نیز به اشاره می گویم و می گذرم که طرفداران سیاست گام به گام، ۷-۸ سال پیش نیز انتظارات مشابهی را در مورد دولت رفسنجانی مطرح و تبلیغ می کردند. دیدیم و دیدید که عاقبت چه شد.

راه آزادی: اما یک نظری هست که می گوید نیروهای پیشرو جامعه باید در تحمیل راه حل های غیرخشنونت آمیز نقش فعال داشته باشند. مطابق این دیدگاه، نیروهای اپوزیسیون باید نقش پیشرو و فعالی در ارائه اشکال غیرخشنونت آمیز در عرصه سیاست داشته باشند، شما با این نظر موافقت یا نه؟

پاسخ: موافق نیستم. شما نقش قدرت حاکم را در تعیین اشکال مبارزه کم رنگ می کنید به نظر من حکومت ها در تعیین اشکال مبارزه رل اجزایی را بازی می کنند. سایر عوامل نقش دارند ولی تعیین کننده نیستند. مثلاً شرایط اجتماعی، فرهنگی و تاریخی ملت ها روحیه مردم یک سرزمین را می سازند، این روحیه ممکن است در مناطقی عمدتاً صلح طلبانه و در جاهانی بیشتر ستیزه جریانه باشد. این صلح طلبی و ستیزه جویی در تعیین اشکال مبارزه موثر است ولی کاملاً فرعیست. برای نمونه در تحولات اخیر کشورهای اروپای شرقی، به دلیل عدم مقاومت حکومت ها، تقریباً در تمامی آنها نقش قهر و خشنونت بسیار ضعیف بود. اما در کشورهای مشهور به جهان سوم چه در آسیا و آفریقا و چه در آمریکا لاتین، کمتر حکومتی بدون یک مبارزه قهرآمیز، کنار رفته است. بعید است روحیات مردم در این سه قاره کاملاً مشابه و نزدیک به هم باشد. این نشان می دهد که نقش حکومت ها در تحمیل اشکال قهرآمیز یا مسالمت آمیز تا چه اندازه تعیین کننده است. شما اگر به مبارزه مردم و قانونمدنیهای آن توجه کنید، می بینید در هیچ کجا مردم ابتدا به ساکن به مبارزه قهرآمیز روی نیاورده اند و این خیلی طبیعی است چون در کنار زندگی طبیعی شان به مبارزه روی میآورند. مبارزه با زندگیشان درهم آمیخته است. مردم برای دستیابی به خواستههایشان مثلاً در یک کارخانه ابتدا نامه می نویسند و تقاضای رسیدگی به خواستهشان را می کنند. با پی جواب ماندن تقاضایشان، کم کم ضمن کار اعتراض می کنند و در ادامه دست از کار می کشند و در نهایت پس از سرکوبهای مکرر به مقابله برمی خیزند. یعنی این نیروی حاکم است که اشکال مبارزه را عمدتاً تعیین می کند. اگر مبارزه چنین مسیری را طی می کند باید این ارزیابی و آگاهی به مردم منتقل شود.

راه آزادی: به عنوان آخرین سوال باتوجه به مجموعه این نظریاتی که گفتید، آیا برای یک جریان سیاسی مثل جریان خودتان این رسالت را قائلید که به اشکال و شیوه های مختلف تبلیغاتی، فرهنگی با عنصر خشنونت در جامعه مخالفت کند و اشکال غیر خشنونت آمیز را تبلیغ کند. اگر موافقت چگونه این سیاست را باید پیش برد.

پاسخ: من در این مصاحبه درکم را از خشنونت توضیح دادم. روشن است که این درک باید به طرق مختلف تبلیغ و ترویج شود. تا جانی هم که به خشنونت عملاً جاری رژیم اسلامی حاکم برمی گردد، ما همواره آن را افشا و محکوم کرده و می کنیم.

راه آزادی: از اینکه دعوت ما را برای این گفتگو پذیرفتید، متشکریم.

توضیح و پوزش:

در برخی نسخه های شماره گذشته راه آزادی، در نتیجه خطای چاپ، تصاویر یکی دو صفحه به طور واژگونه چاپ شده بود، که بدینوسیله از خوانندگان گرامی پوزش می طلبیم

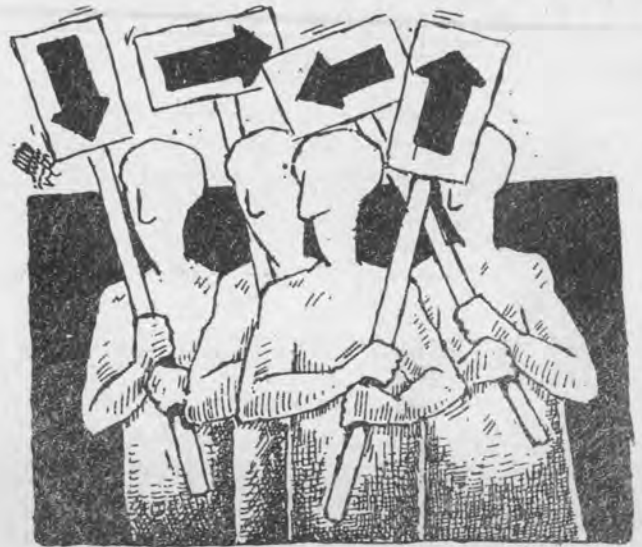
سازمان اکثریت در آستانه کنگره

ذهنیت سیاسی اصلاح طلبی و انقلابیگری تقسیم بندی کرد. این دو برداشت را در همه مسائل کلیدی نظیر تحلیل از دوم خرداد و قدرت سیاسی در ایران و آینده آن، انتخاب مشی و رفتار سیاسی، فعالیت قانونی در کشور، انتخاب متحد سیاسی و نحوه سازمان یابی سیاسی می توان ملاحظه کرد. تلاقی اداره نشده این دو برداشت، سیمای سیاسی و رفتاری این سازمان را در همه مسائل اساسی کدر و فاقد شفافیت کرده است. این راز نگفته ای نیست که منشور جمهوریخواهان ایران، میان حزب دموکراتیک مردم ایران، جمهوریخواهان ملی ایران و سازمان اکثریت پس از آنهمه امیدی که آفرید، تنها به دلیل همین پارادوکسهای درون سازمان اکثریت، درست هنگامی که اپوزیسیون کشور به یک حرکت گسترده مبتنی بر ایده و روش اصلاح طلبانه نیاز اساسی داشت و دارد، از حد یک توافق روی کاغذ فراتر نرفت. گرچه از میزان تفاوت کمی میان اصلاح طلبان و انقلابیون در درون سازمان اطلاعی در دست نیست، اما در کیفیت آن - که گاهی از سوی گرایش انقلابی و رادیکال نیز به برخورد های شخصی و یا روانی در نشریه کار منجر می شود - تردیدی نیست. به نظر من منشأ عدم شفافیت سازمان اکثریت دو پرسش بنیادینست: چگونگی سیاست گذاری و چگونگی اداره اختلافات.

جدال پر سر چگونگی سیاست گذاری

در سالهای اخیر، مفاهیمی چون دموکراسی، پلورالیسم، جمهوری لاتیک، عدم تمرکز در شیوه کشورداری، جامعه مدنی، عدالت اجتماعی و تامین فرصت و امکانات برابر برای همه شهروندان و نیز وحدت در تنوع در مناسبات درونی، همچون سنگ بنای تفکر، مورد پذیرش بخش بسیار بزرگی از نیروهای سیاسی چپ ایران و از جمله سازمان اکثریت قرار گرفته است. به سخن دیگر در حوزه مسائل آرمانی و بینشی، اختلافی هم اگر باشد، بنیادی نیست. اما چگونگی تلقی از جامعه ایرانی و مهمتر از آن نحوه انطباق این مفاهیم در جامعه ایرانی موضوع مهمی است که مورد جدال و پرسش اساسی می باشد. در اینجاست که تبیین هویت فکری و سیاسی باید به کسوت "رتال پلیتیک" درآید. هر حرکت سیاسی که بخواهد از آویزان بودن میان هوا و زمین آزاد شود، دیر یا زود باید به پرسشهای مربوط به نه تنها چه خواستن، بلکه چگونه خواستن و چه وقت خواستن هم در صحنه سیاست ایران پاسخ دهد. در واقع راه مدرنیزه شدن و اسطوره زدایی از سیاست در غرب نیز از مسیر پاسخ دادن به چنین پرسشهایی عبور کرده است. در پاسخ به چگونگی سیاست گذاری است که هر نیروی سیاسی صرفنظر از عوامل ناگهانی که در شرایط ایران می تواند هر لحظه به طور غیر منتظره ای وارد بازی سیاسی شود، باید به طور شفاف بگوید که از کدام راه و با چه ابزاری می خواهد برنامه سیاسی خود در جامعه را پیش ببرد و اختلافات خود - از جمله در یک مسئله کلیدی نظیر موضوع ولایت فقیه - با دیگر آکثورهی سیاسی را از چه راههایی می خواهد اداره کند. از این روست که برای چپ های اصلاح طلب چگونگی درک و پیشبرد مفاهیم بینشی در شرایط ایران نه یک سوال تاکتیکی بلکه یک پرسش تعیین کننده سیاسی است. زیرا در پاسخ به چنین پرسشی است که مسائل مهمی چون اهمیت بنیادی آرا مردم و افکار عمومی در حیات سیاسی، نقش قانون و قانونیت همچون پیش شرط دموکراسی، اهمیت جامعه مدنی، لزوم مشروعیت یافتن هر حزب و حرکت سیاسی از آرا شهروندان، لزوم تلاش در راه شرکت در رقابت های سیاسی موجود ولو در فضای سیاسی غیر دموکراتیک برای تاثیرگذاری در آرا مردم، مینا قرار دادن منافع ملی ایران در اتخاذ تاکتیکهای سیاسی به ارزشهای زیربنایی یک تفکر سیاسی دموکراتیک تبدیل می شود. این ارزشها برای هویت و سرنوشت یک حرکت سیاسی چپ دموکراتیک اهمیت تعیین کننده ای دارد. بدین ترتیب بحث اصلی نه درباره مسائل بینشی و آرمانی بلکه درباره چگونگی سیاست گذاری است که هرگونه کار سیاسی جدی را - نه تنها در ایران بلکه در همه کشورهای پیشرفته -

بنا بر مندرجات نشریه کار، ارگان سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت، این سازمان در تدارک برگزاری کنگره ششم خود است و مباحث زنده ای نیز در این باره در نشریه کار جریان دارد. بدیهی است که وظایف در دستور کنگره این سازمان و از جمله مشی سیاسی آن تنها از سوی اعضای این سازمان باید تعیین شود. قصد این سطور نیز نه مداخله در زندگی درونی این سازمان، بلکه کوشش برای یک دیالوگ دوستانه است. زیرا گفتگو روش بهتری و عاقلانه تری از جدل سیاسی، آن هم بعد از انتشار نتایج کار کنگره است.



سازمان اکثریت در حالی برای کنگره ششم خود آماده می شود که مشی سیاسی و رهبری آن مدتهاست که تقریباً در همه مسائل کلیدی، مشی، رفتار و انتخاب سیاسی به حالت (پات) دچار شده است. منظور این است که نیروهای داخل این سازمان یکدیگر را فلج کرده اند. چون هیچ یک قادر به حرکت و سیاستگذاری به شکل مطلوب خود نیستند. خصلت التقاطی و نبود شفافیت سیاسی در مشی سیاسی سازمان که شکاف گروههای داخل آن در تعیین مشی سیاسی را باز می تاباند، تاب و توان اجرای یک سیاست یکدست برای همه این سازمان را سلب کرده است. گرچه سیاست و مواضع جاری سازمان به هر حال مشی سیاسی مطلوب بخشی از رهبری سازمان است، اما وضعیت (پات) این سازمان وقتی به چشم می آید که به قول فرخ نگهدار، این سازمان هم در تظاهرات مرگ بر خانی شرکت می کند و هم در تظاهرات درود بر خانی. نوسانات بسیار جلدی در موضعگیری این سازمان در بزنگاههای حساس سیاسی و نیز بن بست سیاسی و تردید این سازمان در انتخاب هم پیمانان سیاسی از اردوی اپوزیسیون اصلاح طلب یا اپوزیسیون انقلابی، از دیگر وجوه وضعیت (پات) در این سازمان است. به طوریکه این سازمان نه در میان اصلاح طلبان و نه میان رادیکالهای برانداز، جایگاه روشن و با ثباتی دارد. این سازمان در موضعگیریهای سیاسی حساس خود، از جمله درباره وقایع کوی دانشگاه از یکسو کار دولت خانی را پایان یافته تلقی می کند و دانشجویان تحقیر شده را به کشاندن در میدانی نابرابر و دادن شعارهای تند تشویق می کند و از سوی دیگر خود را مدافع شیوه مبارزه مسالمت آمیز و نیز فعالیت علنی در کشور می داند. گرچه اکنون دیگر کمتر کسی در این سازمان از مبارزه قهرآمیز و شعار سرنگونی به طور آشکارا سخن می گوید، اما نوسانات بسیار فاحش سیاسی و فکری در این سازمان، به گونه ایست که نشانگر دو سیستم فکری جداگانه و دو منطق و فرهنگ سیاسی متفاوت است. به نظر من واریانتهای موجود در سازمان را می توان به دو

جهان نیز - از تخت اسطوره به زمین خالی می کشاند. پاسخ به همین چگونگی، یکی از ریشه ای ترین جدالهای سیاسی صد سال اخیر میان گرایشهای گوناگون سیاسی ایران بوده است. اما این موضوع امروزه بدلیل نه تنها ذهنی بلکه کاملاً عینی بخصوص رویداد دوم خرداد به یکی از مهمترین مسایل سیاست ایران تبدیل شده است و بنظر من سرنوشت هر نیروی سیاسی را رقم خواهد زد. در شرایط کنونی ایران ودورنمای آن اعتقاد عمیق به پیکار سیاسی مسالمت آمیز گام بگام، تدریجی و پایدار در ایران دیگر نه موضوعی صرفاً تئوریک بلکه زنده ترین و حساس ترین بخش هویت و استراتژی سیاسی است که در نظر و عمل هر آکثر سیاسی در جامعه رادست مانند اداره اختلافات درون یک سازمان سیاسی تابع قانونمندیهای می کنند. بنا به چنین درکی کوشش برای تغییرات سیاسی و اعتراض به موارد مورد اختلاف در شرایطی که یک دولت قانونی برای حاکم گردانیدن الگوی قانونمندی در کشور زیر مقاومت شدید بخشی از جناح راست کوشش می کند، بایستی رعایت قوانین بازی سیاسی را مورد توجه قرار دهد. از این بگذریم که خود روند مدنیت و الگوی قانونمندی بزرگترین انقلاب سیاسی در سراسر تاریخ چند هزار ساله ایران است. موفقیت کنگره ششم سازمان در گرو این خواهد بود که در این زمینه ها سیم و درک عمومی سازمان را بطور شفاف ترسیم کند. پرسش این است که اگر دوم خرداد کشف رمز و رموز مبارزه مسالمت آمیز از سوی شهروندان برای آزادی و مردم سالاری در ایران بود، چرا بازیگران سیاسی چپ اصلاح طلب که سالهاست در راه هموار کردن چنین الگویی در تحول سیاسی ایران در فکر و عمل می کوشند، نباید با یک تحرک سیاسی جدید به دوران تازه ای از پیکار سیاسی گام گذارند تا به نیازهای تحولات شتابان ایران پاسخ دهند؟

چگونگی اداره اختلافات

به نظر من دومین مشکل اساسی در سازمان اکثریت، نه تفاوتهای فکری و سیاسی که پدیده ای طبیعی در درون همه احزاب سیاسی امروزی است، بلکه شیوه اداره این اختلافات اساسی است. این سازمان به دلیل تاریخچه ویژه خود و هراس از انشعاب، روشهایی را برای حل اختلافات درونی خود برگزیده است که آنرا باید التقاطی از دو رویه نامید. این روش تا وقتی که محور وحدت درونی سازمان بر فدایی گری و یک سلسله شعارهای کلی چپ و نقش شهدا و رسالت مخصوص سازمان استوار بود، آنهم در شرایط اختناق که هیچ تحرک سیاسی راه حل جویانه به طور جدی در دستور قرار نمی گرفت، کارایی داشت. اما برای یک سازمان سیاسی جدی و مدرن، راهکارهایی باید جستجو کرد که نه تنها گروهبندهای فکری و سیاسی را به رسمیت بشناسد بلکه به جای شیوه های درهم ریخته، چهره و سیمای سیاسی سازمان در افکار عمومی و میان اصلاح طلبان و انقلابیون را شفافیت بخشد. هیچ سازمان سیاسی در ایران امروز نمی تواند بدون داشتن یک تز سیاسی روشن درباره اصلاح طلبی و راهکارهای آن در ایران و نیز نیروهای حامل آن در زندگی سیاسی کشور عرض اندام کند. زیرا این پرسش اساسی جامعه ایرانی است. سازمان سیاسی بی تصمیم در این زمینه یک سازمان بدون استراتژی روشن به حساب می آید. به خصوص اینکه وجود دو رویه جدا از هم که از یکسو با هم در نبردند و برای باطل کردن یکدیگر می کوشند و از سوی دیگر همزمان در اسناد و کنگره های خود برای توافق حول محور "سازمان پر افتخار" در فرمولبندهای سیاسی و ایجاد یک رهبری واحد می کوشند، در دیگر آکتورهای سیاسی از همه گرایشات نوعی بی اعتمادی ایجاد می کند. این وضع تاثیر و اعتبار این سازمان را آنهم در کشوری که پس از دوم خرداد در حال جوشش و حوادث دائمی است و افکار عمومی آن به طور کم سابقه ای نسبت به آکتورهای سیاسی حساس شده است، می کاهد.

راه حل عقلایی؟

به طور کلی باید گفت، وجود کثرت گرایی و نیز گروهبندهای داخل حزبی در همه کشورهایی که دارای نظامهای حزبی هستند، یک موضوع بدیهی و طبیعی است. تقریباً تمامی گروهبندهای حزبی حول محور مسائل مهم و فوری که مربوط به سیاست روز و سیاستگزاری است، شکل می گیرند. به همین دلیل تحقیق درباره گروهبندهای داخل احزاب یک موضوع مهم علوم سیاسی در کشورهای دارای نظامهای حزبی است. فراکسیونها یا گروهبندهای حزبی اگر در فرهنگهای سیاسی سنتی و فاقد سیستم حزبی معنایی منفی

همچون تفرقه، عدم کارایی و نگرانی از تحریک و سرکوب دارند، اما در فرهنگ سیاسی مدرن به مفهوم وجود آزادی، همزیستی، کثرت، مسالمت، پایداری، پختگی و پیچیدگی سیاسی اشاره دارد. در جهان امروز کمتر حزب سیاسی وجود دارد که در مشی سیاسی و شیوه و بافت رهبری دارای دو رویه متفاوت باشد. اما تقریباً همه احزاب سیاسی دارای گروهبندهای جناحی اند. این فراکسیونهای جناحی تنها در رقابت با یکدیگر مفهوم پیدا می کنند. این گروهبندها که بیشتر در مقاطع کنگره و یا در مسائل حساس شکل می گیرند، در دراز مدت تاثیر مثبتی در ایجاد سنتهای سیاسی سالم و شکل گیری سازمانهای پخته سیاسی و سیستمی منعطف و پایدار در زندگی حزبی به جا می گذارند. تنها در صورتی که این فراکسیونهای حزبی "حذفی" عمل کنند، یعنی هدف استراتژیک جناحها حذف یکدیگر باشد، می تواند به انشعاب و یا تضعیف و فروپاشی یک سازمان سیاسی منجر شود. اگر جناح بندیها "غیر حذفی" باشند می توانند حقانیت دیدگاههای متفاوت را تقویت کند و به گروهبندهای مختلف این شانس را بدهد که در هر کنگره، شانس خود را برای تبدیل شدن به اکثریت به طور دموکراتیک بیازمایند.

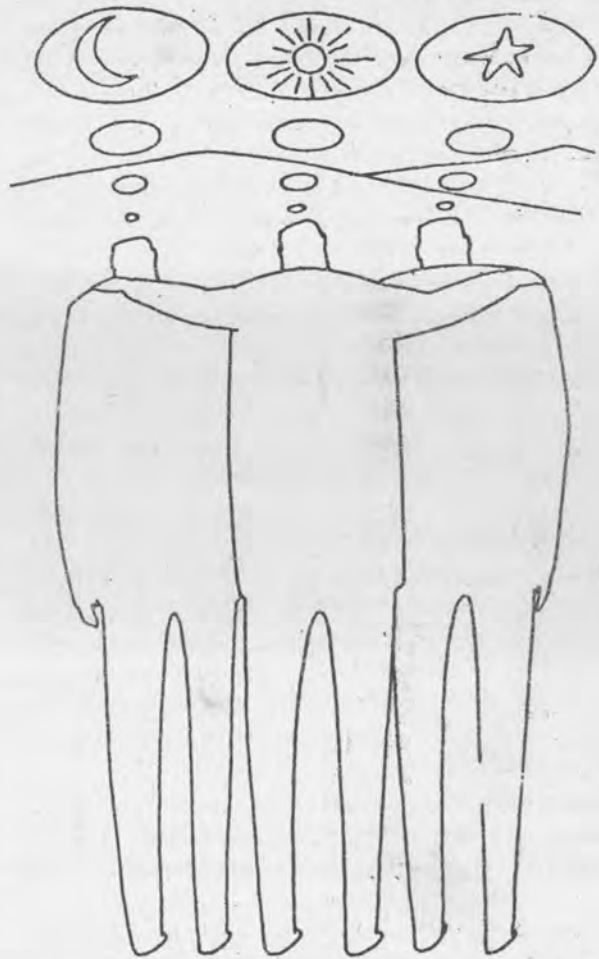
امروز که در حیات درونی سازمان اکثریت، طرفین جدال بدان حد از بلوغ سیاسی رسیده اند که "شیوه حذفی" را راه حل مشکل خود نمی دانند، می توانند یک گام دیگر جلو رفته و با نگرانی کمتری از اینکه یک گرایش ممکن است در صورت باختن روش دیگری جز رقابت سیاسی سازنده در پیش گیرد، راه حلهای جدیدی را جستجو کنند. گرچه تاثیر روانشناسی شکست از سیاست "شکوفایی جمهوری اسلامی" در سالهای اول انقلاب و کم اعتمادی نسبت به رهبران وقت سازمان نیز یک عامل ترس از جناح بندی شفاف سیاسی در این سازمان است، اما نباید فراموش کرد که این عامل تنها در یک سیستم بسته سانسور لایتنی بود که توانست فاجعه بیافریند. در یک سازمان کثرت گرا که تجربه آن سالها را با هزینه زیاد پشت سر گذاشته و شرایطی که اصولاً سازمانهای سیاسی خارج از کشور همچون چنین سیاسی اند که باید از طریق تولید اندیشه و سیاستگذاری هوشمندانه در پی تبدیل شدن به حرکات سیاسی و اجتماعی نیرومندی در آینده باشند، اصولاً این شفافیت سیاسی و فکرسازی و الگوسازی است که در درجه اول قرار می گیرد. شفافیت سیاسی و پیدایش جناح های سیاسی رقیب، یکی از نتایج اجتناب ناپذیر توسعه سیاسی است. اولین پیامد این وضع، فاصله گیری از زبان سیاسی گنگ و عاطفی، کمرنگ شدن کلی گویی و شیوه سیاسی میانجیگرانه و در پیش گرفتن کلام سیاسی روشن در تحلیل ها و مطالبات سیاسی روز است. شرط این کار اینست که مشی سیاسی و رهبری این سازمان هر چه هست، یکدست و مبتنی بر یک پلاتفرم یکپارچه تدوین شود تا بتواند در صحنه سیاست بروشنی حرکت کند و رهبران و متحدان و مخالفان خود رادر نظر و عمل بیابند. این دموکراتیک و عقلانی نیست که کسی صرفاً به خاطر فدائی بودن با یک پروژه سیاسی همکاری و همداستانی کند که بدان معتقد نیست. سازمان اکثریت بجای تلفیق در سیستم و منطق سیاسی، در کنگره ششم خود لازم است یک سیاست و یک سیستم فکری معین را همچون پایه کار خود انتخاب کند. اما پیش شرط این تحول، روشن کردن صف بندیهای درون سازمان پیرامون دو کارپایه سیاسی روشن و پذیرش قانونمندیهای یک حرکت سیاسی یکپارچه است که همواره دارای یک اپوزیسیون درونی است. این اپوزیسیون می تواند هم در نقد سیاست جاری و هم همچون آلترناتیو رزرو، نقش فعال و موثری بازی کند. برای قانونمند شدن این روش به جای دهانوشته نقد و پلاتفرم گیج کننده که البته جای خود را دارند، باید رهبران دو جناح موجود صرفنظر از موقعیت سازمانی، دو کار پایه سیاسی روشن را به انتخاب کنگره ششم بگذارند تا شرکت کنندگان در کنگره و نیز هم پیمانان سازمان از سرگیجی به در آیند. این روش البته ممکن است به پیروزی تفکر انقلابی و رادیکال بیانجامد که از همین امروز خواهان ایجاد یک آلترناتیو لائیک در خارج از کشور در برابر دولت قانونی خاتمی و تضعیف و در صورت امکان براندازی آن بدون توجه به آلترناتیو واقعی راست استبدادی در حکومت است. اما در دراز مدت این شیوه ای است که به سود یک سازمان سیاسی جدی و نیز اپوزیسیون اصلاح طلب است که قانونیت و مبارزه مسالمت آمیز گام به گام را نه یک تاکتیک کوتاه مدت، بلکه یک الگوی سیاسی، هم در درون احزاب سیاسی و هم در سطح جامعه می داند.

کمک مالی رسیده از سوئد : حمید معصومی ۵۰۰ کرون

به استقبال بحث آینده دفتر ویژه راه آزادی

گفت و شنود (دیالوگ) روشنفکران دینی و لائیک

رشد پرشتاب گرایش های مختلف روشنفکران دینی در سال های اخیر و طرح گسترده مسائلی اساسی فکری جامعه ما در مطبوعات و کتاب ها و گردهمایی ها، رابطه با روشنفکران لائیک و دنیای فکری نیروهایی که "دینی بودن..." هویت اصلی آنها را تشکیل نمی دهد را در مرکز ضرورت های کشور ما قرار داده است. در حقیقت بحث بر سر به میان آمدن مسائل و پرسش هایی است که روشنفکران و اهل اندیشه و قلم در ایران امروز باید فارغ از گرایش های ایدئولوژیک و سیاسی به آنها بپردازند.



جامعه ما در گذشته کمتر بحث این را یافته است که بر سر پرسش های اساسی و موضوعاتی که به همگان مربوط می شود و در سطح ملی باید طرح گردد، از مشارکت صاحبان اندیشه و نظر و اهل فرهنگ و علم و قلم متعلق به گرایش های مختلف برخوردار شود. این گونه بحث ها در گذشته های دور و نزدیک همیشه میان "خودی" ها و "غیرخودی" ها جریان داشته و همواره کسانی و گرایش هایی به صورتی آمرانه دیگران را که "غیرخودی" به شمار می آمدند، کنار گذاشته اند. حتی گاه در میان "خودی" ها هم همگی از بحث یکسانی برای مشارکت برخوردار نبودند و نیستند.

وجود کاست های فکری و ایدئولوژیک و سیاسی، جامعه ما را به بخش های مختلف جدا از هم تقسیم می کند و فرهنگ جدایی "ملی" فکر نکردن از

عناصر سخت جان و دیرپای فضای های سیاسی و اجتماعی ما را تشکیل می دهند. در نتیجه ما تجربه ناچیزی پیرامون مسائلی که می تواند به همه جامعه مربوط شود و به صورت فراگردی طرح باشند داریم. استبداد و سرکوب در به وجود آوردن این فضاهای چندگانه و چندگانگی فرهنگ سیاسی و عدم رشد ارزش ها و هنجارهایی که مورد پذیرش همگان قرار گیرد، بدون تردید نقش بسیار اساسی بازی کرده است. اما از طرف دیگر در یک رابطه دورانی باید گفت که استبداد نیز خود نتیجه وجود این بخش های از هم گسسته در حوزه های فرهنگی و اندیشه سیاسی است.

از نظر تاریخی حتی شاید بتوان این زمینه را هم پیش کشید که جدا بودن فضاهای فکری (مذهبی، چپ، ملی، میانه روان و...) در حوزه های روشنفکری و تولید فرهنگی، یکی از دلایل مهم شکست پروژه های دموکراسی در کشور ما و دیرپایی استبداد و سرکوب فرهنگی - سیاسی است. ما نتوانسته ایم به این ضعف تاریخی خود غلبه کنیم، به گفت و شنود بنشینیم و از طریق ارتباطات روندهای کنش متقابل را گسترش دهیم، از نقد و تجربه یکدیگر بهره جوئیم و اندیشه و عمل خود را در معرض داوری دیگری و غیرخودی قرار دهیم. این جداتی ها گاه تا آنجا پیش رفته اند که رابطه با غیرخودی را به صورت تابوهایی درآورده اند که شکستن آنها به نیرو، شهامت، اراده و پختگی نیاز دارد.

این سخن بدان معنا نیست که ما هیچگاه شاهد دیالوگ گسترده در جامعه خود نبوده ایم، اما هنجار مسلط سلطه بی چون و چرای فضای گسسته و ایدئولوژیک است و ماهیت گرایی در انتخاب طرف بحث رفتار نهادی شده در گرایش های مختلف را تشکیل می دهد. آنچه که بیشتر مایه تأسف می شود، تجربه های نخستین روشنفکران ما در آستانه انقلاب مشروطیت در این زمینه است. این روشنفکران گاه با افق دیدی بسیار متفاوت قادر بودند با یکدیگر رابطه و گفت و شنود و عمل مشترک داشته باشند و از این طریق به شکل گیری و قوام اندیشه آزادی و تجدد یاری رسانند.

ظهور اسلام سیاسی و رادیکالیسم دینی و نیز پروژه جامعه اسلامی در آستانه و سالهای پس از انقلاب در فضای جامعه ای که گرایش های مختلف آن به شدت ایدئولوژیزه بودند، بخت هر نوع تجربه جدیدی را به کلی از میان برد. این حادثه نه فقط به گسست قطعی نیروهای دینی با گرایش های چپ و لائیک منجر شد، که حتی بر رابطه اسلام گرایان با نیروهای میانه یا مذهبی - ملی هم تأثیر جدی برجا گذاشت.

با نگاهی به تجربه ۲۰ سال گذشته می توان گفت که بخش های مختلف جامعه ایران جدا از هم و با شتاب های مختلف در زمینه ها و حوزه های ناهمگون دچار تحول شده اند و دامنه تغییرات نیز با یکدیگر شباهت کمی دارند.

نخست از روشنفکران دینی آغاز کنیم که در ۲۰ سال گذشته با تکیه بر تجربه بسیار ناموفق برپایی جامعه اسلامی براساس پروژه اسلام سیاسی، توانسته است با اندیشه ها و نشانه ها و بازناهای فرهنگی و سیاسی خود در گذشته فاصله فراوانی بگیرد و به نقد اصلی ترین نظرات اسلامی پیرامون جامعه و قدرت دست زند و بنیادگذار فرهنگ جدیدی در این زمینه ها شود. چیزی که در برخورد با تحولات فکری و فرهنگی این گرایش ها نباید از یاد برد، فضایی است که این نیروها توانسته اند با برخورداری از آن امر بازاندیشی و نقد را پیش برند. به زبان روشن تر جمهوری اسلامی در درون خود توانسته است نوعی کثرت گرایی دینی رابپذیرد و بخش های اصلی در گرایش دینی توانسته اند در سال های گذشته در این جوشش نظری و فرهنگی فعالانه شرکت کنند. حتی کسانی مانند آیت الله منتظری، بازرگان و

«یارانش و دیگر گرایشهای دینی "غیرخودی" هم - هرچند با دشواری - ولی در این نوزایی سهمی به عهده دارند.

"امتیاز" دیگر این نیروها این بود که می بایست پاسخگوی مسائلی باشند که تجربه عملی در جامعه و در برخورد با دنیا در برابر آنها می گذاشت. رشد انفجاری بحث های مربوط به نوع و ساختار حکومت، دموکراسی، رابطه با غرب و مدرنیته، در حقیقت پژواک عملکرد یک پروژه سیاسی اتوپیک دینی در برخورد با دنیای واقعی و بیرونی بود.

بخش های دیگر روشنفکری ایران در داخل کشور نه تنها از چنین امکانات میدانی و تجربی محروم بودند، که شیخ دائمی سانسور در کنار زندان، سرکوب و در به دری امکان یک بالندگی فرهنگی و نظری را به شدت کاهش دادند و این نیروها را از رشد مطلوب و طبیعی محروم کردند. هرچند تجربه کسانی که به خارج از کشور آمدند نشان می دهد که فقط سرکوب و اختناق و نبودن امکانات را نمی توان و نباید به صورت تنها عامل تعیین کننده در فقدان پویایی فکری و بالشت فرهنگی و باز اندیشی و نقد گذشته و حال به حساب آورد. چه بسا روشنفکرانی که با وجود برخورداری از شرایط بسیار مطلوب خارج از کشور نتوانسته اند دست به بازاندیشی و فاصله گیری لازم از گذشته و تجربه های دردناک ما بزنند و برای خود هویت فرهنگی و سیاسی نوینی دست و پا کنند.

با توجه به این واقعیت ما امروز با شرایطی مواجه ایم که در آن هر گرایشی از تجربه و انباشت فرهنگی و فکری متفاوتی برخوردار است و به نظر می رسد فضاهای فرهنگی و سیاسی ما در سال های آینده از این داده اساسی تاثیر فراوان بپذیرند.

طی ۳ - ۲ سال اخیر، با آب شدن تدریجی یخ های ضخیم بی اعتمادی، دست کم در میان شماری از گرایش های دینی و دیگران و نیز فراهم شدن فضای مساعدتری برای طرح بحث های اساسی در سطح جامعه و به ویژه فعال شدن روزنامه ها و مجلاتی که فعالانه تنوع و کثرت گرایشی در اندیشه را پذیرفته اند و بدان عمل می کنند، زمینه های بعدی برای شکستن تابوها و دیوارها شکل می گیرد. مرزهای نفوذ ناپذیر میان "خودی" و "غیرخودی" اندک اندک سست و جایجا می شوند، کسانی که تا دیروز برای جمعی "خودی" بودند، امروز "غیرخودی" شده اند و "غیرخودی" های دیروز هم امروز طرف بحث و گفتگو قرار می گیرند.

در دوره ای که کشور ما ناچار به باز اندیشی پیرامون چارهای مهم تاریخی، جامعه شناسانه، انسان شناسانه و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی جامعه است، به وجود آوردن و گسترش این فرهنگ و هنجار جدید، و فضای بحث و دیالوگ چندجانبه و برپا نکردن دیوارهای جدید بی اعتمادی و جدایی، از اهمیت فراوانی برخوردار است.

اتفاقی نیست که نیروهای افراطی و کسانی که با روند شکل گیری این فرهنگ جدید فرا ایدئولوژیک و ملی که همه عناصر و بخش های دنیای اندیشه و سیاست و فرهنگ جامعه ما را در بر می گیرد، با نگرانی به مبارزه با این گرایش نو دست زده اند و گاه بیمارگونه و با سماعت مثال زدنی از هیچ کوششی برای شکست آن روی برنمی تابند.

راه آزادی به خاطر اهمیت این روند، در ادامه بحث های خود پیرامون اصلی ترین مسائل جامعه ایران، از شماره آینده "گفتگو میان روشنفکران دینی و سایر روشنفکران" را به عنوان موضوع دفتر ویژه خود برگزیده است. پرسش ما زمینه های اساسی زیر را در برمی گیرند:

۱- عوامل فرهنگی - سیاسی که تا امروز مانع از شکل گیری دیالوگ سراسری میان روشنفکران شده اند کدامند؟

۲- ارزیابی از رابطه فضاهای فرهنگی و فکری مربوط به نیروهای دینی و سایر بخش های روشنفکران در شرایط کنونی چیست؟

۳- چه تحولاتی در اندیشه و متولوژی بخش های مختلف روشنفکری، زمینه های گفتگو و رابطه فعال تر را میان آنها به وجود آورده اند؟

۴- چگونه می توان به این دیالوگ ابعاد جدید و گسترده تری دارد و چه عرصه های نظری و عملی در برابر ما قرار دارند؟

۵- آیا امکان ایجاد فعالیت های عملی مشترک بر سر برخی هدف های عام مانند حقوق بشر، آزادی بیان و ... وجود دارد؟

راه آزادی مانند گذشته از صاحب نظران و دوستانی که این موضوع توجه آنها را جلب کرده است دعوت می کند با بیان نظریات، تجربه ها و نقد خود ما را در غنای بیشتر دفتر ویژه یاری رسانند.

سیمین بهبهانی، شاعر بزرگ معاصر ایران، یکی از زیباترین شعرهای خود را پس از رویارویی با جوانی معلول در هلال احمر، در جریان جنگ ایران و عراق سروده است. با هم، این شعر لطیف را که مشحون از عواطف انسان دوستانه است، مرور می کنیم:

در هلال احمر

شلوار تا خورده دارد مردی که یک پا ندارد؛

خشم است و آتش نگاهش، یعنی: «تماشا ندارد!»

رخساره می تابم از او، اما به چشم نشسته:

بس نوجوان است و شاید از بیست بالا ندارد.

بادا که چون من مبادا چل سال رنجش پس از این!

خود گر چه رنج است بودن، «بادا مبادا» ندارد.

با پای چالاک پیما دیدی چه دشوار رفتم؟

تا چون رود او که پایی چالاک پیما ندارد!

تق تق کنان، چوبدستش روی زمین می نهد مهر

با آن که ثبت حضورش حاجت به امضا ندارد.

لبخند مهرم به چشمش خاری شد و دشنه ای شد:

این خویگر با درشتی نرمی تمنا ندارد.

بر چهره سرد و خشکش پیدا خطوط ملال است؛

گویا که با کاهش تن جانی شکیبای ندارد.

گویم که با مهربانی خواهم شکیبایی از او؛

پندش دهم مادرانه - گیرم که پروا ندارد.

رو می کنم سوی او باز تا گفت و گو سازم آغاز:

رفته ست و خالی است جایش مردی که یک پا ندارد!

به مناسبت انتشار کتاب جدید فرهاد خسرو خاور و الویه روا درباره ایران

چگونگی خروج از انقلاب دینی

پس از گذشت بیست سال از انقلاب و انتشار کتابهای درباره ماهیت علل و زمینه های آن و تلاش جهت فهم رویدادهایی که منجر به بروز انقلابی با صبغه دینی در کشوری شد که فرایند نوسازی را طی می کرد، همچنان انتشار آثاری درباره این انقلاب و روند آن ادامه دارد و تلاش می شود تا با برخوردی انتقادی به جستجوی علل ناکامی انقلاب، در برپایی نظامی نو پرداخته شود. تازه ترین اثر در این باب که نه به علل انقلاب و یا بررسی نقش دین و جایگاه روحانیت، بلکه به زمینه شکل گیری پدیده خروج از انقلاب دینی می پردازد، کتابی از دو نویسنده ایرانی و فرانسوی به نام ایران "چگونگی خروج از انقلاب دینی" است که به همت انتشارات سوی چاپ گردیده است.

دو نویسنده کتاب، متخصص مسائل مربوط به اسلام، کشورهای اسلامی و جنبشهای اجتماعی و دینی هستند. یکی تحقیقات خود را به مسائل مربوط به افغانستان و نقش دین و رابطه آن با تجمد سیاسی، ناکامی اسلام سیاسی و تبارشناسی اسلامگرایی محدود کرده است. و دیگری محقق ایرانی است که از یک سو متخصص جامعه شناسی انقلاب ایران در مدرسه عالی تحقیقات اجتماعی است و صاحب آثار ارزشمندی همچون آرمان برپادرفته یا جامعه شناسی انقلاب ایران، اسلامگرایی و مرگ انسان شناسی انقلاب ایران و همین کتاب آخر است و از سوی دیگر آثاری درباره مسائل مربوط به دینداری جوانان چون جمهوری و روسری و یا اسلام جوانان انتشار داده است.

حاصل همکاری این دو پژوهشگر انتشار کتاب اخیر است که نامش بیانگر تغییر و تحولاتی است که ایران امروز شاهد آن است. پس از انتشار کتابهای از قبیل "انقلاب دینی چیست؟"، "انقلابی به نام خدا"، "پندارهای هویت" و "نگاه شکسته"، ما شاهد انتشار کتابی هستیم که عنوان و محتوایش تلاشی جهت فهم روندی است که زمینه های خروج جامعه ایران را از انقلاب دینی و حکومت فقهی به سوی نوعی دینداری فردی و استقرار جامعه مدنی و پلورالیسم دینی نشان میدهد.

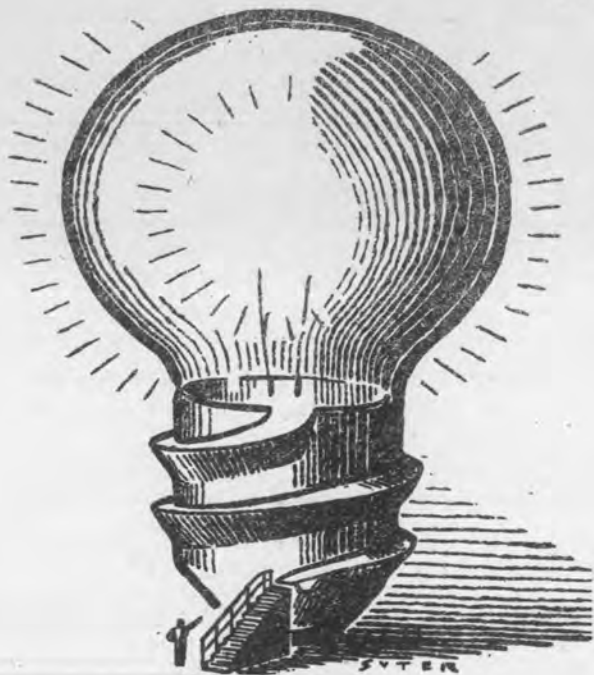
کتاب از یک مقدمه، هشت بخش و یک نتیجه گیری تشکیل یافته است و سرتاسر آن حاوی اطلاعات و داده های بیشمار درباره رویدادهای مختلفی است که ایران در این بیست سال به خود دیده است.

در مقدمه، نویسندگان بر سیاسی بودن انقلاب تاکید می کنند و درهم تنیدگی دین و سیاست را در ایران پس از انقلابی نشان می دهند. به نظر آنان انقلاب اسلامی که در آغاز منجر به شکل گیری روشنفکران مدافع بنیادگرایی دینی شد، امروز همین روشنفکران با اندیشیدن درباره روند انقلاب و بن بستهای آن مدافع بینشی از دین شده اند که خواستار گشایش فضای سیاسی و استقرار جامعه مدنی است. به نظر می رسد که پرداختن به مسائل مربوط به جامعه مدنی، دموکراسی، پلورالیسم و حکومت غیرفقهی حاصل تلاش نویسندگانی است که به فردی بودن دین و انتخاب آزادانه آن تاکید کردند. معروفترین نمایندگان چنین برداشتی در میان روشنفکران دیندار سرورش و در میان روحانیون مجتهد شبستری است.

در بخش اول که عنوان انقلاب بیست سال دارد، نویسندگان پس از بررسی کوتاه زمینه های انقلاب آن را به دو دهه تقسیم می کنند. دهه اول را دهه انقلابی نامیده که از استقرار حکومت اسلامی آغاز و با انتخاب رفسنجانی پایان می پذیرد. در این دهه ما شاهد تغییر و تحولاتی بسیار در درون حکومت و رویدادهایی چون گروگان گیری در سفارت آمریکا، شروع جنگ و آغاز مبارزه مسلحانه بر علیه جمهوری اسلامی از سوی مجاهدین پس از برکناری بنی صدر هستیم با انتخاب رفسنجانی، دوران جدیدی در حاکمیت جمهوری اسلامی آغاز می شود که خود حکومتگران از آن تحت عنوان دوران

سازندگی یاد می کنند و لقب سردار سازندگی را نیز به رفسنجانی داده اند. در این دوران ما شاهد پایان یافتن جنگ، فوت رهبر انقلاب و پایان یافتن آرمانگرایی دینی هستیم. در این زمان دوران زمینه های بحث و گفتگو درباره مسائل مربوط به انقلاب، ماهیت ولایت فقیه و نقش دین در اداره جامعه درمی گیرد که تجلی آن را در انتخاب خاتمی به عنوان رئیس جمهور می بینیم. با انتخاب خاتمی عصر جدیدی در جمهوری اسلامی آغاز می شود که بعضی از نویسندگان نام جامعه پس اسلامگرایی یا پس بنیادگرایی به آن داده اند. در این دوران نقد اسلام سیاسی به اوج خود می رسد و ولایت فقیه نه فقط از سوی غیر دینداران و یا روشنفکران دینی بلکه از سوی بزرگانی همچون منتظری، حائری و یا روحانیونی چون کدیور مورد نقد قرار می گیرد.

بخش دوم کتاب به بررسی نظریه پردازان انقلاب اسلامی و نهادی شدن اسلام سیاسی و بحران روحانیت که نتیجه دولتی شدن آن است اشاره می کند. در این قسمت نویسندگان نشان می دهند که ورود روحانیت در صحنه سیاست و حضورش در نهادهای مختلف باعث تسریع فرایند عرفی شدن دین و فرسایش سرمایه های معنوی دین گردید. صفحاتی چند نیز به بررسی شکل گیری تشیع به عنوان دین رسمی و نهادی شدن آن از عصر صفویه اختصاص یافته است.



بقیه کتاب بررسی سه جنبش اجتماعی (روشنفکران، جوانان و زنان) است که نقش مهمی در شکل گیری نوعی گفتمان دموکراتیک و تلاش جهت برقراری جامعه مدنی و دفاع از ارزشهای جوامع غربی عهده دار است. نخست باید از جنبش روشنفکران یاد کرد که نویسندگان نام پس اسلامگرا به آنان داده اند.

در این بخش رابطه میان جامعه پس اسلامگرا و مباحث روشنفکری، تجزیه و تحلیل شده اند. نویسندگان اشاره به انتشار حدود ۸۰۰ روزنامه و مجله می کنند که در اکثر آنان مشکلات نظری و عملی به بحث گذاشته ←

در قسمت آخر این بخش نویسندگان با طرح مسئله دموکراسی دینی، جامعه مدنی دینی به طرح نظر بعضی از روشنفکران غیردینی می پردازند تا نشان دهند که حوزه نقد تنها مایلک انحصاری روشنفکران و عالمان دینی نیست.

در بخش دیگری از کتاب نویسندگان از جوانان و نقش آنان در شکل گیری نوعی فردیت جدید یاد می کنند که نخست تحت الشعاع کلام انقلاب قرار گرفتند و با شروع جنگ در بسیج و دیگر نهادهای انقلابی تجمع و به شکل گیری نوعی دینداری مرگ آفرین منجر شدند. ولی چه در دوران جنگ و چه پس از پایان جنگ در اثر نبود فضای لازم به نوعی پوچی رسیده اند و یا بعضا به عملیات خودنابودانه روی آوردند.

و سرانجام از سومین جنبش که همانا جنبش زنان است باید یاد کرد. در این فصل که اسلامگرایی و فمینیسم نام دارد نویسندگان به تلاش زنان در نقد قوانین موجود در جمهوری اسلامی پرداخته و شکل گیری نوعی جنبش زنان اسلامی را نشان می دهند. نشریات بیشمار زنان مسلمان غیرحکومتی، حضور در مجلس و در انتخابات بیشمار ایران و تلاش جهت پدید آوردن قوانین مدافع حقوقشان، نشانگر نوعی آگاهی از جایگاه خود به مثابه زن در اجتماع و تلاش جهت از بین بردن نابرابری های اجتماعی که ریشه در فرهنگ و قوانین جامعه دارد می کنند. انتخاب خاتمی نیز روند کسب حقوق برای آنان را تسریع بخشید در طیف زنان مسلمان، نشریات زیادی انتشار می یابد که در آن مشکلات آنان به طور عیان طرح و مورد بحث واقع شده است زنان لائیک نیز از طریق کتاب و یا شرکت در مباحث روزنامه ها و مجلات به غنای این مباحث کمک می کنند.

بخش هفتم تحت عنوان فرهنگ آینده بحران ارزشها، به بررسی فیلمهای کیارستمی و مشخصا طعم گیلاس و فیلمهای مخملباف می پردازد و از خلال بررسی این فیلمها، پایان یافتن ارزشهای انقلابی به پوچی رسیدن انسان ایرانی و خاتمه یافتن آرمان گرایی دینی را نشان می دهد.

و سرانجام فصل آخر کتاب به بررسی پدیده مهاجرت ایرانیان اختصاص یافته است و براساس بعضی از آمارها، اشاره به ۲۰۰ هزار ایرانی در اروپا ۵۰۰ هزار در ترکیه و بیش از یک میلیون در آمریکا می کند. در قسمتی از این بخش، نویسندگان به مسئله مهاجران افغانی در ایران می پردازند.

نتیجه گیری کتاب تحت عنوان اسلام به مثابه فرهنگ و غرب خیالی، نگاهی به مسئله بحران هویت در ایران دارد. به قول نویسندگان زمانی که پندارها و توهمات جهانروا فرو ریزند این سوال همچنان دوباره مطرح می شود که هویت ایرانی چیست؟ نظام گذشته تاکید را بر جنبه های قومی و ملی ایران گذاشت و تلاش کرد تا نوعی ایرانیت یا پارسیت را در وجدان جمعی زنده کند. انقلاب بر هویت دینی اسلامی و شیعی ایران انگشت گذاشت و امروزه این سوال که هویت ایرانی چیست دوباره مطرح است. در ایران کنونی دو جبهه محافظه کار و لیبرال تحت پوشش فرهنگ با یکدیگر مبارزه می کنند. محافظه کاران معتقدند که آزادی اخلاق و دموکراسی وارداتی غرب نوعی تجاوز و تهاجم فرهنگی است در حالی که خاتمی خود را سخنگو و طرفدار گفتگوی فرهنگها می داند. می بینیم که بحث از حوزه دین به فرهنگ رسیده است. هر دو جبهه در این نکته متفق القولند که عنصر اصلی فرهنگ و هویت ایرانی را دین تشکیل می دهد ولی هرکدام راه حلی جدا برای دفاع و حفظ این فرهنگ ارائه می دهد.

در صفحات پایانی کتاب، نویسندگان به برخورد روشنفکران ایرانی به غرب اشاره می کنند تا نشان دهند که پس از دوران مباحث غرب زدگی مخالفت با غرب، نفی آن که در نوشته های آل احمد و شریعتی نمایان بود، به نوعی برخورد انتقادی و وامداری انتقادی نسبت به ارزشهای غرب در نزد روشنفکران ایرانی درحال شکل گرفتن است. به عبارتی می توان روند گذر از غرب ستیزی قبل از انقلاب به غرب شناسی سالهای اخیر را به روشنی دید. نوشته های آشوری، شایگان و جواد طباطبائی، تلاشهایی در این رابطه جهت اندیشیدن درباره رابطه ما با غرب هستند.

خواننده فرانسوی زبان بهره بسیاری از خواندن این کتاب خواهد برد و جدا از اطلاعات فراوان و داده های بیشمار، تحلیلهای باریک بین نویسندگان، خواننده را با جزئی ترین مسائل مربوط به جامعه ایران و حوزه های فکری آن آشنا خواهد کرد. زبان روان کتاب و مثالهای زنده برگرفته شده از تحقیقات ایرانیان و یا مندرج در نشریات کشور، بر جذابیت کتاب افزوده و زمینه تحقیقات نو را برای دانشجویان می گشاید.

شده اند روشنفکران به جای چاپ کتاب نظرات خود را در این نشریات انتشار می دهند. مهاجران ایرانی نیز نشریات بیشماری منتشر می کنند که بعضی از آنها با تعداد بیشمار چاپ و حتی به دست روشنفکران داخل نیز می رسد. سپس نویسندگان تعریفی از پسا اسلامگرایی می دهند و منظور آنان روشنفکرانی هستند که در انقلاب شرکت نکرده و پس از کسب آگاهی از مشکلات کاریست دین در حوزه سیاست و تحلیل بن بست آن، در تلاش فرارفتن از آن در عین پایبندی براسلام هستند. در میان آنان با روشنفکران غیرمعم هم چون سروش و یا روحانیونی چون شبستری، کدیور و حائری روبرو هستیم. فصل مشترک اینان نقد روایت فقهی از حکومت، نقد درهم تنیدگی دین و سیاست نقد حکومت دینی و بررسی اسلام سیاسی است. در میان این روشنفکران با دو گرایش عمده روبرو هستیم:

اولین گرایش که نماینده شاخص آن سروش غیر روحانی و مجتهد شبستری روحانی است، دین در ارتباط با معنویت تحلیل و بر درونی بودن و فردی بودن آن تاکید شده است. و حوزه اجتماع و اگذار به مسئولیت مردم می شود که به روشهای دموکراتیک باید به اداره آن بپردازند.

گرایش دوم که آیت الله منتظری و حجت الاسلام کدیور چهره های شاخص آن هستند تنها خواستار کنترل اسلامی بودن قوانین و نظارت بر آن از سوی روحانیت است که نتیجه آن نه حاکمیت فقیه بلکه مردم است. قانونگذاری در چنین بینشی نیایستی در تضاد با اسلام قرار گیرد ولی لازم نیست که قوانین صد در صد موافق شرع و دین باشد.

جهت بررسی تحول جریان روشنفکری در ایران و مقایسه میان گرایشهای روشنفکری دینی قبل و پس از انقلاب، نویسندگان به مقایسه ای میان شریعتی و سروش می پردازند. به نظر آنان شریعتی نماینده گرایش اسلام سیاسی و نوعی دینداری انقلابی است. او اندیشمندی انقلابی بود که با ایدئولوژیک کردن دین و با تفسیری انقلابی از آن و با فعال کردن شخصیتهای مقدس دینی و تبدیل آنان به اسلحه مبارزه سیاسی، تلاش کرد تا تشیع خاموش یا صغری را به تشیع خون یا علوی تبدیل کند و در این رابطه نظریه ای پدید آورد که معجونی از اسلام و مارکسیسم بود. در حالی که سروش از منتقدین جدی ایدئولوژیک کردن دین و از نقادان فعال اندیشه های شریعتی است. در نزد سروش امر اجتماعی حوزه مستقلی است که اداره آن به عهده مردم است در حالیکه دین معنویت و درونیت مؤمن را در نظر دارد به نظر او دینی بودن جامعه نیز ناشی از دینداری مردم است و جامعه دینی همانا جامعه دینداری است. درباره دین نیز او با طرح نظریه قبض و بسط، مدافع روایت حداقلی از دین است که در تقابل با دین حداکثری مدافعان ولایت فقیه است.

جدا کردن دین از حوزه سیاست و اداره اجتماع را می توان نزد اندیشمندان دیگر دینی از قبیل مجتهد شبستری یافت. به نظر او اسلام دارای نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خاصی نبوده و از درون هیچ دینی نمی توان نظریه خاصی درباره اداره جامعه بیرون کشید و این امر وضعی برای ادیان و مشخصا اسلام نیست.

شریعتی سروش و حتی روحانیونی از قبیل مجتهد شبستری، به مسائل مربوط به فقه نمی پردازند. اما این امر باعث نمی شود که حوزه فقه و پرداختن به مسئله ولایت فقیه تنها در انحصار روحانیون محافظه کار قرار گیرد.

اگرچه در آغاز انقلاب بعضی از روحانیون مخالف روایت خاص ولایت فقیه بودند ولی یا به دلیل دفاع از انقلاب سکوت کردند و یا همچون آیت الله شریعتمداری به سکوت وادار گشتند. شاخص ترین مخالف روایت مطلقه از حکومت ولایت فقیه آنچنان که امام خمینی مطرح کرده است، آیت الله منتظری است. پس از فوت رهبر بنیانگذار انقلاب با شکل جدیدی از مخالفت و نفی نظری ولایت فقیه روبرو هستیم که جدا از منتظری می توان به آیت الله حائری و حجت الاسلام محسن کدیور اشاره کرد.

نوشته های کدیور نشانگر دقت علمی او و پایبندی اش به روش شناسی جدید است. در کتاب نظریه های دولت در فقه شیعه که بازتاب بسیاری در نشریات ایران داشت و در مقالاتی که در راه نو چاپ و سپس به صورت کتابی جداگانه تحت عنوان حکومت ولایت انتشار یافت، به بررسی برداشتهای مختلف از ولایت و شرکت علما در سیاست می پردازد. در مقاله ای با تفکیک ولایت و نظارت اندیشمندان دینی بسیاری را شاهد می آورد که نقش فقیه را نه شرکت در قدرت بلکه نظارت بر اسلامی بودن قوانین می دانند. کدیور حتی مطرح می کند که امام خمینی در نوشته ها و سخنرانی های قبل از انقلاب طرفدار نظارت فقیه بود.

به مناسبت درگذشت حائری یزدی

اشاره:

آیت الله دکتر مهدی حائری یزدی، استاد معروف فلسفه و منطق و فقیه برجسته، روز پنجشنبه ۱۷ تیر ۱۳۷۸ در سن ۷۵ سالگی در تهران چشم از جهان فرو بست.

حائری یزدی که به عنوان مجتهدی تشنه فراگیری بیشتر، برای ادامه تحصیل راهی آمریکا شده بود، در این کشور مدارج تحصیلی در فلسفه غرب را تا عالی ترین سطوح طی کرد. دوره لیسانس را در "جرج تاون"، فوق لیسانس را در "هاروارد" و دکترای را در دانشگاههای "میشیگان و تورنتو" با درجه ممتاز گذراند. دوره دکترای او تحت نظر چند تن از برجسته ترین اساتید مکتب تحلیل منطقی بود. استاد حائری یزدی در طول حیات علمی خود به تدریس در دانشگاهها و مراکز علمی و تحقیقاتی مختلف جهان پرداخت و از جمله به عنوان استاد فلسفه و فقه اسلامی و پژوهشگر دینی در دانشگاههای معتبری چون هاروارد، جرج تاون، آکسفورد، مونترال، دانشگاه دولتی نیویورک و غیره، به آموزش دانشجویان و پژوهشگران مشغول بود. آگاهی استاد حائری یزدی به عرفان، کلام و فقه به او در میان متفکرین اسلامی مقامی شامخ بخشیده بود. در عین حال شناخت او از فلسفه مغرب زمین و تماس با فیلسوفان غرب، منجر به آن شد که او به فلسفه اسلامی و اندیشه امروزی در جهان اسلام، با دیدی نقادانه بنگرد. در همین رابطه بد نیست اشاره کنیم که او از جدی ترین مخالفین نظری دکترین ولایت فقیه بود. از معروفترین آثار حائری یزدی می توان به: "کاوشهای عقل نظری"، "هرم هستی"، "آگاهی و گواهی"، "کاوشهای عقل عملی"، "حکمت و حکومت" و "متافیزیک" اشاره کرد.

به مناسبت درگذشت استاد حائری یزدی، همکار عزیز ما بهار زنده رودی، مطلب کوتاهی تهیه کرده است که در زیر از نظر خوانندگان گرامی راه آزادی می گذرد.

* * *

درهم آمیختگی فلسفه اسلامی - ایرانی با عرفان، از موانع جدی بسط و گسترش نظام

های مفهومی، در این حوزه زبانی است. این فلسفه به واسطه همین درهم آمیختگی، تا کنون نتوانسته است با طرح پرسشهای جدید، خود را نوسازی کند.

ملاصدرا آخرین فیلسوف کلاسیک ما نیز عرفان، فلسفه و کلام را به طور سیستماتیک در هم آمیخت و منظومه خود را بنیان گذاشت. البته این منظومه بیشتر عرفان بود تا فلسفه به مفهوم نظام استدلالی و عقلی. از همین رو نتوانست در رویارویی با فقها کاری از پیش ببرد و در صحنه الهیات اسلامی ایران منزوی شد. با تسلط بلامنزاع فقها، امکان اینکه این منظومه فلسفی بتواند در مواجهه با تحولات جهان و فیلسوفان جدید مانند دکارت و اسپینوزا و هیوم و کانت و فیخته و هگل، بن بست های خود را دریابد و متناسب با آن با طرح پرسشهای جدید، نظام مفهومی خود را نو سازد، از دست رفت.

تحول ایران به دنیای نو با سرعت انجام پذیرفت و از آنجا که متفکران ایرانی - اسلامی نتوانستند مبنای فکری منسجمی برای این تحول پی ریزی کنند و آن را موضوع فلسفه قرار دهند، عملاً همه ارکان حیات معنوی ایران به سموم ایدئولوژیهای مختلف آغشته گشت و این فرآیند تا آنجا پیش رفت که حتی سنت، الهیات و عرفان نیز به مدار سیستمهای ایدئولوژیک کشیده شدند.

عرفان و ایدئولوژی به دلیل خصلت خردستیز خود، از برپایی نظامهای مفهومی عدول می ورزند و از این جنبه هم سنخ اند و در صحنه حیات معنوی ایران، چه بسیار زود یکدیگر را یافتند و مزوج شدند و ملغمه های عجیبی چون مارکسیسم اسلامی، لیبرالیسم اسلامی، ناسیونالیسم و سوسیالیسم ایرانی، دسته بندیهای ادبی و انواع ایدئولوژیهای مدرنیسم و دمکراسی و توسعه به وجود آوردند. اما اندیشه مارکس، اندیشه لیبرال و اندیشه مدرنیته، به این حوزه های زبانی منتقل نشد.

اگر متفکرانی هم کوشیدند، با روشهای پدیدارشناسانه به کنه مسائل فکری - اجتماعی نقب بزنند و از این رهگذر پرسشهای تازه ای طرح کنند، ره به جایی نبردند و خود زمینه ساز احیای ایدئولوژیهای دیگری شدند. چرا که تا زمینه تفکر مفهومی در بستر و فضای زبانی ایجاد نشود، امکان بسط و

گسترش متدهای پدیدارشناسانه ناممکن است این امر به ویژه در مورد مشخص ایران و ذهن ایرانی، خطر امتزاج عرفان و نگرش پدیدار شناسانه را افزایش می دهد.

در این میان تنها یک استثنا وجود دارد و آن مهدی حائری یزدی است. او که روحانی عالیقدری بود، دروس قدیمه را در حوزه های علمیه خوانده و در آمریکا و کانادا تحصیل فلسفه کرده بود. او دریافته بود که راه خروج از بن بست فلسفه اسلامی - ایرانی چیست، لذا به جای نزدیکی به گرایشهای پدیدار شناسانه و فلسفه های اجتماعی، به فلسفه آنالیتیک روی آورد و کوشید از طریق دستگاههای تحلیلی، گونه ای وحدت وجود استدلالی را سامان دهد. خود او در مقدمه کتاب "هرم هستی" می نویسد: "آن وحدت وجود عرفانی که عرفای شامخین همچون محی الدین عربی و دیگر راسخین در علم و معرفت از راه کشف شهود و مهاجرت از عالم شهود به عالم غیب مشاهده حضوری کرده و پس از بازگشت به هاویه خویشتن گرایسی طبیعت نشانه هایی را از آنسوی ره آورد خود آورده و برای ما به زبان عرفان واگو کرده اند، با هیچ گونه کثرتی سازگار نیست و با زبان متداولی که ما و من، او، این، آن گفتگو می کند قابل تفاهم نیست. این انگیزه از دیرزمانی این نگارنده را چه در پژوهشگریهای اسلامی و چه در تحصیلات غربی خود بر آن داشت که با روش نقادی و اجتهادی خود از یک وحدت وجود دیگری که با بینش های فلسفه و قواعد عقلی منطقی سازگار باشد بررسی نماید" (هرم هستی، صفحه ۱۲ و ۱۳).

مهدی حائری یزدی با فلسفه آنالیتیک طرحی نو در فلسفه اسلامی - ایرانی ریخت و از منظر آن به مباحث جهان شناسی، جامعه شناسی، انسان شناسی، حقوق بشر و سیاست مدرن پرداخت و سرانجام معروفترین کتاب خود به نام "حکمت و حکومت" را به رشته تحریر درآورد که نقادی جدی و فلسفی بر "ولایت فقیه" است.

مرگ مهدی حائری یزدی، بی شک ضایعه ای بزرگ برای فلسفه و اندیشه ایرانی است. یادش گرامی و روانش شاد باد!

توضیح: در جریان رویدادهای خونین کوی دانشگاه و حوادث پس از آن، دو اعلامیه مشترک از طرف حزب دمکراتیک مردم ایران و جمهوریخواهان ملی ایران منتشر شد که برای اطلاع همه دستداران و نیز خوانندگان راه آزادی، در اینجا اقدام به درج آنها می کنیم.

خشونت گرایان، ۱۶ آذر دیگری در دانشگاه آفریدند!

به دنبال توقیف روزنامه "سلام" و تصویب طرح ارتجاعی اصلاح قانون مطبوعات توسط مجلس شورای اسلامی، دانشجویان دانشگاه تهران، عصر پنجشنبه ۱۷ تیر ماه ۷۸ در کوی دانشگاه دست به تحصن و میتینگ اعتراضی زدند. در جریان این میتینگ، درگیریهای پراکنده ای میان دانشجویان و نیروهای انتظامی صورت گرفت. دانشجویان با میانجیگری برخی مقامات، به گردهمایی اعتراضی خود پایان داده و به محل خوابگاه دانشجویی بازگشتند. در اولین ساعات بامداد روز جمعه ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸، نیروهای ضد شورش حکومتی با پشتیبانی باندهای فشار موسوم به "انصار حزب الله" و در اقدامی سازمان یافته و برنامه ریزی شده، با سلاحهای سرد و گرم و گاز اشک آور به خوابگاه دانشجویان یورش برده و به ضرب و شتم دانشجویان و تخریب تأسیسات خوابگاه پرداختند. هنوز از تعداد قربانیان این حادثه خونین و خسارات وارده اطلاع دقیقی در دست نیست، اما طبق گزارشات برخی رسانه های گروهی، در این یورش ۶ دانشجو کشته، بیش از ۳۰۰ دانشجو مجروح و نزدیک به ۴۰۰ بازداشت شده اند. تمام شواهد و قرائن حاکی از آن است که این یورش به دستور مستقیم نیروهای افراطی و خشونت طلب حکومتی صورت پذیرفته است.

این رویداد خونین موجی از اعتراض و تاسف را در سراسر کشور برانگیخت. روزنامه های مترقی جریانات افشاگرانه ای در رابطه با این حادثه درج نموده و از مقامات حکومتی خواسته اند که هر چه سریع تر و قاطع تر به این پیشامد رسیدگی کنند. طبق اخبار واصله، وزیر فرهنگ در اعتراض به هجوم باندهای خشونت طلب به ساخت دانشگاه و قتل و ضرب و شتم دانشجویان، استعفا داده است.

این هجوم را بی تردید می توان بخش دیگری از استراتژی نیروهای تام گرای حکومتی، برای ایجاد تشنج و درگیری، با هدف پلیسی کردن فضای اجتماعی و سرکوب نهایی اتحاد جامعه مدنی در کشور و مآلا متوقف کردن روند اصلاحات در ایران ارزیابی کرد. فشار به روزنامه های اصلاح طلب، تهدید و بازداشت روزنامه نگاران آزاده، ایجاد تنش و درگیری در جامعه از طریق هجوم به گردهمایی ها و اجتماعات قانونی، همه و همه اجزای مختلف سناریوی واحدی هستند که هدف مشترکی را تعقیب می کنند: بازگرداندن اوضاع کشور به پیش از رویداد دوم خرداد ۷۶! اقتدارگرایان که هر روز مشروعت خود را بیشتر از دست می دهند و در جامعه منزوی تر می شوند، یکبار دیگر مانند جریان قتلهای زنجره ای، دست به قمار بزرگی زده اند.

اما موج گسترده اعتراض همگانی و همبستگی وسیع مردم با حرکت دانشجویی، به روشنی نشان می دهد که تیر اقتدارگرایان این بار نیز به سنگ خورده است. موضعگیریهای شتابزده و مذبحخانه سردمداران اصلی جریان انحصار طلب در محکوم کردن واقعه دانشگاه طی یکی دو روز اخیر، موبد همین واقعیت است. بی تردید خون پاک بر زمین ریخته دانشجویان، همچون خون قربانیان قتلهای زنجره ای پاییز سال گذشته، گریبان آمران و عاملان این فجایع را خواهد گرفت و آنان را در پیشگاه مردم ایران، خسوار و زیبون و سرافکنده خواهد ساخت.

نیروهای دمکرات اپوزیسیون، هجوم گرمگان وحشت و انصار خشونت را به دانشجویان شدیداً محکوم می کنند و همبستگی عمیق خود را با جنبش دانشجویی ایران اعلام می دارند. ما به خاطره تابناک شهیدان ۱۸ تیر دانشگاه درود می فرستیم و مراتب همدردی خود را با خانواده های داغدار اعلام می کنیم. نباید گذاشت انحصارطلبان فضای خشونت و درگیری را در جامعه حاکم سازند.

حوادث و رویدادهای خشونت بار دوران بعد از انتخابات ریاست جمهوری، به ویژه در ماههای گذشته نشان داد که نیروهای واپس گرای جامعه به سادگی تن به التزام به قانونمندیهای برنامه توسعه سیاسی و به اعتباری سرنوشت سحتم خود نداده و هربار با حادثه آفرینی قبیح تری کوشش می نمایند تا روند جاری را از حرکت بازدارند. در عمل مشاهده گردید که سیاست تسامح و تساهل به مثابه ارکان اصلی برنامه توسعه سیاسی، در صورتی که با عزمی خلل ناپذیر و قاطع در مقابل مخالفان آن اجرا نشود، می تواند به خاطر عملکرد خشونت بار همین مخالفان، عقیم بماند.

ما از دولت آقای خاتمی می خواهیم که به منظور تضمین تحقق برنامه توسعه سیاسی، با فعال نمودن کمیسیونهای تحقیق ویزه، نقاب از چهره عاملان و آمران این جنایات و دیگر جنایات اخیر مانند قتلها و مفقودالانرا شدن نویسندگان و ملیون و ... برداشته و با معرفی، تعقیب و مجازات آنان، راه را برای گسترش اتحاد مدنی مردمی هموار نماید. برنامه توسعه سیاسی در همگامی با توده های میلیونی مردم ممکن بوده و در این صورت است که آرامش لازم در جبهه نیروهای پیشرو جامعه تامین می گردد.

حزب دمکراتیک مردم ایران

جمهوری خواهان ملی ایران

۱۹ تیر ماه ۱۳۷۸ / ۱۰ ژوئیه ۱۹۹۹

پیروز باد جنبش دانشجویی ایران!

دانشجویان آزاده ایران!

پیکار قهرمانانه شما برای آزادی اندیشه و بیان، حقوق بشر، مردمسالاری و تحکیم جامعه مدنی و علیه زورگویی و استبداد، تحسین جهانیان را برانگیخته است. اخبار مربوط به مبارزه جانانه و فداکارانه شما، برای وادار ساختن صاحبان زور و زر به عقب نشینی و در راستای دستیابی به خواسته های برحقان، در صدر گزارشهای همه خبرگزاریهای جهان قرار دارد. جنبش حق طلبانه شما یکبار دیگر نشان می دهد که دانشگاه، این سنگر آزادی و آزادگی، بیست سال پس از انقلاب، همچنان بیدار و زنده است و به پیکار خود برای آزادی، هدف مقدسی که در این بیست سال به آن خیانت شد، ادامه می دهد. شما دانشجویان و روشنفکران ایران، وجدان آگاه جامعه ایران هستید و در پیکار خود نه فقط از پشتیبانی مردم ایران که از حمایت و همبستگی همه آزادیخواهان جهان برخوردارید. آری اینک چشم های همه نیروهای آزادیخواه و مترقی در سراسر گیتی، نگران سرنوشت شماست.

تردید نیست که نایش پرشکوه اعتراضی شما در روزهای اخیر، به مثابه برگ زرینی بر صفحات جنبش آزادیخواهانه و حق طلبانه مردم ایران افزوده خواهد شد. اقتدار گرایان که به هیچ چیز جز منافع و ارزشهای پوسیده خود نمی اندیشند، اگر چه جمعی از شما عزیزان را به خاک و خون کشیدند، اما دیگر هرگز قادر نخواهند شد، صدای حق طلبانه شما را برای همیشه خاموش سازند. رویدادهای اخیر خواب راحت از چشمان آنان ربوده و آنرا به کابوسی هولناک تبدیل نموده است و همین امر آنان را به خونریزیهای تازه تر ترغیب می سازد.

دانشجویان آزاده ایران!

حتی برای یک لحظه نیز نباید فراموش کنید، که جنبش شما بخشی از مبارزه سراسری مردم ایران، برای به دست گرفتن سرنوشت خویش و علیه همه شیوه های قیم مآبانه و زورمدارانه حکومتی است. لذا هرگونه تفرقه در صفوف این جنبش و جداسازی بخشی از بخشهای دیگر، تنها و تنها به سود دشمنان آزادی و مردمسالاری خواهد انجامید. گزینش آنچنان شیوه ها و اشکال مبارزاتی که بتواند وحدت صفوف و یکپارچگی جنبش مردمی را حفظ کند، در این لحظات ظخیر، از اهمیت حیاتی برخوردار است. دست یازی به اشکال غیرمسالمت آمیز و خشن مبارزه، نه تنها جنبش دانشجویی را از مبارزه مسالمت آمیز سراسری مردم جدا می سازد و این جنبش را از پشتیبانی وسیع ترین اقشار مردمی که از خشونت و خونریزی خسته اند و آمادگی اتخاذ شیوه های رادیکال مبارزه را ندارند، محروم می سازد، بلکه دست اقتدارگرایان خشونت طلب را که عملاً تنها نقطه قوتشان قهر و سرکوب است، در بر پا کردن یک حمام خون بازتر می گذارد. نباید اجازه داد که دور باطل قهر و خونریزی یکبار دیگر در جامعه ایران حکمفرما گردد، چرا که نخستین قربانیان فضای خشونت، نیروهای آزادیخواه، مسالمت جو و صلح طلب و بردگان واقعی آن مستبدین زورگو و عوام فریبان خواهند بود.

ما ضمن پشتیبانی بی دریغ از خواسته های برحق شما و درک احساسات بر انگیزه تان علیه اینهمه ظلم و خودسری، شما را صمیمانه به خویشتن داری فرا می خوانیم. باید با تکیه بر خرد، بر فضای احساسی کنونی غلبه کنید و یاد را از یادبان خشونت طلبان بگریزید. در اتخاذ شیوه های مبارزه هشیار باشید و از راههای قانونی و مسالمت آمیز خواسته های خود را پیگیری نمایید. آنچنان خواسته ها و شعارهایی اختیار کنید که که نه تنها همبستگی وسیعترین اقشار دانشجویی را در سراسر کشور با شما فراهم آورد، بلکه از حمایت همه جانبه مردم ایران و آزادیخواهان سراسر جهان برخوردار گردید.

برایتان در این پیکار مقدس، پیروزی و سربلندی آرزو می کنیم.

حزب دمکراتیک مردم ایران

جمهوریخواهان ملی ایران

۲۲ تیرماه ۱۳۷۸

Price:

Germany 4 DM

France 15 FF

USA 3 \$

Austria : 30 OS

Sweden : 18 SEK

Italy: 4000 L

Other countries equivalent of 4 DM

Rahe Azadi

No. 66 , August 1999

راه آزادی مشترک می پذیرد:

برای اشتراک نشریه ما کافیت فرم در خواست را پر کرده و به همراه یک کپی از رسید پرداخت هزینه اشتراک، به آدرس پستی نشریه ارسال کنید.

توضیح :

- ۱ - راه آزادی در حال حاضر هر یکماه و نیم یکبار (۸ شماره در سال) منتشر می شود. بهای اشتراک یکساله برای کشورهای اروپایی معادل ۳۵ مارک آلمان و برای سایر کشورها معادل ۳۵ دلار آمریکاست.
- ۲ - برای بهبود در رسیدگی به وضع مشترکین، آغاز و پایان یکسال اشتراک، اول ژانویه هر سال منظور می شود.
- ۳ - لطفاً ما را به موقع از تغییر آدرس خود مطلع کنید، تا در رسیدن نشریه به شما وقفه ای ایجاد نگردد.
- ۴ - در صورت تاخیر در دریافت نشریه، فوراً ما را در جریان بگذارید.
- ۵ - هزینه اشتراک را می توانید از طریق نقدی، چک، حواله پستی و یا واریز کردن حق اشتراک به یکی از شماره حسابهای بانکی زیر بپردازید.

آدرس بانکی در آلمان :

KUTSCHBACH : نام دارنده حساب
350685103 : شماره حساب
Postgiroamt Berlin : نام بانک
100 100 10 : کد بانکی

آدرس بانکی در فرانسه :

BPROP SAINT-CLOUD : نام بانک
شماره حساب بانکی :
Cpte NO 01719207159
GUICHET 00017 : باجه
شماره بانک :
BANQUE 18707
CLERIB 76

آدرس بانکی در سوئد:

نام دارنده حساب :
ATABAK F.
شماره حساب :
POSTGIROT
شماره بانک :
1473472 - 7

فرم اشتراک:

نام و نام خانوادگی (به لاتین)

آدرس کامل پستی

اینجانب در تاریخ حق اشتراک سالانه را از طریق

پرداخت نموده و گواهی رسید را به آدرس راه آزادی ارسال کرده ام.

آدرس پستی راه آزادی :

Postfach 130101
13601 Berlin
Germany